

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی
آبلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشویه

آلتینجی ایل صایی ۷ ۸۹ (اردیجیل صایی ۶۵ و ۶۶)
سال ششم شماره ۷ ۸۹ (شماره مسلسل ۶۵ و ۶۶)

مهر و آبان ۱۳۶۳

(شماره امتیاز ۷۵۳۸)

این مجله بهیچ حزب و گروهی بستکی ندارد

VARLIQ

Monthly
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL
6t Year No. 7,8 (Serial No. 65,66
Oct, Nov 1984

Address Veli-ASR Ave. Bidi Str. No. 17
Tehran, Iran

قیمت ۵۰۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایچینده کیلر

(فهرست)

- ۳ ۱- هنر شهریار (۳): دکتر حمید نطقی
- ۱۴ ۲- آغ کپه نك: عبده الصمد امیر شقاقی
- ۱۵ ۳- آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش (۳۸): دکتر جواد هیث
- ۲۷ ۴- حضرت محمد (ص) ین اوگودلری: ج. هیث
- ۲۸ ۵- آنادیلیمیز و ملی وارلیغیمیز اوغرونده خاطرهلر (۹) م. ع. ق. فوزانه
- ۴۳ ۶- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران: ت. پیرهاشمی
- ۵۲ ۷- شیراز: دکتر حمید نطقی.
- ۵۳ ۸- یعنی کی: سونمز
- ۵۴ ۹- آنریایجانین گوزکملی صنعتکاری اولدی: ح. م ساوالان
- ۵۹ ۱۰- صائب تبریزی کیست: حمید سید نقوی (حانه)
- ۶۹ ۱۱- آتارلاسوزو و مثلر: منظوری خامنه ای
- ۷۰ ۱۲- دوست سببی: ح. ر. شقاقی (رهگذر)
- ۷۱ ۱۳- درباره صحاح المعجم.
- ۷۹ ۱۴- گل ای آرام جانیم: اصغر فردی (تبریز)
- ۸۱ ۱۵- موخارقاتلی عابباس: علی کمالی
- ۹۳ ۱۶- مرکز غیبی تبریز چگونه و کی تشکیل شد: صمد سرداری نیا
- ۹۹ ۱۷- مکافات الی: تنها
- ۹۹ ۱۸- نغمه دافی و استعمار چاپدان چیخدی



وارلیق

آفاق نوز گجه و لازسجا فرهنگي نشره
مجله ماهانه فرهنگي فارسي و تركي

التيسنجي ايل - مهر و آبان ۱۳۶۳

دوكتور حميد نطقی

فارسی شکر است

ترکی هنر است

هنر شهریار

(۳)

۴۰ - ساچاق / ساچیلماق

دور گوروم، بو آغاچ بنزیر آنا ما * تفلیندن قوی قیریم بیر ساچاق "نبی"
" ساچاق نبی " ۱۰۸

" ساچاق " درامای کتابهای کلاسیک " نوشته می شد که از ریشه
" ساچاق " (پراکندن) آمده و " ساچه " نیز از این خانواده است .
در مثال به معنای " منگوله " به کار رفته معنی دیگر آن " بخشی از
شیروانی که از دیوار اطراف بنا اندکی تجاوز کرده و در هوای بارانی
پناهگاه عابرین است " می باشد .

ساچیلماق، پراکنده شدن است . مثالی از شهریار :

" رستمین " توپلاری سسلندی دئین بومبلار آچیلدی، بیزه گول-غنچه
ساچیلدی . " سهندیم " ۴۱

۴۱- سارغین

سارغیندی او سوسن لره، سونبوللره کونلوم
بولبول کیمی قان دیر او قیزیل گوللره کونلوم " دئویونمه - امویونمه "
" سارغین " با افزودن پسوند " -غین " به ریشه " سار- " از " سارماق "
بدست آمده است . " فرهنگ آذری - فارسی " آنرا با " بورومک " مترادف

آن یکجا چنین ترجمه می کند: "پارچه پیچیدن، مخفی کردن، پوشاندن، فراگرفتن و احاطه کردن و نفوذکردن" کلمه "سارغین" در فرهنگ مزبور نیامده و شاید شهریار آن را به حکم قیاس ساخته و پرداخته است. گرجه محتاطان و محافظه کاران در صدور جواز استعمال آزاد پسوندها که ابزار مهم واژه سازی در ترکی است آباد دارند لاکن بنیه زبان ترکی بیشتر در جهت تایید سخن پردازان و واژه سازان از این دست است، مشروط بر اینکه اولاً در ساختن واژه های نو با کمال دقت همه جوانب قواعد و اصول مراعات شود، مثلاً پسوندی را که ویژه اسم است بدنبال فعل نیاورند و از این قبیل، ثانیاً مطمئن باشند که پسوند به درستی حامل معنایی است که از آن خواسته می شود. ثالثاً حسن ذوق به خرج دهند و از پسوندهای زنده و تراشیده شده که با شکل امروزی زبان بخواند استفاده کنند.

برگردیم به پسوند "غین" - از آنجائی که پسوندها را با مصوت قدامی و غیر مدور آنها نشان می دهند، ما در دستورها این پسوند را در زیر عنوان (- گین) می یابیم. از این پسوندها صفاتی ساخته می شود تا کید و عادت را نشان می دهد. ریشه این کلمات یک هجائی است:

دالغین (مستغرق از خود بیخود و فراموشکار)، یورغون (خسته)، اوزگون (متاثر و متاسف)، بئزگین (به تنگ آمده)، یایغین (شایع)، سوزگون (خمار - چشم)، قیزغین (داغ، پرهیجان - در ترکیه: خشمگین)، کسکین (تند، قاطع)، اویغون (مناسب، هم آهنگ)، دورغون (ساکن)، جوشقون (پر شور) ...

به ریشه های چند هجائی این پسوند به ندرت افزوده می شود:

یشتیشکین، آلیشکین، ددیرکین ...

مقداری از این صفات در طی تحول تبدیل به اسم شده اند:

یانغین (حریق - "یانغی" نیز در لهجه ما به معنی عطش و حریق بکار می رود)، پوزغون (شکست، سوزگون (تبعید) ...

۴۲- سونرا (سورا)

بیزدن سورا سنین باشین ساغ اولسون. "حیدربابا" - بند ۵

"سون" که در املائی کلاسیک "صوک" نوشته می شد، به معنی: آخرین، نهایت، خاتمه (گونون سونو- پایان روز، سون ایشیمیز بودوره آخرین کارما اینست)، و در اصطلاح کالبدشناسی "جفت جنین"

(در ترکی به تعبیر دیگر "اته‌نه" که جز جفت، معنی پرنده، پردرنا - ورده را هم می دهد).

درباره "پسوند" - "اره" در ماده "ایچره" بحث کرده ایم. در زبان تحریر و ادبی "سونرا" نویسد در محاورات "سورا" بیشتر استعمال می شود چنانکه شهریار خود گفته است:

اجل منه یاخین لاشیب یاووشدو

سونرا یینه کشیب گشدیب سوووشدو. "صنعتی مملکت" ۱۱۸

و در جای دیگر:

سونرا یینه یاسا باتیب * آغلاری های - های دشیمش. "یارقاصدی"

۴۳ - سؤیله مک :

گوردوم طواف کعبه ده یاندیقجا یالواریر.

سؤیلور: "دوروم نه قدر بو عشقین جفا سینا"؟ "پروانه و شمع" ۱۱۸

باخدیم کی، شمع سؤیله دی : ای عشقه مدعی

عاشیق هاچان اولوب یفته اور مدعاسینا ! " " "

"سؤیله مک" یا بااملای کوتاه "سؤیلمک" یعنی : سخن گفتن، بیان

کردن، اظهار داشتن، خواندن به آواز" (فرهنگ آذری - فارسی ص ۲۲۶).

برای مقایسه معانی کلمه "رایج دیگر یعنی (دشمک) را نیز می آوریم:

۱- گفتن، ۲- ذکر اسم ("مربجه ده آتا نه دشیرلر؟" - "عربی اسب را چه

گویند)، ۳- روایت و نقل کردن. می توان گفت که معنی سؤیله مک از

بسیاری جهات شبیه "to talk" ، و معنی "دشمک" از جهاتی مانند

"to tell" است. در عربی نیز در برابر اولی "القاء خطابا." "

تلفظ، لفظ، تکلم" و در برابر دومی "قول و تحدث" را می یابیم.

۴۴- سهی دیرمک (سگدیرمک)

هله قوجالمامیسان قوی سنه عروس گله داماد

فریک لری هله ککلیک سایاغی سگدیره جک سن . "غمله آلیش - وشریش"

سگدیرمک "با" کاف یایی "یا" یا "ف" : "گ") سهی دیرمک "با

املای یایی یک پای را بلند کردن و باجست و خیزراه رفتن (بازی) سگ -

سگ") و سنگ را از روی آب پراندن است. آنچه به معنی باشتاب تاختن

است : "سکیرتمک" یا بااملای یایی "سهییرتمک" است، چنانکه "گوزون

سهییرمه سی" نیز از همین جاست .

۴۵- سیزلاماق

اونو بیزدن آییردی روزگارین سار ناسازی
اونونچون سیزلارام هر یئرده گورسمبیر جالان واردیر. "شهریارین جوالی"
"سیزلاماق" با املای کلاسیک "سیزلامق" از ریشه "سیز" به معنی
"درد" و "سوز" است که خود به معنی احساس درد و سوزش می باشد.

۴۶ - شیمدی

شیمدی کی اوبادان - ائلدن ال اوردن
غم یوکون چاتمیشام دور کؤچاق نبی "قاچاق نبی" ۱۰۷
اصل آن "آمتی" به معنی "اکنون" است. در آذربایجان آنرا
"ایندی" گوئیم. "شیمدی" که شهریار آنرا بکار برده خاص لهجه ترکیه
است.

۴۷ - عاشیق

عاشیق رستم سازین دیلندیرنده . "حیدربابا" بند ۸ -
در کلمه "عاشق" الف بسیار کوتاه شده و کسره شین به صورت مبدل
به یای خلفی (قالین) گردیده و در نتیجه واژه بصورت ترکی شده "عاشیق"
درآمده است، معنی آن شاعر ساز، معروف و معلوم است.

۴۸ - فاغیر

بیر غرور وار بو فاغیر خلقلده بیر استغنا
سانکی فرعون لارین قمرینی لاغ ائیله میسن. "کرج خاطره سی" ۹۸
در واژه "فقیر" عربی مصوت ها بصورت خلفی (قالین) درآمده،
قاف جای خود را به غین داده و کلمه صورت کاملاً ترکی شده یافته است.
در فرهنگ آذری - ترکی نیز بدینگونه ثبت شده است.

۴۹ - قارشی

قالمیشام من ده بو تایدا قولی باغلی - آسیلی
صف چکیب قارغیدا غم سان کی و فریرسان رستم. "جان رستم" ۳
از واژه قدیمی است به معنی "ضد"، "مقابل" و در دیوان "لغت
الترک" این مثالها آمده است:

"تون گونون قارشی سی اول" در اینجا قارشی معنی "ضد" را
می دهد. ("تون" به معنی "شب" و "دون" به معنی "دوش / دیروز" نیز
از آنست. معنی جمله چنین می شود: "شب ضد / مقابل روز است")
(جلد اول ۴۲۳) تلفظ آن در دوران ها با انطباق با قانون هم
آهنگی مصوتات از صورت مدور (قارشو) درآمده و "قارشی" شده است.

بو خرمن ده "آرادان خقیر" اویناردیق
 جو مالاشیب قاریشقا تک قایناردیق . "حیدر بابا" ۲- بند ۱۴
 اصل واژه " قاریشقا" (مورچه) در قدیم "قارینجا" بوده است (واژه-
 نامه ریشه شناسی ترکی بیش از قرن سیزدهم میلادی ، صفحه ۶۶۲). این
 کلمه در ترکی ترکیه با حذف "ق" "قارینجا" شده و در ترکی ما با حذف
 "ن" و تبدیل صوت (ج) به "ش" - که معمول است- "قاریشقا" گردیده است
 ۵۱ - قارینداش

... او زמוש الی قافقازلی قارینداشلاریمیزدان . "دویونمه - سثوینمه"
 "قارینداش" از "قارین" (شکم ، زهدان) و "پسوند" - داش " که معنی
 "هم" می دهد (بدست آمده و "برادر" را گویند . این کلمه بطور کلی
 نسبت فرزندان از یک مادر را مشخص می کرد اعم از پسر یا دختر (قیز
 قارینداش = خواهر) و بدون در نظر گرفتن کوچکی یا بزرگی (در قدیم
 به برادر کوچکتر "اینی" و به برادر بزرگتر "اچی" ، به خواهر کوچکتر
 "سی کیل (سی نیل) و به خواهر بزرگتر "اگه" می گفتند . بعدها "آقا"ی
 مغولی جای "اچی ترکی را گرفت) . اکنون "قارینداش" بصورت کوتاه
 شده "قارداش" (در گویش تبریز با مصوات قدامی - اینجه - "قردهش")
 معمول و رایج است ، یعنی: برادر .

۵۲- قافلان

منه جان جان دئیهرک ، دشمنه قان قان دئدی قارداش ،
 ائل سیزه قافلان دئدی قارداش . "سهندیم" ۴۲
 "قاپلان" از واژه های قدیمی است که مانند بسیاری به پسوند " - لان "
 ختم شده به معنی "پلنگ" . در ترکی ما "پ" تبدیل به "ف" گردیده است
 ۵۳ - قالدیرماق

قلیانلا شهریاریم غمی قالدیر باقالیم
 من ده خورولدا دیرام ، غم باسدی قلیانیمی . "غم باسدی قلیانیمی"
 "قالدیرماق" از ریشه "قال" (از مصدر "قالماق") نیست زیرا در آن
 صورت معنای آن "بجای گذاشتن ، پشت سر گذاشتن" می شد (به قول کاشغری
 سبقه فی الذهباب و ترکیه خلفا " - دیوان لغات جلد ۲ ،
 صفحه ۱۹۱). ریشه " این فعل "قالق" (از مصدر قالماق - قالخماق)
 است . که به معنی "بلند شدن" است که متعدی آن "قالخدیрмаق" که

"قالخیزماق" می‌سود. نظایر این تغییر را در: دوردوتماق، دوردودماق دوردوزماق نیز می‌بینیم. و فعل "تورغوزماق" - برافراشتن - در ترکی میانه به صورت "تورغوزماق" (دورغوزماق) درآمد. مثالهایی از صورت قدیمی آن در دیوان لغات موجود است. (جلد ۲ صفحه ۱۹۸) این نکته که در جلد ۲ صفحه ۸۷ دیوان لغات التترک آمده بسیار بجاست:

" اوغوزها گاهی بجای (ر)، (ز) می‌آورند. مثال: " اول تاوار آلدیزدیردی" یا " او داوار آلدیزدیردی " که همان - آلدیردی، متعدی " آلدی" است.

در مثال " غمی قالدیر" یعنی غم را از میان بردار "یا" غم را بگذار"
۵۴ - قایدا

آه نه گوزهل قایدایدی شال ساللاماق
بگ شالینا بایراملیغین باغلاماق " حیدربابا" ۱ - بند ۲۷
"قایدا" صورت کاملاً ترکی شده، "قاعده" عربی است، هم بدینگونه است "قایدا" که ترکی "فایده" گردیده است.

۵۵ - قوروقچو/ قوروماق
آغاجلاردان " چلینک آغاج " کسردیک
قوروقچونون قورخوسوندان اسردیک. "حیدربابا" ۲ - بند ۱۴
کلمه "قوریق" معنی محدوده، استحفاظی، محدوده، محافظت شده و محوطه، معین است که به معنی شکارگاه خاص جنگل محافظت شده، ملک امرا، و بالاخره هر جای محفوظ می‌آید و رسم بود که در عروسبهار در روز معین، گرمابه‌ای را برای مدعوین اجاره می‌کردند و جز کسانی را که برای شرکت در این مراسم دعوت داشتند بدان راه نمی‌دادند (حمامی قوروق ائله مک). این اصطلاح به فارسی نیز راه یافته است. "قوروقچو" یعنی مأمور حفاظت " قوروق".

"قوریماق" صورت اولیه "قوروماق" است که محصور کردن، حمایت کردن و حفظ کردن می‌باشد. شهریار می‌گوید:
قورویون، قویمایین، ایمانیزی شیطان آپارا " ایمان مشتری سی"
۵۶ - قونوشماق

بو سینه لر داغ لار ایله دانیشیر،
داغلار کیمی گئی لر ایله قونوشور. "حیدربابا" ۲ - بند ۳۴
"قونوشماق" از "قونشو" به معنای همسایه آمده است که معنی

نخستین آن همسایه و مجاور هم شدن است. "قونشو" یا بصورت قدیم آن "قونشی" خود از ریشه "قون - آمده (از مصدر "قونماق" به معنی نشستن مرغ، توقف یک‌شبه یا منزل کردن - درسفر - ، اقامت کردن برای مدت معین و نظایر آن "قوناق" نیز از این ریشه است). "قونشو" ردر برخی از لهجه‌ها "قوشنو" یا "قومشو" شده است.

معانی مختلف قونوشماق را می‌آوریم :

- ۱ - چنانکه گذشت همسایه شدن و مجاور هم بودن .
- ۲ - شناخت همدیگر، رفت و آمد و روابط نزدیک . شهریار گوید :
بیزیم ده روزگاریمیز یا ماندی، بیزده عیب یوخ،
بلکه و ظیفه‌دیر بشر قونشولاریلن قونوشما . " بلالی باش "

در جای دیگر :

قارداشین قارداشیلان بیر گوروشو بیر قونوشو
قدغن اولمادا باخ ظلمه ، نه طفیان رستم . " جان رستم " - اوچ
۳ - صحبت ، مکالمه :

دشو یا تارکن ایکی قارداش قونوشوردوق گکچه لر
او قونوش ائل غمی نین دردینه درمان رستم "جان رستم" - ایکی
در مصرع دوم مثال اخیر معنای دوم کلمه نیز می‌تواند استنباط
شود .

۵۷ - قویماق

..بیزدن ده بیر یاد اقله‌ین ساغ اولسون
دردلریمیز قوی دیک گل سین داغ اولسون . "حیدربابا" ۱ - بند ۳
در قدیم "قودماق" بود به معنای "نهادن" ، "ول کردن" و "راضی
شدن و اجاره دادن - گذاشتن" است . در زبان ما همه این معانی
همچنان محفوظ و رایج است .

۵۸ - قشیاچی / قایغاچی

" ملک نیاز" ورندیلین سالاردی
آتین چاپیپ قشیاچی دان آلاردی . "حیدربابا" ۱ - بند ۲۴
ریشه کلمه در زبان قدیم ، کی "قاند" یا "قای" بود به معنی
برگشتن و غمیدن ، بعدها معنی تعظیم و خم شدن نیز یافت که مثالها
از آن در دست است .

پسوند" - قاج" که افاده معنی تاکید از صفتی را می‌کند بر آن

افزوده (مانند " اوتانفاج " و قایفاج یعنی کج و خمیده بدست آمده است .

از همین ریشه " قاذ- / قای - " ، ما کلمه " قاییتماق " (درمعاوره قییتماک) را داریم (مثال از دیوان لغات الترک : " ار باریر ایرکن قاذیتدی / ار واریر کن قاییتدی " یعنی مرد موقع رفتن درحالیکه بخشی از راه را رفته بود برگشت) . " قایتارماق " (برگردانیدن) نیز از این مقوله است .

۵۹ - کسگین

او جور کسگین مهارت ببرده دوغماز ببرده دوغرولماز
قمه قداره قطنندی قیلج سیندی بیجاق اولدو

" فخریه اولومی " ۱۰۲

" شهریار "ین دا او منظومه ده کسگین قلمی

گوله یای - یاز تیکانا سانکی کولک دیر قیشدیر .

" دان اولدوزو دا باتدی " ج

" کسگین " از ریشه " کس - " (کسمک = بریدن) و پسوند " ه کین " ساخته شده به معنی قاطع ، یا برنده است . رباره " این پشوند در ماده " سارغین " اشاراتی گذشت .

۶۰ - کیمین

... قالیب شیرین یوخو کیمی یادیمدا

اثر قویوب روحومدا هر بیر زادیمدا " حیدربابا " ۱- بند ۹

توضیح این مطلب را از پروفیسور ارگین بشنویم . وی در کتاب خود

" آذری تورکجه " چنین می گوید :

می دانیم اصل این کلمه با پسوند ملکیت " - ای ، واژه " کیپ-سی " یعنی " کیپی " بوده که در ترکیه " کیپی " و در زبان آذربایجانیه " کیمی " شده است . " پ " در میان دو مصوت " ی " به " ب " تبدیل یافته و " ک " نیز به تبعیت آن طنین دار (*sonore*) شده : کیپی . در آذربایجان تغییر " ب " به " م " به وقوع پیوسته و تلفظ " ک " هم دگرگون شده " گ - ک " و کلمه بدست آمده " کیمی " است به معنی مانند " و " مثل " . بسا افزودن " ن " مالکیت بر آخر " کیمی " (در مقام مشابهت و آنالوژی با " کیم ") در محاورات شکل دراز " کیمی " ، یعنی " کیمین " نیز بکار می رود . به موازات کیمی - کیمین ، تکی - تکین نیز موجود است .

۶۱ - گاوور

اون بش ایل گاوورون ظلمونه دؤزدون
هر نقشه چکدیه نقشه سین پـوزدون . "قاچاق نبی" ۱۰۷
احتمال دارد شکل عوض شده، "گبر" فارسی و یا "کافر" عربی باشد

۶۲ - گونش

زندانیین ایشیق سیز گونش سیز قالدی ،
همتین اوجا دیر دام آلباق نبی . "قاچاق نبی" ۱۰۷
در ترکی قدیم "کویاش" بود، "گونش" به معنی آفتاب است .

۶۳ - گئری

تور قوران اووچی آتین قوومادا سیندی گئری قالدی،
اووزو گفتدی توری قالدی . "سهندیم" ۴۳
به معنی "پس" و "عقب" است در مقابل "ایره‌لی" یا "ایله‌ری" .

۶۴ - ماراق

نه ماراقلار کی آییق گوزلره رؤیادی دئییرسن .
نه شافاقلار کی درین باخامادا دریادی دئییرسن . "سهندیم" ۳۹
"ماراق" یعنی : ۱ - کنجکاو ۲ - آرزو، هوس و میل شدید
۳ - نگرانی ۴ - مشکل پسندی در انتخاب و نگهداری چیزی ۴ - حالت
حزن .

۶۵ - هپسی

دغه‌ین بس وطن ده سابق وطن‌دیر
گوردون کی دوستون یوخ ، هپسی دوشمندیر . "قاچاق نبی" ۱۰۷
ظرف "هپ" بیشتر در لهجه ترکیه بکار می رود معنی آن : جمیع،
همه، هر وقت، همیشه است .

۶۶ - هره

ملک‌نیاز ایتگین گفندیب یوخ اولوب ،
امیر اصلان سکتها یله بیخیلیب ،
هره قاچیب بیر دره ده سیخیلیب ... "حیدربابا" ۲ - بند ۲۳
پرفسور ارگین در کتاب سابق الذکر خود در مورد "هره" عقیده
دارد که : "واژه" "هره" از خصوصیات زبان ترکان آذربایجان است و در
هر صورت به همانندی (آنالوژی) کلماتی چون "ه‌ارا" ساخته شده . برآخر
این واژه پسوندهای مالکیت نیز می آید: هره‌میز، هره‌سی . در این

صورتها معنی " هربیر" - هرکدام - استفاد می شود". معنی " هره" هرکسی است. (آذری تورکجه‌سی صفحه ۱۸۵)

در مصرع سوم مثال " سیخیلیب" از مصدر " سیخیلماق" است. به معانی : فشرده شدن ، تنگنا بودن ، دلتنگ شدن ، خجالت کشیدن . این واژه مارا به یاد " سیغی نیب" می اندازد که از مصدر " سیغین ماق" است به معانی پناه گرفتن، مانن جستن، منزل گرفتن. مثال : " بیر اوتاغا سیغی نیب" (به اطافی پناه برده است). " سیغین تی" دلتنگی است و " سیغین تی" پناهنده .

۶۷ - یاناق

مفی، محبتدن ایچیپ لاله بیتیب دیر یاناغیندا . " سهندیم" ۳۷ اصل آن " یانقاق" بوده و معنی استخوان گونه از آن استفاد می شده است. باگذشت زمان معنی " گونه" و " صورت" یافته است .

۶۸ - یانلاشماق

ایندی بیزیم دولتدرده یانلاشیر
گفت به گتتده چتین لر آسانلاشیر . " محمدراحیم حضرتلرینه جواب"
" یان" در اصل به معنی " سرین"، " پهلوگاه" بود، سپس معنی پهلو و " جانب" و " طرف" را گرفت. اما پسوند " لاش / لش" بر اسم می آید :

۱ - برای بیان معنی مقابله و مشارکت : سوزلشمک (قول وقرار)
بیرلشمک (اتحاد) . آندلاشماق (هم سوگندشدن) ، خبرلشمک (مخابره)
مکتوبلاشماق (مکاتبه) ، دردلشمک (درد دل کردن) ، حلال لاشماق (همدیگر را حلال کردن) ...

در صورتی که این افعال یک طرف داشته باشد، این پسوند نشان می دهد کسانی در وقوع یاری کرده اند .

۲ - برای بیان تحول در معنای وسیعتر، از صفت و اسم به صورت فعل لازم : چتین لشمک (مشکل شدن) ، ایری لشمک (درشت شدن) ، سیجلاشماق (انبوه شدن ، فشرده شدن) ، گوزهل لشمک (زیبا شدن) ، قورتلاشماق (تبدیل به گرگ شدن) ، کومورلشمک (تبدیل به ذغال شدن) .

۳ - معنی افعال با " - یش" ، " - لن" گاهی بهم نزدیک می شود مانند : کشف سیزلنمک / کشف سیزلشمک .

واژه " یانلاشماق" در لغات موجود نیست . شبیه آن یعنی یانلیلاشماق ،

که از واژه "نوساخته"، "یانلی" به معنی "طرفدار" (درمقابل " یانسیر" "بیطرف") بدست می آید و معنی آن " ترک بیطرفی کردن " است . برای بیان معنی تقرب ، نزدیک شدن ، پهلوگرفتن و علاقه نشان دادن از واژه " یاناشماق " استفاده می شود .

۶۹ - یاورو

آن نام تبریز منه گهواره ده سویلردی : یاوروم بیل
سنین قالمیش اوتایدا خاللی - تفللی بیر خالان واردیر .

"شهریارین جوابی" ۹۴

از تاثیرات ترکی ترکیه در ترکی ماست ، ما بجای آن "بالا" گوئیم
یعنی "بچه" و "بچه جان" است .

۷۰ - یاها تماق (یانیلتماق)

سانکی دوستاق ایکن من آزاددیم

اقله عشقون منی یاها تمیشدی . "عزیزه" ۱۱۰

"یانیلماق" اشتباه کردن است . از ریشه " یاکماق " (با کاف نونی ، غنه) . "یانیلتماق" نیز موجب خطای کسی شدن ، کسی را دچار اشتباه کردن ، به اشتباه انداختن می باشد که در محاورات " یاها تماق" شده است .

۷۱ - یوماق

خجی خالا چایدا پالتار یوواردی

مدد صادق داملارینی سوواردی "حیدربابا" ۱ - بند ۲

"یوماق" شستن در لهجه های مختلف متفاوت است ، مثلاً :

در ترکمنی "یووماق" ، در لهجه شمال شرقی تووان : " چوغماق "

و در سایر لهجه ها "یوووماق" و "یوی ماق" ...

لازم به ذکر است که در ترکی ما کلمه دیگری است : "یئی خالماق" /

"یای خالماق" که از ریشه کلمه قدیمی " یای قاماق " آمد . که به معنی

" تکان دادن " بوده از آنجا "آپکشیدن" بهرمانی آن افزود . ترکی

ترکیه از عین ریشه "یقماق" را بدست آورده که به معنای عام " شستن"

بکار می رود .

۷۲ - یغنمک

غزان یغلی یارپاقلازی توکنده ،

بولود داغدان یغنیبکنده چوکنده ... "حیدربابا" ۱ - بند ۱۴

معنی فعل قدیمی "اغنمک" پائین آمدن است، صورت ادبی کلمه نیز چنین است در محاوره گاهی به اول آن "ی" افزوده می شود.

۷۳ - یینه / گینه / گفنه

اٹله بیل قالمیشام کفچنسلرده

دئیرم بس، گفنه همان آدامام

گفنه سابق کیمی ادارهم وار ... "آلنیمین یازیمی" - س

دراصل "یانا" یعنی "بازهم"، "به تکرار" است، در لهجه های مختلف

تلفظ آن متفاوت شده: مثلا: قازاخها "ژانا" - "ژئنه"، اوزبکها "یانا

قوموقها" گنه"، ... گویند در آذربایجان (یینه) و (گینه)، (گئنه)

شنیده می شود، در زبان ادبی "یینه" است.

۷۳ - یئنی

نه یاخشی کی یئنی کروان آچاندا یوکلرینی

بیزیمکی یوکلرینی باغلایب چاتی له چاتیر .

" رطب و ثریب تزه ک آلدیق " ل

اصل آن "یانقی"، "یاکی" (با کاف غنه) است، به معنی "نو"، از اشکال

بعدی آن: یئکی، یئنگی، ژانقی و یئنی .

صفت ینگی در "ینگی دنیا" نیز همین واژه است .

عبدالصمد امیر شقاقی

آغ کپه نک

گاه قونار، گاه دا، اوچار آغ کپه نک

ایسی گونده دولانار آغ کپه نک

گوللره عاشق اولار آغ کپه نک

هرکسی گورسه، قاچار آغ کپه نک

ای چمنلر قوشی، جئیران کپه نک

اوتلارین اوسته قونار آغ کپه نک

هتی گزر باغلاری ییای فصلینده

چوخ سئور سارماشیغی، سبزه لری

بنزه یهر شیشه لره بال و پیری

(ناطق) اولموش سنه حیران کپه نک

آذربایجان ادبیات تاریخینه بیر باخیش

(۲۸)

پازان: دکتر جواد هینت

سهنده : آذربایجانین گؤرکملی خلق شاعری بولودقاراچورلو (سهنده) ۱۳۰۵ ایلین باهاریندا، بولودلو- یاغیشلی بیرگونده مراغهده آنادان اولدو و آتاسی عبدالمطلب بوسبیدن اونا "بولود" آدی قویدی .

بولود ایلک و اورتا تحصیلینی مراغهده و تهریزده آلیب ۱۷ یا شیندالیکن "رازی" تخلی ایله شعریا زماغا باشلادی لاکن آزمدت صوراً "سهنده" تخلصونو سئچدی . بولودقاراچورلو شعریا زماغا باشلارکن تهریزده قورولان "شاعرلر مجلسی" نه داخل اولدی و اوزمانین بیریوخ گنج شاعرلری کیمی ایلک شاعر- لیک تمرینلرینی اورادا اقله دی .

۱۳۲۵ ده شاعرلر مجلسی باغلانیب و بولود دابیرچوخ آذربایحانلی شاعر ، و یازیچیلار کیمی حبسه آلینیب ، صورادا تهراناسورگون ائدیلدی .

قاراچورلو تهراندا توخوجولوق کارخانا سینا داخل اولوب ، بیر ساده ایشچی کیمی ایشله دی و اوزون یلر بو ایشده امک صرف ائتدیکدن صوراً اؤز توخوحو کارخانا سی قوردو و اولنه حک بو ایشده ایشله دی .

سهنده ، تجارتله مشغول ولماغینا باخمی اراق ، هئج بیر زمان شاعردن و خلقیندن آیریلما دی ، هر فرصت ده ادبی فعالیتینه دوام ائتدی . او ، شعرلریله آذربایجانلیلاردا ملی شعوری اویانديرماغا ، و اونلاری گئچمیشلری ، ملی- تاریخی عنعنه لرله تانیس ائتمگه چالیشدی و بونا گؤره شعرلرینه اساس موضوع اولاراق "دده قورقود" ی سئچدی و قورقود کتاسیداکي اوغوز داستانلارینی شعر دیلیله ایشله ییب ، تصویر و انکشاف ائتدیره رک "سازیمین سؤزو" کیمی ادبی بیر آیده و اولمز سیرا اثریاراتدی .

دده قورقود داستانلاری تورکیه ده " بصری قوحو" و "نیازی گنج عثمان و غلو" طرفیندن شعره چکلمیشدیر . آذربایحان شاعرلریندن یالسیز سهنده بو ایشی گورموش و بئویوک باحاریقلادا عهده سیندن گلیمیشدیر .

شاعر ، دده قورقود داستانلاری نین آلتی داناسینی "سازیمین سؤزو" آدبله ایکی حلدده نظمه چکمیش و آحاق بونلاری چاپ ائتدیره بیلیمک اوچون چوخلو

زحمته قاتلانمیشدیر. چونکی ۱۳۴۲ دن صونراپهلوی رژیمین تورک دیلی و فرهنگینی یوخا ائتمه سیاستی داها قیزقینلاشمیش و هر جور تورکی کتابین چاپ ونشری یاساقلانمیشدی .

"سازیمین سوزو" شعرکتا بلاری نین بیرینجی جلدینده "دلی دومرول" "بو قاج" و "قانتورالی" وایکینجی جلدینده "قار اچیق چوبان وقازانخانین اثری نین یغمالانماسی"، "بکیلا و غلو امرن" و "تپه گوز" داستانلاری شعره جکیلمیشدیر .

سهند دده قورقود داستانلاری نین قالان آلتی سینی دا " قارداش آندی" آدیله نظمه سالماغا موفق اولدی، لاکن وقتسیز اولومو مناسستيله چاپ ائتدیره یلمه دی .

شاعر، "سازیمین سوزو" نونایکینجی جلدی نین باشلانیشیندا ، اثری نین هدفینی بئله ایضاح ائدیر :

منیمده الیمدن سو گلیر آنجاق - سنی گئچمیشینله ائله دیم تانیش
باش او جاشا ماق ایسته سن اگر - باخ، گور با بالارین نئجه یاشامیش
شه سیز، دده قورقود داستانلاری نین بویوک تاریخی و بدیعی اهمیتی ،
اونون باشدان باشا خلقین دوغما سجه لريله دولو اولماغی، اوغوز ترک لری
و خصوصيله آذربایجان خلقی نین شرفلی گئچمیشینی تصویر ائتمه سی، سهندین
نظر دقتینی جلب ائتمیش و اونا الهام قایناغی اولموشدور .

شاعر، داستانلاردا کی اولو با بالاری نین خاطره لرینی، حیات و معیشت -
لرینی، قهرمانلیق، صداقت، محبت و ایگیتلیک لرینی بو گونکو دیسل و
لهجه میزله خانلاندیر اراق، اوخو جولاریندا سوندورولموش ملی دو یغو و
شعور و اویاتما غا چالیشیر. شاعر، داستانلارین مضمونوندا یئر آلان دو یغو -
لاری، داها دولغون، داها حقیقی شکیلده دوغرو لتماق، و اونلاری درین اجتماعی
فلسفی گوروشلرله او یغونلاشدیرماق اوچون هر منظومه نین باشینا بی -
باشلانقیج و صونوندا ، بیر قور تاریخ علاوه ائتمیشدیر .

سهند، اوز دنیا گوروشونو ایضاح ائدرکن وارلیغی، انسان حیاتی نسی ،
دورغون و سونوک صورتده دگیل، دائما دگیشمکده وانکشافدا گورور. اونا گوره
بو دگیشکیلیک کور و کورونه و هدف سیز بیر حرکت اولما ییب، بلکه ایشیقی
و سعادت آدلانا بیر هدفه دوغورودور. وارلیق و سعادت یارادن ایشیق، یوخلوق
و فلاکت توره دن قارار لیلیق لا حیاتدا دائمی ضدیت لری کمی و وروشور. بوباره ده

شاعر بئله یازیر :

ایشیقدان دوغورسا ایستیلیک ، ایستک
قارانلیقدان دوغور سویوق ، آلدانیش .
محبت آختاران انسانلیق دئمک
اوناباش ائندیرمیش ، بونو قارقامیش .

* * *

قاراقیش دونبانی بریاد ائدردی
دالینجا یاز اولوب ، یای اولماسا بدی .
قارانلیقدا ، انسان الدن گئدردی
گونش اولماسایدی ، آی اولماسایدی .

* * *

"سازیمین سۆزو"نون هر صفحه سینده ، شاعریس اؤز آنا یوردونا محبتی
اؤز خلقینه اینامی و شانلی تاریخینه گووه نی گؤرولمکده دیر . او ، اؤز خلقی
حقینده بئله یازیر :

ازل گوندن قهرمانلیق مردانه لیک ، قوجا قلیق
وطنیمین ، ائل لیریمی آد ، سانیله باناشی دیر .

دوغروداندا ، هر انسانلیق فخری اولان سجه لیر
بو ائل لرین ، اوبالاریسن اکیزتای سیر قارداشی دیر
: شاعرین بو اولمز اثری آذربایجان شعرینده بؤیوک بیر حادثه و ملی بیر
آنده پارا تمیش و سهندی ملی شاعریمیز مرتبه سینه او حالت میشدیر .
"سازیمین سۆزو"نده ایشله نس دیل ، سۆزلر ، آهنگ و موسیقی فوق العاده
زنگین و جانا یاقین دیر . بو حماسی و ملی اثر ، عینی زاماندا زنگین بیر
لغت خزینه سی دیر و بو جه تدن ده بییزیم "شهنامه" ویا ، داها ، دوغروسو
"ملت نامه" میز سا بیلیر .

"سازیمین سۆزو"نون وزنی هماوزسی دیر و هامیسی ۶۴۶۰ مصرع دیسر .
بونلارین ایچینده ان کیچیک ۷۸۶ مصراعلی "دلی دومرول" داستانی و ، ان
اوزونو ۱۵۴۹ مصراعلی قاراجیق چوبان" داستانی دیر .
"سازیمین سۆزو" ۱۹۸۰ ایلینده آنکارادا "دورسون بیلدیریم" طرفندن
لاتین لغت سیه وزارت فرهنگ یا بیملاری داخلینده چاپ و نشر ائدیلمیشدیر .

بواشرده ، منیم یازدیغیم سهندین ترحمهی حالی و آقای فرزانه نین "سازیمین سۆزو" نون بیرینجی جلدینه یازدیغی مقدمه عینا درج ائدیلیمیشدیر .

"سازیمین سۆزو" ۱۹۸۳ ده باکی دا سیریلیک الفباسیله نشر ائدیلیمیشدیر . سهند ، دده قورقورد داستانلاریندان باشقادا شعرلریا زمیش و اونلاری بیردفتره کؤجوروب و "فرهاد" عنوانی وئرمیشدیر . بو شعرلریندن "خاطره" "آرار" منظومه لرینی تبریز و تهران زندانلاریندا یازمیشدیر .

شمالی آذربایجان شاعرلریله مناظره لرینی بیرینجی ، اکینجی و اوچونجو ارمغان آدلاندیرمیشدیر . بو منظومه لری شمالی آذربایجان نین بؤیوک عالم و شرقشناسی پروفیسور رستم علیوف ایله گؤروشوب تانیشانندان سونرا ، اونا خطا با و اونلارین اوتای شاعرلرینه چا تدریلماق آرزو سوا یله یازمیشدیر .

سهند ، استاد شهریارا ۱۳۴۶ دابیر شعر مکتوبو ، وداها سیرچوخ شعرلر ، او جمله دن "گؤرنمیه ن کورا ولسون!" و یازمیشدیر . بعضا لیریک شعرلر ده سؤیله میشدیر . " اما ما سلام " منظومه سینا ۱۳۵۷ ده انقلاب عرفه سینده یازمیشدیر .

سهند ، ملی شعور و قوتلی وصون درجه خلقینه باغلی اولدوغو حالدده ، حقیقی انسان سئون و آزاد یخواه بیرشاعردی . اکینجی ارمغان شعرینده بئله یازیر:

من دئمیرم "اوستون نؤاد" دانام من
 دئمیرم ائللریم ، ائللردن باشدی .
 منیم مسلکیمده ، منیم یولومدا
 ملتله هامیسی دوست دو ، قارداشدی .

* * *

چایماق ایسته میرم من هئچ ملتین
 نه دیلین ، نه یئرین نه ده امگین .
 تحقیر ائتمه ییرم ، هده له میرم
 گئچمیشین ، ایندی سین ، یا ، گله جگین .

* * *

من آبیروما بیرام ، آیری سالمیرام
 قارداشی ، قارداشدان آروادی اردن .
 آنانی بالادان ، ائی دیرناقدان
 اوره گی اوره کدن ، قاناتی پردن .

* * *

بوزماق ایسته میرم من بیرلیک لری
انسانلیق بیرلیگی ایده آلیم دیر .
قارداشلیق، یولداشلیق، ابدی ساریش
دونبادا، ان بویوک آرزولاریم دیر .

* * *

آنجاق بیر سۆزوم وار، من ده انسانام
دیلیم وار، خلقیم وار، یوردوم- یووام وار
یشردن چیخما میشام گۆبه لک کیمی
آدامام، حقیم وار، ائلیم- اوبام وار .

* * *

قول یارانما میشام یاراناندا من
هئچ کسه اولمارام نه قول، نه اسیر .
قورتولوش عصری دیر انسانا بو عصر
اسیر اولانلاردا بیخوون کسیر .

* * *

او، پهلوی رژیمینین تورک دیل و فرهنگینه قارشی یاراتدیغی خفقان و یاساغا
اعتراض ائده رک، اؤز طالعی و خلقینین دورومونو بئله تصویر ائدی:
طالیمه سن باخ !

دوشونجه لریم یاساق ،

دویغولاریم یاساق ،

گئچمیشیمدن سۆز آچما غیم یاساق ،

گله جکیمدن دانیشما غیم یاساق ،

آتا و بابامین آدین چکمه گیم یاساق ،

بیلیرسن ؟

آنادان دوغولاندا ، بئله

اؤزوم بیلیمه - بیلیمه

دیل آچیب ، دانیشه بیغم دیلده

دانیشما غیمدا یاساق ایتمیش ، یاساق !

سهند، فارس دیلینده ، و آزاد شعرده ده طبعینی سینا میس و گۆزل شعرلر
یازمیش دیر .

شاعری، ایل لردن بری تانیدیغیم و یاخیندان اونونلا محشور اولدوغوم
 اوچون اونون انسانی فضیلتلرینه و ادبی مزیت لرینه دریندن تانیش
 اولموشدوم. اونا بیر حکیم دوستو اولماق حسبی ایله اؤزونه و ساغلیغینا
 توجه و دقت ائتمه سینه و خلقی نین اونون کیمی شاعر لرین اثر لرینه محتاج
 اولدوغونو سؤیلردیم. هله انقلابدان سونرا اونون داها مؤثر، و داها
 فایدالی اثر لر یارادا جاغینی گؤزلوردوم. حیف کی، تام پاشا ماغسی
 کرکدیگی زاماندا اؤلدی! وبیر ایشیق ساچان شمع کیمی انقلابین ایلک
 باهاریندا (۲۲ فروردین ۱۳۸۸) حریت گونشی چیخارکن سؤندی. تانری دان
 اونا مغفرت، دیله بیرم، روحو شاد اولسون!

سهندین چاپ اولما میش شعر لرینی اسکی دوستو، و امکداهی آقای م.ع.
 فرزانه تدقیق ائدیپ، چاپ ائتدیرمکی عهده سینه ائلمیشدیر.

سهند حقیقده کی یازی ما، اونون ایلر امکداهی ویولداشی اولان معاصر
 یازیچیمیز آقای گنجعلی صباحنین، شاعرین اؤلومونون بیرینجی ایلینده
 " وارلیق" دا یازدیغی سؤزلر یله صون وئریرم: "بولود قاراچورلو" سهند" بین
 اؤلومو آذربایجان خلقی اوچون ملی میرفاجعه، بیخبری دولماز بیر ایتگی دیر.
 او، اؤز یارادجیلیغی، تالانت و استعدادی ایله آذربایجان ادبیاتینا ان
 قیمتلی و اؤلمز اثر لر وئره بیلدی. هنر و شعر یله پارلاق بیر اولدوز کیمی
 پارلادی. او، درین گؤروشلو بیر شاعر اولاراق اؤز خلقی نین گؤرن گؤزو،
 دوشونن بیخینی و دؤیونن قلبی اولدو.

مقاله میزین صونوندا، اونون تورکجه لهریک بیر شعرینی "بوز چیچگی"،
 و بیره، فارسجا شعرینی "سلام بر تبریز" درج ائدیریک:

سلام بر تبریز



سلام ای اختر شرق شب آلوده
 که روشن پرتوت اندر دل تاریخ ظلمانی
 همیشه همچو خورشیدی فروزان
 پرتو افشانی نموده تاجهان بوده.
 سلام ای شهر عصیانها
 سلام ای سرزمین قهرمان خیز
 سلام ای شهر پر جوش و خروش
 ای دل نژند چهره خشم آلود، ای تبریز

که هرگز دیده بدخواه لبخندت ندیده .
 سلام ای مادر خونگرم اخم آلود
 که اندر ماتم و سوگ عزیزانت
 خنده بر لبهای خندان تو خشکیده .
 سلام ای دلبر گلروی ، بر نامحرمان بدخو
 که هرگز هیچ دشمن خمر گرمای تننت رانا چشیده
 ناز آن چشمان خونبار و نگاه پرشرارت
 ناز خشم و کینه هایت ، جان فدای اخم هایت .
 نیک میدانم نخواهم دید هرگز
 دیدگان هیز دژخیمان سفاکی
 که ، روی پیکر گل منتظر نوبا و گانت
 اسب میتا زند ، نقش خنده هایت را .
 مگر آنروز ،
 مگر آنروز موعودی که آن پتیاره تردامن
 سیه دل مادر بی سیرت ضحاک را بر روی نعش
 زاده ی نفرین سزایش
 اشگر بز و موکنان بینی .
 سلام ای مجمر پر سوز آتشیهای ورجاوند
 سلام ای آذرستان
 ای دیار شیر مردان و دلیران ،
 که از صدها و صدها
 آبخار چشم اشک آلوده ی
 کوه سهندت بر عذارت خون همی ریزد .
 و از هر قطره اش
 صد داغ بردل لاله میخیزد .
 زود باشد بگذرد
 این عهد شوم و این سیه دوران ،
 دامننت همواره گلشن باد !
 اجاق و دودمانت دودخیز و گرم و روشن باد !
 سلام ای خاک بابک
 موطن زرتشت

ای مهدختاشی
که محراب‌در و دیوار ویران گشته‌ی
"گژی مسجد"ت باقطره‌های خون مردانت سرشته .
و از آزادگی و رادمردیهای
ستارخان و باقرخان گو...
یا از خیابانی ... چه گویم ...
آسمان صدداستان
با کلک پروینش نوشته .
تو شهرقهرمان صبحی و
آذریادگانی .
دیار بت شکنهای
چو ابراهیمی وهم‌جاودانی
سلام‌ای مادر دلسوخته
ای ام‌لیلیای زمانه .
ترا در ماتم‌قربانیانت
کودکانت ، نو جوانانت

صمد ، بهروز و اوکتایت

ویا خون قبایش خشک ناگشته‌شیدانت
چرا من تسلیت گویم ؟
نه دیو نیستی از سرخی خون شهیدانت
همچو ترس‌جن زبسم‌الله میترسد ،
و خون پاک معصومان تو
اندر رگ‌صدها و صدها
نوجوان و مرد و زن
هنگامه‌ی جوش و خروش‌جاودان دارد .
و اندر چشم فرعون زمان
حکم دوصد کابوس مرگ بی‌امان دارد .
نه اینک من ترا ، ای پرشکوه اورنگ رب‌النوع‌مردی
به‌تو ، ای خصم‌نامردی
به‌تو ، ای مذب‌معبود هستی که قربانیهای افزون‌از شمارت

از شمار اختران بیش است .
 درود و شادی و تبریک میگویم
 نه می‌گیریم ، نه می‌مویم .
 فدای عهد و پیمانانت
 که در روز ازل با کردگار مردی و آزادگی بستنی !
 و هرگز عهد نشکستی
 بقربان و فانیت ، جان صد جانان فدایت .
 سر برافراز و هماره سربلندی کن !
 تو دشت نینوائی
 کربلای عصر مائی !

اسفندماه - ۱۳۵۶

بوز چیچگی

گلدی چیپیش کیمی شن ، شیطان ، وره‌وو
 نازلانا - نازلانا اوزومه باخدی .
 الده نچه بوتنا بوز چیچگی ، او
 کوللری هوسلن گولدانا تاخدی .

* * *

"بونلاری یادگار ساغلارسان مندن"
 دئییه ، گوگرچینیم پیرلادی ، گفتدی .
 غمزه سی اوخ کیمی دگدی سینهم دن
 اوو ایکن اووچوسون اوولادی ، گفتدی .

* * *

گولداندا بوتالار قالدی بیر زمان
 کوللری قورودو، تۆکولدو بیر-بیر .
 منیمده ایچیمی دوغرادی هجران
 بو نازین، ادانین معناسی نه دیر؟

* * *

منی بیردفعه لیک آتیردی اگر
 کشدنده گول نیه وئردی یادگار؟

بیلمیردی ، بیلمیردی ، بیلمیردی مگر
گول نه قدر عمر ائدر، نه قدر یاشار!

* * *

اونا سؤیله مه دیم، دئمه دیم نه دن :
دریلن چیچک دن یادگار اولماز .
یوزده گؤز تله سن، یوزده سو وئرسن
کؤکوندن آیریلان سارالار، قالماز!

* * *

نه بیلیم، بلکه ده او آج مارالین
گمانی بو گوله گلیرمیش تکجه .
بیرده، یاریمازا نه یارجی - یارین ؟
صباحین معناسین بیله ایدی نئجه ؟

* * *

صباحسیز گئچمیشدی عمری همیشه
کدرلر عؤمورلوک، سفوینجلر بیرآن .
صباحدان نه اوموب، کوسه چکدی، نه ؟
سحری سیخینتی، آغشامی حرمان .

* * *

او، سئلر اوزونده اوزن بیر کؤلون
بوتاسیندا آجان گوله بنزردی .
هرآن بو دهشتلی طالعین، یؤلون
داشلی دالغالاری باغرین ازردی .

* * *

او سرت قایالارین قوزو جئیرانی
قورشونلو- پیچاقلی شهرده دوستاق .
بیر قارین منتلی چورک قوربانی
هر گئجه بیر قوردون ائوینده قوناق .

* * *

اؤزو بختی قارا پری لر کیمین
پششهی بختور دئولره خدمت .

قۇيىنو يىختورلىك اۇجافى، لاکن
نصیبى قاراگون، قسمتى حسرت .

* * *

عشقە، مېھنەت سوسوز اورەگى
گاہ ايکىپە باغلى، گاہ اوچە باغلى
اميدى، آرزوسى، عشقى، ديلكى
بيلمز نەپە باغلى، لاپھىچە باغلى !

* * *

نەجھەكى قىلبيندن چىخاردى، آتدى
بۇرانلى گىجەدە باش آلدى، گىتدى .
غبارلى كۇنلۇندىن طوفان قۇپارتدى
دومانلار ايچىندە ايتدىكى، ايتدى .

* * *

بىر نەچچە داليجا دۇلاندىم خستە
يىثرە، كۇپە زنجىر سالدىم، تاپمادىم .
آختاردىم، قۇيىمادىم داشى داش اوستە
هر ياندان سۇراغىن آلدىم، تاپمادىم

* * *

گون گىچدى، آي گىچدى، ايل دە دۇلاندى
حسرتىن كۇنلۇندىن آتا بىلمەدىم .
منىم دە سارامى سىللىر آپاردى
نەدن سە، اليندىن توتا بىلمەدىم .

* * *

اۋزوايتدى، باتدى دوماندا، چنە
گولۇدە قورودو، تۇكولۇدو، اولسون !
غمىنى يادگار ساغلارام من دە
غمكى، چىچك دگىل سارالسىن، سولسون !

* * *

اونودان دگىلم دردىن، نىسكىلىن
سېند طاقتىوار مندە دە، قاللام

شیرینین، اوزو تک غمی ده شیرین
گئدیسه، مهریمی غمینہ ساللام!

* * *

(۲)

دونن، قار یاغبردی ، باخدیم باغچا - باغ
سُون یارپاقلارین دا تۆکوب ، ساچمیشدی .
یالینحا بوتالار اسیردی زاغ - زاغ
لاکن بوزچیگی چیچک آچمیشدی .

* * *

اٹله بیل بیرآندا عالم دکیشدی
بولودلار دانیشدی ، سس گلدی چندن
ایچیمه سسلردن ولوله دوشدی:
"بونلاری یادگار ساخلارسان مندن!"

* * *

بوزچیگی ، منیم سنوگی چیچکیم
آلقیش بو دوزومه ، ایلقارا ، آلقیش!
شاختایا ، بۆرانا کیم دۆررمیش ، کیم
سنده گۆر نه درین معنا واریمیش!

* * *

قیزین! اوره گیمین اودونا قیزین!
سن ، منیم عشقیمین سون باهارسان .
او گناهسیر قیزین، پناهسیر قیزین
بۆراندا گول آچان یادگارسان .

* * *

سنی اوره گیمه اکیرم باری
کۆکسومده کۆک سالیب ، بوداق آتاسان .
یاغدیقا باشیما زمانه قاری
هئی چیچک آچاسان ، چیچک آچاسان!

* گئچن یازلاریمیزدا ، زنجان شاعرلرینین ترجمه ی حاللارینی یا زارکن آقای
نیرومندین تألیف ائتدیگی "سخنوران وخطاطان زنجان" کتا بیندان فایدا لاندیق
بو یازیمیزدا دا آقای فرزانه و آقای صبا حنین مقاله لریندن استفاده ائتدیک .

حضرت محمد (ص) ین اوڭود لری

مَنْ صَمَتَ نَجَا

هرکیم سوسسا (ساکت اولسا) قورتولار (نجات تاپار)

مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ

هرکس بیر قوما بنزهسه ، او قومدان ساییلار .

مَنْ عَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا

بیزیمله دوغرو اولمایان بیزدن دگیلدير .

مَنْ نَظَرَ فِي كِتَابِ آخِيهِ يَغْيِرْ اِدْنِيهِ فَكَأَنَّمَا يَنْظُرُ فِي النَّارِ

هرکس قارداشی نین مکتوبونو اجازه سیز اوخوسا ، سانکی جهنمه باخیر .

مَنْ رُزِقَ مِنْ شَيْءٍ فَلْيَلْزِمُهُ

هرکس گرک اوز روزی سینی قوروسون .

مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ تَكَفَّلَ اللَّهُ بِرِزْقِهِ

هرکس بیلگ آختارسا ، روزیسی تانری نین عهده سینهدیر .

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَلِيلَ لَمْ يَشْكُرِ الْكَثِيرَ

هرکس آزا شکر ائلمهسه ، چوخادا شکر ائلمه مز .

مَنْ قَتَلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ

هرکس دینی یولوندا اولسه شهیددیر .

مَنْ مَاتَ غَرِيبًا مَاتَ شَهِيدًا

هرکس غربتده اولسه شهید حساب اولار .

مَنْ مَشَى مَعَ الظَّالِمِ فَقَدْ اَجْرَمَ

ظالم ایله ایاق اولان گناهکار دیر .

مَنْ رَفِيقَ بِأُمَّتِي رَفِيقَ اللَّهِ

هرکس منیم امتیم ایله مهربان اولسا ، تانری اونونلا مهربان اولار .

مَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ عِلْمُهُ يَضُرُّهُ جَهْلُهُ

هرکسه بیلگی یاراماسا ، بیلمزلیگی ضرر وئزر .

آنا دیلیمیز و ملی وارلیغیمیز

اوغروندا خاطرهلر

*** (۹) ***

ادبیات درسی و فردیگیم کلاسدا، اوشاقلارا
مدرسه دن صونرا کی درسدن قیراخ، معاصر شاعر و یازچیقلاردان شعرو
خاطرهلر نثر پارچالاری اوغودوغوم سیرادا، بعضا بوشاعر
ویازچیقلارین کیملیگینی تانیتدیرماق اوچون
مختصرده اولسون، اونلارین ترجمه حالی باره ده دانیشماق لازم گلیردی.
شاعرو یازچی نین ترجمه حالینی بیلیمک و اونون حیاتیندا باش وئرن
حادثه لردن غیرتوتماق، اوشاقلارا اوخونان شعرونثر پارچالارینی داها
دریندن منیمسه مک امکانی وئریر و اونلاردا بو ادبی قطعه لرده جانلا-
نان اجتماعی - خلقی مسئله لر و دوشونمه لره آرتیق دان آرتیق -
رغبت یا رادیردی.

یادیمدادی، بیرگون، فرخی یزدی دن بیریا ایکی پارچا شعرو نئچه
رباعی اوغودوغوم حالدا، شاعرین بیفجام ترجمه حالینی و اونون
استبداد ایله قانلی و امانسیر مبارزه ده دوداقلاری نین تیکیلدیگینی
وصون نغسه قدر رندانین باغلی قاپیلاری نین دالیندان آلولو شعر -
لری نین ائشیدیلدیگینی دانیشدیم، اوشاقلاردان بیریمی شاعرین کلاسدا
اوخونان شعریندن آشاغیداکی ایکی بیتی :

" تپیدن های دلها ناله شد آهسته آهسته

رسا تر گرشود این ناله ها فریاد هی گردد...

دلماز این خرابیها بووخوش زانکه می دانم

خرابی چونکه از حد بگذرد، آباد می گردد.... "

عنوان اعدیب، اولدوقجا رمانتیک و هیجانلی بیرانشایا زمیشدی
بوانشا کلاسدا اوشاقلارین خواهشی ایله ایکی - اوچ دفعه اوخوندو و
صونرادا اوبیری کلاسلا رین شاگردلری آراسیندا ال به ال گزدی و حتی
بعضی لری اونو از برله دی لر.

بیرگون ده، میرزا علی اکبر صابردن اوغودوغوم ایکی - اوچ قطعه
شعردن صونرا، گینه اوشاقلارین ایسته گی اساسدا بو یوک شاعرین آهینا -
جاقلی یا شاییشی و اوملمز ادبی ارشی حقنده دانیشاندا، آرابی -

ملانصرالدين روزنامەسىندىن ۋاۋىنۇن ئاپاردىغى شىرفلى مبارزەدىن سۆز
 آچىپ ۋىبوروزنامەنىن شاعىرىن آشار- داشار ۋىقدىرتلى شىرفى رادىجىلىپ-
 - غىندا نە قىدر دىرىن تائىر بوراخدىغىنا اشارە ائتمىشىدىم . -
 اولدوقچا قىسا ۋاۋىزۇن كىچىنە تىرجىمە، حال، اۋشاقلىرى ھوپ ھوپ ۋىملا
 نىرالدىن مەكتىبى اىلە بىرەقەلەندىردى ۋى سۆزلىرىم قورتارار، قورتار
 - ماز ھىرطرفدىن سئواللار ۋىئىر مەگە باشلايدىلار، بىسئواللار، آرا ۋىئىر مەدىن
 ھوپ ھوپدان باشلايدى ۋىملانصرالدىن روزنامەسى، ۋىنۇن مەنالى ۋىكىنايە
 لى يازىلار ۋىكارىكاتورلارىنا قىدر اوراندى ۋاۋىرادان دا روزنامە -
 نىن آدى نىن نىم ۋىچۇن ملانصرالدىن قىۋىلدوغۇ ۋىبۇ آدىن خلىق آراسىندا
 دولاشان مەروف ۋىمىزەلى لىطىفەلەرىن قەرىمانى ۋىخلىق ادبىياتىندا تانىن-
 مىش ۋى اولدوقچا سئۋىملى بىرسىما اولان مەروف ملانصرالدىن اىلە نە
 اىلگىدە اولدوغۇنا كلىپ چاتدى، سئواللارىن بىرپا راسىنا ۋىكونك-
 بىلدىكىلىم اساسىندا يىرلى ياتاقلى جۋابلار ۋىئىر دىكىم حالدا، بىر
 پاراسى نىن جۋابىندا لىكىدىم، بىر سۋىكى سئواللارا ۋىئىر دىكىم جۋابلار
 دان اۋزۇم راضى قالمايدىغىم كىمى اۋشاقلىرىن دا چۋخۇنۇن قانىم
 اولمايدىقلىرىنى اوللارىن باغىشلارىندا سىزىردىم، بىونا كۆرەدە اوللارا
 كەچك كۆنلەردە بىر داھا ھوپ ھوپ ۋىملانصرالدىن مەسئەلە سىنە قايىتمەغى
 ۋاۋىبارەدە داھا ۋىسەتلى بىئە كىچىمەكى وعدە ۋىئىردىم .

كلاسدا اۋشاقلىرىن مەسئەلە يە اولان جۋىشغۇن ۋىصىمى علاقەلەرىندىن ۋى
 مەنىم بىوعلاقەنى سۇندۇر مەك ۋىچۇن سا بىرۇ ملانصرالدىن بارە سىندە لازىمى
 مەلۇماتىم اولمايدىغىندا ن قانباغا چىخان بىوقول قىرارى يىئىرەنە يىئىتىر مەك
 مە اىلك باغىشدا چۇخدا چىئىن كۆرۈنمۇردۇ، اما سۋىرا اۋزۇ- اۋزۇلو-
 كۇمدە اۋتۇرۇب مەسئەلەنى كۆتۈر- قۇى ائىدىن سۋىرا بىۋايشىن چىئىن-
 لىكى اۋزۇنۇ كۆستەردى، دىمك اۋشاقلىرا بىو وعدەنى ۋىئىرەندە، مە ھىچ
 دە دىدىكىم ۋىسەتلى بىئە لازىم اولان مەلۇماتى ھانسى قانىنا قىلاردان
 الە كىتىرە چىكىم بارەدە دۇشۇنمە مىشىدىم .

البىئە بىۋىشۇلغۇ دولدۇرماق ۋىچۇن "ھوپ ھوپ نامە" بىراساسى
 قانىناق كىمى دورۇردۇ، اما مەن اولدا ھلە شاعىرىن ائىرلىرىندىن ۋىنۇن
 ياشادىغى اجتماعى - سىياسى شرايطىن اىزلىرىنى چىخانماق ۋىعمومى
 دنيا كۆرۈشلىرىنى آراشدىرماق تىجىرە سىنە مال كۆگىلدىم، بىئە اولدوقچا،
 ھوپ ھوپ بارە سىندە مەلۇمات الەدە ائىتمەك ۋىچۇن كىتابخانادا ظنىم

گندن هربيرمنبعه باش ووردوم. اما، هوباره ده منيم آزما چوخ بيلديك
لريمدن آرتيق هئچ نه يوخ ايدى. (ا و تاريخدن قيرخ ايل گئچندن صورنا
هله ايندى ده بيزده صاير وعموميتله ملا نصرالدين مكتهبى بارده اولان
قاينا قلازين سايبى اولدوقجا آزدي. آنجا ق او وقتلربوخصوصدا حتى ايندى
الده اولان قاينا قلازدا يوخ ايدى.)

كتا بلاردا ن مطلب اله گتيره بيلمه يندن صورنا، آدا ملارا مراجعه
اغتديم. هامي صايرين شعرلرينى بيليردى وشايرين آدى چكيلينجه آرا
وثرمه دن اولاردا ن اوخوماغا باشلاييردى. اما بونونلا بقله شايرين
اجتماعى گوروشلرى وافكار و آمالى باره ده سوز آنلادا بيله ن چوخ
آز ايدى.

بیرچوخلارينا مراجعه ائندن صورنا بيرگون انجمنه كتا بخانا دا
اوتانا - اوتانا صايرين تفصيل ترجمهء حالى دالينجا اولدوغومو
بيلديرديم و جلسه لرده كيلردن بوايشده يارديم ديله ديم. منيم بوديله گيم
دن قاباخ انجمنده اولانلار هروقت صايردن سوز دوشنده اونون شعرلرى
- نى اوخوما قدا بيري - بيريئه مجال وثرمز وهربيري اوزونو بيري
" هوپ هوپ شناس "گوسته رردى. سوزوم آغزيمدا ن چيخا ر- چيخما زها ميدا
قاباخ حاجى اسماعيل آقا آتما جالادى :

- دئيه سن بويولدا مقاله يازماغا گيريشميسن، بوخسا اوفرنگستانليه
صايرنامه حاضريليرسان ؟

من اوزومو ائشيتمه مزليگه ووردوم .

اونون آردينجه بيلمه ديم هانكيسى منى مرحوم محمدعلى تربيتين
" دانشمندان آذربايجان " ائرينه حواله وثردى (بوكتابدا صايرحقنده
يالنيز اوچ سطر و ملا نصرالدين روزنامه سي باره سينده تكجه ايكي سطر
مطلب درج ائديلميشدى)

مرحوم حاجى محمد آقا نخجوانى دا دئدى: صايرين وفاتيندا ن صورنا
باكى دا چيخان هوپ هوپ نامه نين اولينده صايرين قلم دوستو عباس
صحتين ياخشى بيري مقدمه سي وار، سن چاليش بلکه اومقدمه نى اله گتير...
درس ايلي قورتارما قدا ايدى. ايكي هفته صورنا كلاسلار تعطيل اولان
جا قدى. اوشا قلاز هوپ هوپ و ملا نصرالدين مسئله سينى ديله گتيرمه سه لرده
هوباره ده دئيه جگيم داستانى صبر سيزليگ له گوزله بيريديلر. هله ليك
بيرييره گمانيم گفتمه ديكي اوچون بوقرارا گلديم كي، كلاسداكى صحتى

اول مزه‌لی لطیفه‌لرین یا رادیجیسی ساییلان ملانصرالدیندن باشلایم . اوگون برنامهدن قیراخ ساعتدا اوشاقلارا سویون آزیغیندان دنین یوخلوغوندان هله هوب‌هوب‌حقینده بحثه‌حاضرلانا بیلمه‌دیگیمی بیلدیرمگله ، اونلار سئویسه‌افسانه‌وی ملانصرالدین باره‌سینده‌دانیشما - غی‌واوندان لطیفه‌نقل ائتمه‌کی قاباقا سالماغی آنلادیم . اوشاقلار سئوه - سئوه‌بونبا قاپیلدی‌لار ومن ملانصرالدینین تاریخی و افسانه‌وی سیماسی و اونون معنالی و کنایه‌لی لطیفه‌لری باره‌ده‌بیرسؤزلردئیندن صونرا مدتلر قاباق ، درس‌اوخودوغوم ایلرده ، بیلیم‌یرم‌هانکی دونیا گورموش‌آدامدان ائشیتدیگیم آشافیداکی لطیفه‌نی اونلارا نقل ائتمگه باشلادیم .

" بئله‌روایت ائدیرلرکی ، معروف تیمورلنک (تویال تیمور) گلیب ملا نصرالدینین یا شادیغی شهری ضبط ائدنده ، همیشکی عادتیا وزدن شهر- بین باش‌بیلدن و آغ‌ساققاللارینی حضورا چا‌غیریب قاباق‌جاندان تانید - یغی ملانی اونلارین ایچینده گورونجه اونا خطا‌با‌دئیر :

- ملا ، سن منیم حال خویوما بلدسن ، سن بویانیندا کیلاری باشا سال کی ، بوگوندن اعتبار بو کیچیک شهرده ، یوزلرله آیری بویوک شهرلر کیمی منیم حاکمیتیمه کئچمیشدی . سن اونلارا آنلاتکی ، بوندان صونرا هرکس فقط اوز سوزونو منه گتیره‌بیلر و هئجکسه آیریسی نین طر - فیندن حضورمدا دانیشما غا حق و ثریلمه‌یه‌چک ...

امیر تیمور ملانین اولدوغو شهری ضبط ائدنده ، اوز قانلیسی و قورخونج حاکمیتی وسایسیز - حسابسیز اوردولاری ایله بیرلیکده ، اوزیله بیر هیوره‌فیل ده گتیرمیشدی . ملانین همشهری لری تیمورون اوردوسونون آغیر سورساتینی بویونلارینا آلدیقلازیندان علاوه بو امیرین اوزیله گتیردیگی فیلمین ده نازینی حکمگه و اونون تورتدیگی جوربه‌چور خرابکارلیقلاری تحمل ائتمگه مجبور قالمیشدی‌لار . فیل لر آزارسیز حیوانلار اولورلار ، اما امیرین فیلی بو قایدادان قیراخیدی امیرین بوندمسیز فیلی آزاد حالدا شهرده گزیر ، باغ‌باغاتین آغا‌جلا- ربینی سیندیریر ، اکینلری پامال ائدیر ، دوکان بازاری بیخیب تۆکور ، اونون هئیه‌تندن اوشاقلارین باغری چا‌تلاپیر و بویلو آروادلارا و شاق سالیب ، خلاصه بوفیلین اوچوندان شهرده داش - داش‌اوسته‌قالمیر .

شهرچما عتی بیرزمان بوچا‌غریلما میش قوناغین خرابکارلیقلارینی

تحمل اشدندن صونرا جانا گلیب چاره سیزلیکدن شهرین هامیدان باش
بیلهنی ساییلان ملایا پناه گتیریرلر:

– آی ملا، الیمیز اتکوهه، گل بیزی بودیل بیلمز تاری تانیمازیوندم
سیزین الیندن قورتار. بو بیزده هنج نه آوادا نلیق قویما دی. ائله
بیرجه چاره میز بونا قالیب کی، آرواد اوشا غیمیزین الیندن توتوب ،
باش گوتوروب قاچاق. گل بیزی باشووا دولاندیر، هرچور اولور اولسون
بو فیلمین شربینی بیزیم باشیمیزدان سوو، بیزده عمره سوره سنه دعاگو
اولاریق، قاباغیندا ال باغلاب دوراریق .

ملا دشیر:

– من ده سیزین هر تک – تکیز کیمی ایستیرم بوچا غریلما میش قونا –
غین شری بو شهرین باشیندان سوولسون. اما، میه اوگون اوردادگیلد
– یز و ائشیتمه دیز امیر تیمور دئدی هرکس فقط اوز شکا یتینی منه
کتیره بیلر و هنجکس اوزگه نین سوزونو گتیرمگه حقلی دگیل. ایندی
اگر من گئدیباونا دئیم کی، فیلمین شربینی سیزلرین باشیندان سوو –
سون، او، قابیدیب دئییه جک کی، ملا، جماعتدن سنه نه وار؟ میه سن
اونلارین وزیر یا وکیلی سن؟ اگر منیم فیلمین سنین اوزونه، اهل
عیالینا یا ملک مالینا ضرر بئتیریب سوزونو دانیش، بوخسا اکر
ایستیه سن اوزگه لرین طرفیندن دانیشاسان اوندا هر نه گورسن، اوز
گوزوندن گور.

بئله اولاندا جماعت دئدی لر: ملا بس اوندا بیز باشیمیزا نه

چاره قیلاق؟

ملا دئدی: سیزین چاره نیز بودورکی اوز ایچیزدن نئجه نفر باش
بیلن سئجه سیز، بیز بهرلیکده امیرین یانینا گئدک، اوردا من سوزه
باشلار باشلاماز هره بهر طرفدن سوزه قوت و شرسین، بیری دشین منیم
باغیم آرادان گئدیبا، او بهر بیسی دشین منیم اکینیم با مال اولوب
اوچونجو دشین منیم ائویم باشما اوچوب، دوردونجو دشین آروادیم
اوشاق بالیب، بئشینچی...

اورادا اولانلار ملانین سوزون آغزیندا قویوب دئدی لر: ملا سن

هر نه دشین بیز وارایق، تکی سن بو ایشده بیزه یاردیمچی اول.

ملانین مملحتیله بئله قرارا گلدیلر کی، ما باح تئزدن نئجه نفر

باش بیلن ملا ایله برابر امیر تیمورون بارگاهینا گئتسینلر.

بوقراره بناء صاباحیسی گون ملا قاباخدا و باش بیلهن همشهریلر ده اونون دالینجا امیرین بارگاهینا بولا دوشدولر. بارگاهایا خینلاشد. یقجا دونن ملانین دشدیک لریننه بویون قویانلار امیرتیمورون هیبتیندن اؤدلری سوزولوب، سس سیز بیرجه، بیرجه اکیلمه گسه باشلادیلار. ملا یاری بولدان قابیدیپ قاچان بولداشلاردان بی خبر محکم آددیملارلا ایبره لیلهدیکی حالدا بارگاهین قاباغیندا تیمور ایله اوز به اوز گلدی .

امیر تیمور ملانی گورچک سوروشدو:

— ملا خیر اولاسحری تئزدن سن هارا، بورا هارا؟ اولمایا تازا سوزوز وار؟ — تیمور بوسوزلری دئییه — دئییه ایتمی باغیشلارینی ملانین آغزینا تیکدی.

ملا باشا گیب تیمورون جوابیندا دئدی : قبله عالم ساغ اولسون حضوروزا چاتماقدان مقصد بودورکی، امیر، مرجهت بویوروب اؤزلریله بیرلیکده شهره قوناق گتیردیکلری بو فیل — ملا سوزونو بورایا — بیئتیرنده دالیدا هئج بیر هنیرتی احساس ائتمه ییب، گوزونون اوجو ایله اورایا باغدی، اما اورادا اؤز کؤلگه سیندن ساوای هئج نه گورمه دی، بیرلظه دوروخسوندو. اما امیرین حضوروندا میه کیمسه به دوروخسونماق حقى وئریلمیر؟ اودورکی، اؤزونو اله آلیب، سوزونه بئله ادامه وئردی — تک اولدوغوندان داربخیر، سیزدن تمنا اولونور بویوراسیز اونا بیر یولداش دا گتیرسینلر...."

لطیفه اوشاقلارین چوخ خوشونا گلدی. کلاس بیرلظه هیجان کشچیر — ندی . صورتا اولاردان بیرسی آباغا قالخیب دئدی: آقا، اجازه وار من بو لطیفه نی کاغاذ اوسته گتیریم ؟

— نه اوچون اولماسین . اما اگر باجاریب اونو آنا دیلیمیزه یازسان داها یئرلی اولور .

— ائله من ده چالیشا جاغام آنا دیلیمیزه یازام .

دالیسی هفته اولطیفه نی من بورادا نقل ائتدیگیم سیاق، "امیر تیمورون فیلی" عنوانی آلتیندا یازیب گتیرمیشدی. یازی اوقسدر شیرین، افاده لی و یئرلی یاتاقلی ایدی کی، آدم اونون هله اوکویه قدر اؤز آنا دیلینده هئج نه یازیب اوخوما میش اون دؤرد — اون بئش یاشیندا جوانین قلمیله یازیلدیغینا حیران قالیرو اینانا بیلمه پیر

— دی .

یازی نین بیرتجربه‌لی آدامین قلمی ایله یازیلدیغی نظره چا ریپردی. اما اصلینده یازی بوجوانین دوغما استعدادیندان سوزلوب گلیردی. یازی نین خبری کلاسین دیوارلاریندان آشیب او بیری کلاسلا یازیلدی. هامی اونو اله گتیریب اوخوماق ایسته ییردی لر. اوشاقلار یازیلان نسخه لر کؤچوروب ایسته یینلره وئریردیلر. "امیرتیمورون فیلی" بیر کنایه‌لی آتماجا کیمی آغیزلاردا گزیردی ...



یازی نین تئز یا گفج مدرسه و معارف دایره سینده دئدی قودولار. قوپا راجاغینی سزیرگنمیشدیم. دوتنه جن اوشاقلارین حتی دانیشماغنا حقلی اولما دیقلاری دیلده، بوگون کلاسدا اوشاقلاردا ن بیریسی نین بو دیلده انشاء یازماسی و آرتیقلاشا بو انشانین مدرسه ده ال به ال گزمه سی و آغیزدان آغیزدا دولاشماسی شبهه سیز بوایشی گؤزلری گؤتور. مهین لرین طرفیندن جوابسیز بوراخمیا جاق اییدی. بورادا گینسه هامیدان تئز سرپرستین اعتراض سی ائشیدیلدی. اومنینم اوزومله اوز به اوز دوروب قایاق قانشار سؤزلرینی دشمک عوضینه، اوز ناراضی. لیغینی او گونلرده کتابخانایا گل گفتمده اولان معلملردن بیرینه بیلدیرمیشدی :

– بیرگون گؤرورسن گؤتوروب اوشاقلارا نه بیلیم فرخی دن، هوپ هوپ دان شعرا زبرله دیب، بیرگون ده باخیرسان اوشاقلارا تورکی انشاء یازدیریب، اونو دا کوییه قویوب چوخالیدیب، هرگلنه بیرینی وئریب دئیهن یوخدور مدرسه نه دی، بو ایظلرنه دی؟ بهیز سنی قویموشوقا وردا اوشاقلارین درسینه – مشقینه یکتیشه سن. یا اولارلا جماعتدن، سیاستدن دئیهن؟ هئج دخلی وار؟ خوب معلومدی بوا یظلرها ردان سو ایچیر... او آدام بو سؤزلری عنوان ائندن صورتا دئدی: خوب، سرپرست ایله اوزون بیلرسن، من ایستیردیم او تورکی انشانی وئره سن من ده باخام.

من انشانین اوزونو اونا وئردیم وار دقتله اوخویوب قورتا – راندان صورتا دئدی: هم لطیفه قشنگدی، همده جانا سینه ریازیلیب، دوزونو دئیها قسان بونو سن اوزون یازما میسان، اوزون یازما ساندا اونا هئج ال آپارما میسان؟ آخی اون دمورد یاشیندا اوشاقدان بو قدر سلیس یازماق چوخ بعیددی.

طرفه چوخ سۆز لر دئییه بیلر دیم، اما آدینی معلم قویوب انسانین
وجودوندا اولان استعدادلاری باشا دوشمه یین و بیراوشاغین اؤز دوغما
دیلینده سلیس یازماغینا اینانا بیلمه یین آداما یامان یوووزدهگه
ده حئییم گلدی. تکجه دئدیم: کاشکی سن دئییه ن دوز اولسایدی، کاشکی
بو یازینی من یازمیش اولسایدیم...

بئلنچی سۆز لر آرادا بره ده گزمکده ایدی کی، بیرگون باشیم ایشده
اولدوغو زمان دئدی لر تئلفون سنی ایسته ییر، دسته یی گؤتورونجه او
طرفدن اداره نین تئلفونچوسو دئدی: آقای رئیس ایله دانیشین آقای
رئیسین آدی گلینجه بیلمه دیم نه دنسه صحبتین" امیر تیمورون فیلی"
باره ده اولاجاغینی سزیرگندیم و بئله اولونجا نه جور جواب وئره جگیم
باره ده دوشوندوم. بو حالدا او طرفدن حاجی اسماعیل آقانی سسلی
اٹشیدیلدی:

– بیربورا باخ گؤروم، سن بیزیم علینی تانیرسان؟
اؤز اؤزومو اینان دیردیم: یوخ دئییه سن صحبت "امیر تیمورون فیلی"
باره ده گئتمیه جک.

– هانکی علی؟

– میه نئچه دانا علی وار، علی امیرخیزینی دئییه رم، منیم کیچی ک
قرده شیم، سیزلرین باش کومیتته ز.

– آدینی اٹشیتیمشه، اما اؤزونو گورمه میشم، بیرده سیزهاردان ...
او سؤزومون آراسینا قاچدی:

– یالان دانیشما، سن اولاسان اونو تانیما یاسان، بس بو دیل لری سیزه
کیم اؤرگه دیب؟

– اؤرگه لری بیل میرم، اما من بو دیل لری حیاتدان ...
او، گینه سؤزومو کسدی:

– یاخشی، هله تبلیغاتنی ساغلا صورایا، علی نی دئییه رم، او کودتادان
قابق پیخان روزنامه لرده بیرمطلب دالینجا گزیر، هر وقت گلدی، ایسته
دیگی مجموعه لری اونون اختیاریندا قوی، اگر ایسته سه ده امانت آ پار –
سین قوی آ پار سین. اما هادیر اول اونو دا فرنگستانلی کیمی گؤتور
حاجی زاده نین قوللوغونا آ پار ما یاسان.

سۆز لرین آخ رینچی قسمتینی جوا یسیز قویما قا ولما زدی، اونا گوره ده
دئدیم:

– آقای رئیس، سبز عجب فرمایش افدیرسبز، من فرنگستانی زورنالیستی سبزی اینسته گیز اساسیندا او یان – بویانا آپاردیم، یوخسا من کیم فرنگستانی کیم؟ بعلاوه اگر آقای علی امیرخیزی باش کومیتته اولموش اولسا، او، حاجی زاده نی یوزدفعه سبزدن مندن یا خشی تانیر.

حاجی اسماعیل آقا قارشیلیق وثرمدن دستهی قویدو.
تلفوندا ن چوخ گنجه میشدی کی علی امیرخیزی کتابخانیا گلدی. او چوخ تمیز گفینیمیش، ظاهری گورونوشده چوخ دا حاجی اسماعیل آقا یا و خشا مایان بیر آدام اییدی. او، جدی قیافه ایله اوتا قداکیلارلا ال وثردی و صورنامنی آدلا صوروشوب یاخیندان اوتوردو.

حاجی اسماعیل آقا اینانما سادا، من اونا دوغروسونو دتمیشدیم. من دوغرودان دوغرو یا اوگونه قدر، دفعه لرله علی امیرخیزی نین آدینی افشیتدیگیم حالدا، هله اوزومو سیاسی – حزبی ایشلره قاتیلما غا حاضر – لایا بیلمه میشدیم. آتام بعضا سوز آراسی دفعه ردی: اوغول، سیاسی، حزبی ایشه قوشلوب قوشولماق سنین اوز ایشین دی. اما اگر قوشولماق ایسته سن، اونون پوتون نتیجه لرینی قبا قجادان قبول اقمه لی سن. سیاسی – حزبی ایشلره قوشولما دیغیم حالدا، او گونلر ایراندا یارانمیش سیاسی – طبقاتی چارپیشمالار ایله مطبوعات وروز – نامه یولو ایله ایلگی له نیب و بو ایلگییه یاخیندان دوام افتهیره ردیم.

علی امیرخیزی منه یاخین اوتوردو و بیرتانیش آدام کیمی تعارفاتمیز سوزه باشلادی:

– "داداش (او حاجی اسماعیل آقانی کیچیک قارداشی اولدوغونا گوره اوندان داداش دئییه آد آپاریردی) سبزه ددیگی کیمی من رضاخانین کودتاسیندن قبا ق تهراندا رعد روزنامه سینده ۱۹۱۹ نجی ایل قراردادی باره سینده سیدضیائین اوزی طرفیندن یا زیلیمش بیر مطلب دالینجی ایم. افشیتدیگیمه گوره او روزنامه نین مجموعه سی سبز – یین کتابخانادا وار اونو آراییب تاپما قدا منه کومکنیزدن منو قبالاچام، اما ایندی هله او اوز یخیرینده دوسون ایسته ردیم – داداشین کیلی له ندیگی بیر روزنامه قضیه سیندن سوز آچام. داداش مدرسه لرده گفدن هرکتلری بیریم گوزوموزدن گورور. او بیرپاراحتی من آدینی افشیتمه دیگیم معلملرین کلاسدا سیاسی مسئله لسنردن

دانیش‌دیقلارینی قید ائتدیگی زمان دئدی: ائله بیر بو آدم کی سن ایندی اونون یانینا گئده جکسن، تازا کتابخانایا گله نده دانیشماغینا معطل ایدی ایدی، بیر سؤز سوروشاندا اوتانیدیغیندان قیزاراردی. اما ایندی بیر بساط اولوب گاه شیرخورشیده یئپ یئکه آداملارین ادا - سینی چیخاردیر، گاه اوشاقلارا هوب هوب نامه ازبرله دیر، گاه داکلاسدا " ملانصرالدین " روزنامه سی چیخاردیر...

سؤز بورا چاتاندا من اوجا دان گولدوم و دئدیم: پس اشارة ائتد- یگیز روزنامه قضیه سی ده بوایمیش؟ حاجی اسماعیل آقا هامی اوچون احترامما لایق شخصیت اولدوغو حالدا حیف کی هر مسئله یه ائز و نون سیغیندیغی بو جاقدان باغیر، دوغرو دو کلاسدا من هوب هوب دان یا آیریلاریندان شعرلر اوخوموشام، اوشاقلاردا منیم اصراریملا یوخ، بلکه کونوللو صورتده و سئوه - سئوه اوشعرلری ازبرله میشلر. اما سیز دئیسه " روزنامه " مسئله سینه گلینجه، من کلاسدا ملانصرالدین لطیفه لری باره ده دانیشاندا او لطیفه لردن بیرینی نقل ائتمیشه م و اوشاقلاردان بیر ی بولطیفه نی ائز آنا دیلینده کاغادا کتیریب، اوشاقلاردا اونو خوشلادیقلاریندان مدرسه ده ال به ال گزدریب لر.

علی میرخیزی ممکن اولدوغو صورتده او یازینی گورمگی خواهش ائتدی. من یازی نین یانیمدا اولان اوزونو اونا وئردیم و او دا اونو بیر آز او یان بویان ائدندن سوئرا منه قایتاردی و دئدی حیف من دیلی- میزی یادیرقا میشام، ممکن صورتده سیز لطف ائدیبا ونومنه اوخویا سیز. من یازینی اوخوماغا باشلادیم، او چوخ دقتله قهلاق آسیر و بعضاده دوداغی قاچیردی. یازی اوخونوب قورتاراندا ن سوئرا او قاه قاه گولدوگو حالدا یازینی منیم الیمدن آلدی و دئدی: نه قدر گوزهل و افشاچی لطیفه دی. موافق قالساز من اونو حتما روزنامه یه گونده رجکم - اما سیز بو موافقتی حاجی اسماعیل آقا دان آلماییز گرکدی، یوخسا او بوایشی ده حتما سیزین ناحیه نیزدن گورجک و منی سیزه یا پیشدیر- ما قدا ائز و نونو حقلی بیله جک.

او، یازینی قاتلاییب جیبینه قویبدو سوئرا دا ایسته دیگی مجموعه- لری او یان - بویان ائتمگه باشلادی. چوخ گئچمه دن اونون ایسته دیگی مطلب تاپیلدی. من روزنامه ده اولان مطلبی کاغادا کؤچورمکده اونا یاردیم. مطلب کؤچورولوب قورتاراندا ن سوئرا تشکر ائدیبا

گفتگ ایسته ینده دقدی :

— سیز چوخدا بیزه یا پیشدیریلما قدان احتیاط ائتمه یین، بیزده هر هفته بحث آزاد جلسه لری اولور. معلملردن بیرچووخو اورادا اشتراک ائدیملر سیزده گلسه ز یا خوشی اولار.

— صحبت احتیاط ائتمک دگیل، من هله اوزومو هر یی — سیاسی مبارزه یه گیریشمگه آماده گورمورم .

— سن اوزونو آماده گوره سن یا گورمه سن مبارزه نین ایچینده سن ...



کلاسلا قورتاریب، یای تعطیللری باشلانمیشدی، اما من هله ده صابر و ملانصرالدین روزنامه سی حقننده وسعتلی معلومات اله گتیرمک فکریندن آیریلما میشدیم. دتمک اولار بومسقله منیم گونده لیک ذهنسی مشغله لریمدن بیر اولموشدو. بونون اوچون هر بیرگما نیم گفدن آداما و هر بیرسوراغ توتدو غوم کتابا باش وورما قدا یدیم کی بو آرادا تصادفی حالدا، بیرگون وطن یولوندا یا زیجیلاریمدان ایکسی کتابخانا یا گلدیلر. قاباخلاردا اهاره ائتدیگیم کیمی، من اولارلا بیرینجی دفعه روزنامه ادا ره سینده اوز به اوز گلیمیشدیم. او تاریخدن مدترک کچد. یگی و منیم ظاهری گورونوشوم مدرسه شاگردلیگیندن چیخیب معلملیک قیلیغی آلدیغیم حالدا، اولار منی گورن کیمی تانیدیملر. کتابخانا یا گلن بو یکی نغردن بیر ادبیاتچی و شاعر جعفر خندان و ابیررسی مطبوعاتچی غلام محمدلی ایدی. خندان منی گورجک آزجا دوروخسونوب دقدی: آی بالام، بس سن بورادا ایمیش سن؟ بیزسنی روزنامه یه گلیب گفدنن صورنا چوخ سوراغلاشدیق، اما سندن خبر اولمادی. سنه روز — نامه گوندرمک ایسته دیک، اما آدرسنی بیلمه دیک؟ سن نهدن بیرداها بیزه باش وورمادین؟ بیز سنین تنقیدلریندن راضی قالدیق و اولاری ممکن اولدوقجا روزنامه ده نظره آلدیق. ایندی باخیرسان روزنامه میز دلیل باخیمیندان چوخ ساده له شیب، علاوه اورادا بدیعی ادبیات و شعره داها چوخ یفر و فریلیب ...

جعفر خندان و اونون مطبوعاتچی امکدashi کتابخانا یا وقتیلله تبریزده چیخان مزه لی فارسی — تورکی آذربایجان روزنامه سینتی گورمک و اوندان یا دداشتلار آلماق اوچون گلیمیشدیلر. اولار روزنامه نین مجموعه سی له اوغرا شدیقلاری حالدا، من هر بیر راست گلدیگیم آدامدان

صورشو دوغوم کیمی اونلاردان دا صابر حقیقنده تانییدیقلاری منبهملردن و بو منبهملری اله کتیرمک امکانلاریندان صورشو دوغوم، جعفر خندانین باشلی مجموعه یه مشغول اولدوغوندان غلام دندی : بیزده صابر و ملانصرالدین حقیقنده او قدر ماتریال وارکی اونلاری بیر یغره توپلاسان بو اوتاق دولو کتاب اولور. باغ جعفر اوزو صابر شناسدی اونون صون زمانلاردا صابر حقیقنده بیر علمی - تحقیقی اثری چیخمیشدی، او بوسوز لرله جعفر خنداننا یؤنه لیب صورشو دوغوم : جعفر سنین صابر حقیقنده کتابیندان بوردا اله گلیرمی ؟ جعفر منیم کتابین تمناسی ایله ده لو باغیشلاریما باغیب دندی : منده وار، اونو مطلق سنین اوچون کتیره جگم .

ایکی یا اوچ گون اوندان صونرا او کتابی کتیردی. من کتابی چو خدان حسرتینده اولدوغوم بیر شئی کیمی اوندان آلدیم، کتاب صابرین حیات و یارادیجیلیغینا همراه دیلمیش بیر مونوگرافی ایدی، او، کتابی و شره نده : من بوباره ده تازا شکیلر اله سالسام سنه کتیره جگم . بو اییشن ساری اونا درین تشکر لریمی بیلدیردیم .

آختام اییشن چیخاندا کتابی اوزومله گؤتوردوم و ائوه چا تار چاتماز اونونلا اوغرا شماغا باشلادیم، کتاب اوتایدا ایشله دیلن الفبا ایله چاپ ائدیلمیشدی، من هله او الفبانی یا غشی بیلمه دیگیمدن کتابین اوخونماسی چتین اولاجاقدی، اما آزجا زجمتله الفبا ایله ده آلیشدیم و کتابی نچه گونده اوغویوب اوندان چوخلو نوتلار گؤتوردوم اییندی من صابر و هوپ هوپ حقیقنده اون دقیقه یوخ بلکه بیر ساعتدا گوزو یومولو دانیشا بیله ردیم .

جعفر خندان اوندان صونرا دا تکلیکده یا بیر ایکی نفر قلم یولداشلا ری ایله آرابیر کتابخانایا گلدیلر، او بیری یا ایکی دفعه ده صابر و ملانصرالدین حقیقنده منه تازا شکیلر کتیردی .

بو کلیشلردن بیرینده اونون گوزو الیمین آلتیندا قویوب اییشن باش آچاندا گوز گزدیردیگیم کتابلارا دوشدو، کتابلارین ایچینده بیر "دیوان لغات الترك" ون اوچ جلدلیک استانبول چاپی، بیزده فضولی نین یادیما گلن بیر تاشکنند یا اودا استانبول چاپی کلیاتی واریدی، اونون گوزو بو کتابلارا ساتا شینجا دندی : دشملی سن بو کتابلارلا دا اوغرا شیرسان ؟ بو کتابلارین بیری بیزیم دیلچیلیک تاریخیمیزین و ایکینجیسی ده شعر تاریخیمیزین ایکی پارلاق اولدو زودو، من دندی :

بوش وقتلریمده اونلاری گوزدن گفچیریریم و بیرپارا یادداشلارچیخا -
 یرام، دیوان لغات الترک ده منی چوخ علاقه‌لندیرن مسئله‌لردن بیر،
 اورادا مثال یفرینه ایشله دیلمیش بیرسیرا مثلر و آتاسوزلری دی.
 بومثل و آتالارسوزلری قرن لرگفچندن صورنا هله‌میننی قورولوش و مفهوم
 - لا بیزیم ایندیکی مثل و آتالار سوزلریمیزین آراسیندا دورور. اما
 فضولی حقیقته بیر دریادر، آدام اونداکی لیریزمه حثیران قالیر،
 او چوخ تاکیدله منیم بوکتابلاردان چیخاردیغیم یادداشلاری ترتیبه
 سالیب ایکی مقاله حاضرلامای ایسته‌دی، من بیرآزدا ال‌ها و اسی یاز-
 دیغیم بویازیلاری مقاله اولماغا لایق بیلمه‌دیگیم اوچون بیرسوره
 او ال بو ال ائندن صورنا خندانین سوزو یقره دوشمه‌سین - دئیسه
 ترتیبه سالیب اونا و فردیم، او یقری گلینجه بویازیلاری ایکی مقاله
 شکلینده روزنامه‌نین آیری - آیری نومره‌لرینده بوراخمیشدی، بی-
 مقاله‌لرین روزنامه‌ده بوراخیلیشی منده آذربایجان دیلینده مطلب
 یازماق اینامی نی قات - قات آرتهردی و صورناکی مرحله‌لرده کتابلار
 حقیقته یازدیغیم مقاله‌لر اوچون بیر باشلانغیج وعین حالدا اولگو
 اولدو.

خندانین بیرآلچاق کؤنول، خوش‌گولش، دیلینه و فرهنگینه درین و
 سؤنمز احترام بسله‌یین بیر معلم‌کیمی خاطره‌سی منیم چوخ آزگوروشلرده
 اوندان اؤرگندیگیم چوخلو دیل و ادبیات مسئله‌لری ایله یاناشی
 خاطریمده سیلینمز ایز بوراخمیشدی .



مدرسه‌لرین یای تعطیللری باشا چاتماقدا ایدی، من اوتعطیلات‌دا
 گفچمیش درس ایلینده اوشاقلارا و فردیگیم سوز اساسیندا، هم دیلیمیز
 - بین عمومی عمومی قایدا قانونلاری و او جمله‌دن آذربایجان دیلینده
 هانسی سوزلرین "لار"، هانسیلارین "لر" ایله جمع باغلاندیغی وهم ده
 هوپ‌هوپ و ملانصرالدین حقیقته چوخ شئیلر اؤرگنمیشدیم، گفچهن اییل
 اوشاقلارین طرفیندن و ثریلهن سئواللارا بو اییل راحاتلیقلا و هرطرفلی
 جواب و ثره‌جگیم اوچون ده اولسا کلاسلا رین قورولماسینی صبرسیزلیکله
 گوزله‌بیردیم، لکن تازا درس ایلینده ایشاقله‌کتیریلدی کی، داها منه
 کلاس گتتمک امکانی قالمادی، قاباقلاردا دئمیشدیم کی، من درس‌کلا-
 سلاریندا شرکت ائتمک اوچون ساعت ایکیدن دؤرده، کتابخانین ناهار

فاصله سی عنوانی ایله تعطیل اولدوغو فرصتدن استفاده ائدیردیم .
 مدرسه لرین آچیلما سینا یاخین ،بیرگون بیردن بیره تصمیم توتولورکی
 کتابخانا بوایکی ساعاتی داباشا باش آچیق اولسون .کتابخانانین بو
 ایکی ساعاتدا آچیق اولماسی ایله منهداها درس وئرمک امکانی قا-
 لمیردی .درس کلاس لاری قورولدو ومن کلاسا گئده بیلمه یینجه گئچه ن ایل
 ادبیات درس لری ایله مشغول اولدوغوم شاگرد لر وانلارین آردینجادا
 او بیری کلاس لارین شاگرد لری کتابخانا یا آغیب کلمه که باش لادیلار .هئچ
 کیم بیر کلمه آغزینا آلیب دانیشماسادا هامی مسئله نین نه یئشرده
 اولدوغونو باشا دوشوردو .منیم کلاسا گئده بیلمه مه کیم منله اوشا قلا-
 رین آراسیندا کی معلم شاگرد لیک رابطه سینى دوستلوق رابطه سینه چئو-
 یریب و بیرداها محکم لندیر میشدی .بیرگون بیزا و شاق لارلا هفته نیسن
 تعطیلینى باغمشه باغلارینا گئدیپ اورادا تبریزین پاییزی نی سئیر
 ائتمک قرارینا کلدیک .آخی تبریزین پاییزی ،اؤزوده باغمشه باغلا-
 ریندا وجهه کلمز قدر گؤزه ل و سحرانگیز اولوردو .

اوشا قلا ردان بویوک بیردسته کلمی شدی .ساری داغا سؤیکه نن باغ-
 لارین بیری نده ،قیزیلی غزل لرین اوستونده پتولاری دؤشه ییب اوتوردوق
 بیزدن او طرفده آغاج لارین دالیندا بیر آیری دسته ده کلیب اوتور-
 موشدو .اونلارین دئییب کولمه سسلری ائشیدیلیردی .سسلرین آراسیندا
 قولاغیما آشنا سسلر توخوندو .دوروب او طرفه یؤنلیدیکه اورادا بیر
 دسته پل سنگی وسد باشی اوشا قلا رى ایله اوز به اوز کلدیم .اونلارین
 چوخونو من مدرسه دن یا ایش یئر لریندن تانیردیم .قابا قلا ردا سؤزونو
 دانیشدیغیم رحیم ده اونلارین آراسیندا اییدی .اونلار منی گؤرچک
 آباغا قالخدیلار .خوش بهش گؤرۈش دن صورنا صوروشدولار تک کلمیسه ن ؟
 دئدیم : میه گؤرمورسوز ،بیر کروهان قوشونوم وار .رحیم دئدی : کهنه
 ایندی ایشی اورا یئتیر میسه ن کی ، چۆلده جلسه آپاراسان ،بیز لره ده
 دئمیرسن ؟ دئدیم : ناکس ،سن کی جلسه نی مندن تئز قورموسان .گولو-
 شدوک .رحیم دوستلاری ایله دوروب بیزا وتوران یئره کلدیلر ،من اونلا-
 رى بیری - بیریله تانیش ائتدیم .بیر قدر اویانندان - بویانندان
 دانیشانندان صورنا من سور آلیب دئدیم .اوشا قلا ر ،من سیزه گئچه ن ایل
 ایکی اوج مسئله حقینده بورج لویام ،ائله بیلیرم بویغینجا ق من بورچ-
 لاریمی ادا ائتمک اوچون هامیدان مناسب یئر دی .یاخشی بیلیرم کی ،

بیزیم بورادا گوروشدوگوموز دوستلاردا منیم دانیشدیقلاریمدان نسه قدر اوزان اوزادی دا اولسا داریخمایا جاقلار بونا گوره ده احازه وئر- بین هامیدان اول من گشچهن ایل سیزلرین وئر دیگیزسواللارین بوینوم دا قالان جوابینی وئریم، تا صورنا او بیری مسئله لره چاتا ق. صورنا ایکی ساعاتا قدر گشچهن ایلکی سواللارین باره سینده دانیشدیم .

اللی - التعمیش نفردن بیری نین جینقیری دا چیخمیردی . صحبت قورتارانندان صورنا گینه بیرپا رسواللار اولدو، اونلارا جواب وئرینندن صورنا دا هرکس نه هنری وارسا اورتا یا قویماغا باشلادی . چوخلو شعرلر، تصنیفلر اوخوندو، لطیفه لر دئییلدی بونلارین آراسیندا رحیمین یولداشلاریندان بیری ده چوخ جانایاتان و آخارلی سله نچه چوبان بایاتی سی اوخوندو . بایا تیلاردان بیری بیلمه دیم نه دن اوره - بیله ایغله دی، خاطره لریمه ایلیشیب قالدی کی، قالدی :

عزیزیم گشچدی مندن ، گون گلیدی گشچدی مندن
مردلره کوربو اولدوم ، نامردلر گشچدی مندن



بقیه زبان آذربایجان:

همدلی از همزبانی بهتر است . مگر آذربایجان ترک زبان نبود که با دولت عثمانی ترک زبان جنگید و از ایثار خون خود دریغ نکرد ؟ در همین جنگ تحمیلی مگر اعراب ایرانی نبودند که با همز- بانان عراقی خود بسختی جنگیدند و حماسه ها آفریدند؟ می دانید چرا ؟

اقوام ایرانی به هر زبانی که سخن بگویند
همدکنند و با دیگران فقط همزبان .

پایان

زبان آذربایجان

و

وحدت ملی ایران

در اواخر رژیم گذشته تلویزیون ایران برنامه‌های ترتیب داده بود که نامش (شخصیت‌های معاصر ایران) یا چیزی شبیه این بود. اولین شخصیتی که در این برنامه مطرح شده بود مرحوم کسروی بود که آخرینش هم واقع شد، زیرا بعد از آن دیگر آن برنامه پخش نگردید.

در این برنامه با چند نفر از آذربایجانیان مقیم مرکز مصاحبه و از آنها در باره کسروی سؤال شده بود. تعجب آور این بود که همه بدون استثناء از کتاب " آذری یا زبان باستان آذربایجان " نام برده بودند. نفهمیدیم به آنها توصیه شده بود از آن کتاب بخصوص نام ببرند و یا خودشان از روی شمع موقع شناسی خود آن کتاب بخصوص را انتخاب کرده بودند. به جز آقای یحیی - نکاء که ضمن شمردن آثار مهم کسروی اصلاً از کتاب مذکور نامی نبرده بود.

اگر بخواهیم آثار کسروی را بترتیب اهمیت بشماریم باید در درجه اول تاریخ مشروطه، تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، شهریاران گمنام، تاریخ پانصد ساله خوزستان و آخر از همه از کتاب " آذری یا زبان باستان آذربایجان " نام ببریم. چون امروزه کتاب مذکور ارزش و اهمیت علمی ندارد. در این مورد برای نمونه قسمتی از نوشته محققانه آقای محمد عباسی که در مقدمه فرهنگ " برهان قاطع " به کتاب مذکور اشاره کرده است در اینجا نقل می‌کنیم.

آقای محمد عباسی برای فرهنگ " برهان قاطع " که جهت انتشارات علمی تجشیه و تصحیح کرده است مقدمه‌ای مفصل و عالمانه‌ای در ۸۷ صفحه نوشته ضمن بحث در باره واژه " آذری " در صفحه ۶۸ چنین می‌نویسد:

" در اینجا لزوماً متذکر می‌شویم که در زبان فارسی چندگونه لغت به نام آذری خوانده می‌شود:

۱ - زبان باستان آذربایجان که ذکر آن در متون معتبر تاریخی آمده است (رجوع فرمائید به تعلیقات نگارنده به مجلد سوم سیاحتنامه شاردن صفحات ۲۳۹ الی ۲۵۸)

۲ - زبان کنونی آذربایجان یعنی ترکی آذری (رجوع شود به دایره -

۳ - لغت آذری یعنی مصطلحات و مجمعات فرقه آذریکیوان (رجوع فرما -
شید به دبستان المذاهب صفحه ۸ طبع ۱۲۷۷)

۴ - آذری معمول یعنی لغات و مصطلحات تالشی و لاهیجی که در نواحی و
مناطق تالش و لاهیجان از جمله بعضی مناطق آستارا و اردبیل رواج داشته
و هنوز هم در بعضی از نقاط آذربایجان رایج است و از طرف کسروی به غلط به
عنوان معمول (آذری باستان) شهرت یافته است. (رجوع فرمائید به
تعلیقات پروفیسور مینورسکی به تذکره الملوک صفحه ۱۶۶ - ۱۶۴۲ چاپ
لندن)

با این اوصاف گمان نمی کردم با زهم کسانی پیدا شوند که راه کسروی
را ادامه دهند. اخیرا کتابی بدستم رسید تحت عنوان " زبان آذربای-
یجان و وحدت ملی ایران " بقلم آقای ناصح ناطق که در ادامه راه کسروی
تالیف یافته بود. مطالعه این کتاب اثر زیادی در روح من گذاشت. در
درجه اول احترامی بود که نسبت به مؤلف آن در خود احساس کردم. قبل از
مطالعه این کتاب همانطور که در ایران سنت شده کسی را که مثل ما نمی
اندیشد تکفیر سیاسی می کنیم گمان می کردم در این کتاب هم مخالفان
فکری خود را ایادی بیگانه و نظایر آن خواهد خواند ولی با مطالعه آن
متوجه شدم علاوه بر اینکه از این قبیل تهمت ها خبری نیست کسانی را که
طرز فکر غیر از ایشان دارند اشخاص خوش نیت نامیده است. این عمل نشانه
رشد و بلوغ اجتماعی و ملی است.

در این کتاب مطالبی هست که یا قسمتی از آن موافقیم اما با پاره ای
دیگر نمی توانیم موافق باشیم. نخست در مورد آنچه با آن موافق نیستیم
بحث می کنیم و صحبت در موارد موافقت خود را به آخر مقال و امی گذاریم.
اولین مطلبی که به آن برمی خوریم عبارت زیر می باشد: مؤلف محترم
می نویسد: " ما وقتی که تاریخ ایران را در دوره های قبل از اسلام می
خوانیم هرگز بنام ترک و ترک زبان جز در ترکستان برخورد نمی کنیم. "
(صفحه ۲۱) در این مورد آنچه گفتنی است این است که بین ۳ الی ۲
هزار سال پیش از میلاد قبایل ترک بناهای کوت و کاس از شمال و جنوب
بحر خزر به طرف مغرب سرازیر و در شمال غربی ایران به ویژه بین دریاچه
وان و اورمیه سکنی گزیده اند. برای اثبات این مدعا نیازی به پژوهش
های مورخین و زبان شناسان امروزی نداریم کتاب " اوستا " خود دلیل
این مدعا است. در اینجا چند نمونه از اوستا نقل می کنیم:

در بند ۴۱ از کرده ۱۱ و بند ۴۹ از کرده ۱۳ آب ان یشت زردشت چنین می گوید: افراسیاب تورانی نابکار درهنگ زیرزمینی خویش صد اسب و هزارگا و ده هزار گوسفند پیشکش آناهیتا کرد و از وی خواستار شد که ای اردویسور آناهیتا، ای نیک، ای توانا این کامیابی را به من ارزانی دار که بتوانم به فرشناور در میان دریای فراخ کرت ... دست یابم اردویسور آناهیتا او را کامیاب ساخت .

سپس در بند ۵۶ کرده ۸ زامیاد یشت اوستا چنین می گوید: فری که افراسیاب تورانی نابکار به آرزوی ربودن آن از دریای فراخ کرت جامه از تن برگرفت و شناکنان در پی آن شافت و فر تاختن گرفت و از دسترس افراسیاب بدر رفت . (از کتاب اوستا ۳۵۱ نگارارش دکتر جلیل دوستخواه) .

حالا ببینیم این دریای فراخ کرت کدام است که افراسیاب در آن شنا کرده است ؟

در زمانهای قدیم دریاچه اورمیه خیلی بزرگتر از امروز بوده و هر قسمت آن نام خاصی داشته است از جمله قسمت جنوبی آن فراخ کرت و قسمت شمالی آن چیچست نامیده می شده است .

همچنین کتاب (تاریخ اردبیل و دانشمندان) روایتی از ابن اثیر مورخ معروف عرب نقل نموده که خلاصه اش این است :

" رایش بن قیس بن صیفی بن سبا " پادشاه یمن که با منوچهر پادشاه فارس و حضرت موسی علیه السلام معاصر بوده سوارهایی بسرکردگی (شمر بن عطف) به آذربایجان فرستاد وی وارد آذربایجان گردید و با ترکها نبرد نمود و آنها را مغلوب ساخت . سردار مذکور مسیر لشکر کشی خود را بر دو سنگ نوشت و به یمن مراجعت نمود پس از برگشت یمنی ها باز هم مدت درازی آذربایجان در تحت سیطره ترکها بماند ...

(تاریخ اردبیل و دانشمندان جلد اول صفحه ۸ تالیف آیت الله حاج سید فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی چاپ نجف اشرف سال ۱۳۴۷ شمسی)

این مطلب و مطالب دیگری که در اوستا به آن برمی خوریم دلیل غیر قابل انکاری است برای آنکه از قدیم الایام ترکها و آریائیها در مجاورت هم بوده و برخورد هائی هم داشته اند .

از این بالاتر ایلامی ها و سومری ها که قبل از آریائیها در قلب ایران زندگی می کردند قوم تورانی بودند . بنا بنوشته " مشیرالدوله "

پیرنیا زبان هردو اینها (یعنی ایلامی ها و سومری ها) به زبان های تورانی - آلتائی یا اورال - آلتائی نزدیک است و مردمان اورال - آلتائی با نژاد مغول، تاتار، ترک، تونگوز و فین از یک شاخه هستند. (تاریخ ایران قدیم صفحه ۲۱ و ۲۵).

همچنین کتیبه‌هایی که به زبان ایلامی بدست آمده و امروز در دست است نشان می دهد که زبانشان ملتصق بوده است و همه می دانند که این خصوصیت زبانهای اورال - آلتائی است. چنانچه آنروز لفظ ترک بکار نرفته شاید به دلیل این بوده است که نام ترک بعدها به این قوم داده شده است و قبل از آن با نامهای کوت، کاس (کاسپ) ، اوکلاس و اوغوز نامیده می شده است.

مطلب دیگر اینکه مؤلف در مورد استقبال مردم از زبان ترکی پنین استدلال می کند:

" در قبول الفاظ و لغات بیگانه هیچ زبانی بقدر ترکی دارای سعه صدر و سهل انگاری نیست زیرا اگر یک رشته لغات مختلف از دری آذری، عربی و غیره را بپلوی، هم چیده و در آخر جمله (است) یا (نیست) به ترکی گفته شود جمله ترکی سلیسی ایراد شده است. " (صفحه ۴۲) در اینجا اگر نویسنده خودش ترک زبان نبود این نظر را ناشی از عدم آشنائی بزبان ترکی می دانستیم ولی چون مؤلف محترم خود آذربایجانی و ترک زبان می باشد باید به حساب بی انصافی نویسنده بگذاریم زیرا اولاً این را همه میدانند که زبان ترکی آذربایجانی دارای قانونی است به نام قانون آهنگ که هیچ کلمه بیگانه‌ای را بخود نمی پیژیرد مگر اینکه آن کلمه شکل اصلی خود را از دست داده تابع قانون آهنگ ترکی شود.

ثانیاً ترتیب صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه در ترکی برخلاف فارسی و عربی است. بنا براین وارد کردن آنها به زبان ترکی وصله ناجوری می گردد.

ثالثاً برخلاف عربی و فارسی که مصوتها کشیده هستند در ترکی صائت‌ها کوتاهند و مشکل دیگری برای ورود کلمات بیگانه به زبان ترکی است (در زبان فارسی کشیده شدن صائت‌ها از عربی گرفته شده و الا در زبانهای آریایی صائت‌ها کوتاه هستند)

رابعاً زبان ترکی از وسعت کلمه و قدرت اشتقاق کافی برخوردار است و بیشتر از دیگر زبانها نیازی به کلمات بیگانه پیدا نمی کند.

البته این نکته حساس را نباید ناگفته بگذاریم که استخدام کلمه بیگانه به منظور بیان عواطف و استغنائی زبان در تمام السنه جهان وجود دارد شما شاهکار ادبیات فارسی کتاب گلستان سعدی را بردارید بسیاری واژه‌هایی که در گلستان بکار رفته عربی است. در بعضی موارد به جزمایر و روابط کلمه فارسی وجود ندارد با وجود این به نظر همه ادب‌دوستان با زهم گلستان شاهکار بی نظیر ادبیات فارسی است و استخدام واژه‌های عربی نمی‌تواند هیچ نقصی به گلستان وارد سازد.

بدلائل فوق اقبال مزدم از زبان ترکی بخاطر این نبوده که به قول مؤلف محترم با پهلوی هم چیدن چند کلمه فارسی و عربی و آوردن "دیر"، "دگیل" یک جمله ترکی درست می‌شود، بلکه اگر همچو اقبالی از طرف مردم وجود داشته باشد بدلیلی است که اخیرا استاد شهریار شاعر نامدار آذربایجان در جواب پرسش آقای مهرداد اوستا اظهار نموده است که: "از حیث محاوره و بیان احساسات شاید هیچ زبانی به ترکی نرسد." (کیهان فرهنگی شماره اردیبهشت ۱۳۶۳)

بلی اگر واقعا مردمانی بوده‌اند که زبان خود را رها کرده به ترکی گرویده‌اند به این علت بوده که عواطف و احساسات خود را با واژه‌های ترکی بهتر می‌توانستند بیان کنند.

اما اگر از من بپرسید به نظر من بخاطر اینکه در جمله بندی ترکی سهل انگاری وجود دارد و نه بخاطر اینکه در زبان ترکی احساسات بهتر بیان می‌شود. کسی زبان خود را رها کرده ترک زبان نشده است. آخر قابل قبول نیست این چهارده یا پانزده میلیون مردم ترک زبان که امروز از شمال خراسان گرفته تا تمام آذربایجان و زنجان و همدان و ساوه و زرنند و قزوین و بیخ گوش تهران بخش شهریار و اراک و فریدن اصفهان تا برسد به استان خوزستان و فارس و کرمان ایلات افشار و قشقایی این همه مردم ابتدا فارس زبان بوده‌اند بعدا بخاطر سهل انگاری در جمله بندی و یا بخاطر بیان شایسته عواطف و احساسات از زبان خود برگشته و ترک زبان شده‌اند...

حتی فشار حکومت مغول و تیمور نیز قادر به چنین عملی نبوده است. ریرا مغول و تیمور بسراسر و خارج از ایران حکومت داشته‌اند ولی مردم عا‌های دیگر ترک زبان نشده‌اند.

مؤلف محترم در صفحه ۴۰ کتاب خود مطالبی آورده اند که دلیل قاطعی به صحت نظرات ما است. ایشان می نویسند: "در میان فضای زبان امروزی آذربایجان که ترکی شده است جزیره‌هایی از زبانهای قدیم برجای مانده است... از آن جمله زبان هرزندی است... تعجب خواهید کرد که با این همه جزر و مدهای تاریخی مردم این دیار هنوز به زبان آذری قدیم صحبت می کنند..."

حالا ما از مؤلف محترم می پرسیم اگر فشار مغول و تیمور در کار بوده، اگر سهل انگاری در جمله بندی اثری داشته چرا این جزیره‌ها به زبان قدیم خود باقی مانده است؟ (حالا زبان شان آذری است یا خیر در اول مقال بحث کردیم).

اما هیچ تعجب نمی کنم چون مردم این جزیره‌ها ترک نبوده‌اند و به همان علت هم با وجود همه جزر و مدهای تاریخی و غیره حالا هم زبان خود را حفظ کرده‌اند. این نظر را خود مؤلف ضمن مثالی تایید کرده است. مؤلف محترم از یکی از این قبیل روستاها مثال زده اند که اهالی روستا میگویند ما ترک نیستیم ما تات هستیم و فلان روستای مجاور ترک است. این موضوع تایید همان گفته پیشین ما است یعنی آنها که حالا ترک هستند از اول ترک بوده‌اند و آنها که تات‌اند از اول تات بوده‌اند (لفظ تات کلمه‌ای است که ترکها به اشخاص غیر ترک اطلاق می کنند).

حقیقت جوئی جزو فطرت انسان است اگر انسان دنبال کشف حقایق نمی رفت علم و دانش بپایه امروز نمی رسید و شاید علم و دانش وجود نداشت، همه کس در پی حقیقت است بنهم سالها دنبال این مطلب بودم که مسئله زبان در آذربایجان چگونه است؟ آخر چرا همه از زبان آذربایجان صحبت می کنند؟ مگر زبان هرناجیه جغرافیائی همان زبانی نیست که مردم آن نواحی صحبت می کنند؟ حالا اگر کسی از ما بپرسد زبان کشور مصر چیست (چه جواب می دهیم؟ می گوئیم عربی یا قبطی؟ زبان آمریکا چیست؟ زبانی که مردم امروز به آن صحبت می کنند یا زبان سرخپوستان بومی؟ مسلما زبان کشور مصر امروز عربی است و بحث درباره زبان قبطی که دوهزار سال پیش رایج بوده شاید فقط به درد تاریخ زبانهای قدیم بخورد. و یا زبان ششصد سال پیش آمریکا که زبان سرخپوستان بوده امروز چه گرهی از کار مردم آمریکا می گشاید؟

شما فکر می کنید زبان عراق، شبه جزیره عربستان و سایر کشورهای عربی

چهار هزار سال پیش چه بوده است؟ فنیقی ها و اکدی ها که عرب نبودند...؟ اینها سئوالی بود که از خود می کردم و برای رسیدن به حقیقت به آبادیهائی که در آذربایجان به زبان غیر از ترکی صحبت می کنند رفته یا سالخوردهگان آنجا درباره زبانیشان صحبت کرده ام یکی از آن آبادیها که شاید جویندگان این قبیل آبادیها از آن اطلاع ندارند روستائی است بین اردبیل و خلخال به نام "میل آغاردان" با اینکه نام آبادیشان ترکی است خودشان به زبان مخصوص صحبت می کنند که آنرا زبان کردی و خود را کرد می دانند. خانمی که در حدود ۸۰ سال داشت می گفت سالها پیش مرحوم ناصرالدین قزوینی روایتی که از رجال فرهنگی خلخال هستند با مردان و زنان سالخورده آن زمان صحبت کرده و اصطلاحات و اشعار موجود در زبان آنها را یادداشت کرده است.

در جواب سئوال من که چطور شده شما در میان آبادیهای ترک زبان قرار گرفته اید؟ می گفتند آنچه از اجدادمان شنیده ایم ترکها ابتدا کوچ نشین بودند بعد آبادیهائی برای خود ساختند و نشستند بعدها بعضی از این آبادیها آنقدر بزرگ شده که تبدیل به شهر گردید.

یکی از سئوالها هم این بود: "آیا شما با ترکها اختلافی هم دارید؟" گفتند از نظر اینکه ما کردیم و آنها ترک اختلافی با هم پیدا نمی کنیم حتی گاهی از آنها دختری بگیریم و به آنها دختر هم می دهیم.

از تمام صحبتها یمان با مردم غیر ترک مقیم آذربایجان این نتیجه حاصل شد که ترک زبانهای امروزی ابتدا فارس و یا دارای زبان دیگری نبوده اند که بعدا ترک شده باشند اینها هم مثل آریائی ها و دیگران مردمانی بوده اند که از هزاران سال پیش به این طرف از جاهای دیگر دنیا آمده و در این منطقه سکنی گزیده اند. بنابراین تغییر زبان به آن صورت که سولف محترم ارائه داده اند چندین کرور مردم غیر ترک زبان خود را تغییر داده و ترک زبان شده اند در بین نبوده است. و عقل سلیم هم این قبیل ادعاهای غیر علمی را بهیچوجه قبول نمی کند. شاید این فرض مقرون بواقعیت باشد که طبق معمول مهاجرت اقوام مختلف مهاجرت اقوام ترک نیز ابتدا به حالت چادر نشینی سپس ساختن روستا و اقامت در آن و آخر الامر شهرنشینی بوده است.

وقتی سیل مهاجران ترک بطرف شهرها روانه گشتند عده ای از مردمان

بومی با ترک‌ها همزیستی و اختلاط نموده در میان آنها مستحیل گردیدند و گروهی در دهات مخصوص خود باقیمانده زبان خود را حفظ کردند (مثل هرزندی‌ها و امثال آنها) ولی قسمت اعظمشان در برابر سیل مهاجران بطرف غرب رفته در شهرها و روستاهای تازه‌ای اسکان پیدا کردند که احتمالاً کردهای امروزی بازماندگان آنها هستند.

مؤلف کتاب مذکور به‌اساسی بعضی از آبادیها اشاره می‌کند که مثلاً به زبان کردی یا زبان پهلوی است این قبیل نامها در همه جا هست مثلاً در خود آذربایجان نامی داریم به زبان پهلوی و نامی هم داریم بزبان آشوری است (اردبیل) به زبان پهلوی است (ارد) به معنی دین که در نام اردوان و اردشیر نیز آمده است و (بیل) به معنی شهرو (ارد-بیل) یعنی شهر دین. اورمیه (بزبان آشوری است) اور (یعنی شهر (میه) یعنی آب (اورمیه) یعنی شهر آب. نام اورشلیم در فلسطین، قلب کشورهای عربی هم بزبان آشوری است (اور) همانطوری که در اورمیه گفتیم به معنی شهر است. آن یکی در فلسطین و این یکی در آذربایجان هردو بزبان آشوری ...

اما نام ترکی در آذربایجان بی حد و حساب است مثلاً قافلانکوه که ترکها آنرا قافلانتی می‌گویند کلمه مرکب است قافلان یا قاپلان به ترکی به معنی پلنگ است و قافلانتی یعنی کوه پلنگ. بجز خزر که اروپائی‌ها آنرا دریای کاسپی یا کاسپین می‌گویند هردو از نام قبیله ترک به نام خزر و کاس (یا کاسپ) گرفته شده است. نام شهر قزوین هم عربی شده همان کاسپین می‌باشد که از نام همان قبیله ترک زبان (کاسپ) گرفته شده است.

همچنین نام کوههای قفقاز یا کافکاس از همین نام (کاس) آمده است.

آستارا از کلمه (آست) به معنی زیر و پائین می‌باشد و در آذربایجان و زنجان و قزوین بیش از ۴۰ آبادی (آغ بلاق) و بیش از ۱۵ آبادی (آغ کند) و افزون از ۱۰ آبادی (آغ دره) و متجاوز از ۸ آبادی (قزیل بلاق) و بیش از ۶ آبادی (قره بلاق) و متجاوز از ۶ آبادی (قره تپه) و افزون از ۵ آبادی (قشلاق) و همچنین (سویوق بلاق) (آجی چای)، (آغ چای)، (آغ داغ)، (قره داغ)، (آغ قلعه)، (قارلیق) (قاریاغدی)، (قازان چایی)، (قراجه)، (قراچه داغ)، (قره آغاج)، (قره تپه)، (قره لر)، (گؤک تپه)، (قره تپه)، (سانجی آرخی)، (شور گول)،

(داش کسن)، (قره سو)، (قهزیل اوزن)، (گن دره) و صدها نظایر این وجود دارد . حتی در کردستان که اهالی آن کردهستند به اسامی ترکی زیبایی برمی خوریم . نمی دانم مؤلف محترم چگونه این اسامی را به حساب نیاورده است .

اینها مطالبی بود که درباره آنها حرف داشتیم ولی کتاب مذکور نظراتی هم ارائه داده است که کاملاً با آن موافعیم . از جمله می نویسد : " یک زبان مشترک عمومی که تمام افراد وطن از کوچک و بزرگ بتوانند بوسیله آن با هم مکالمه و مکاتبه کنند بدون هیچ تردیدی لازم است وجود و لزوم زبان مشترک ملی رافع و مانع وجود زبانهای محلی نیست " این مطلب کاملاً مورد تایید ماست و اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تکلیف زبان رسمی و زبانهای محلی و قومی را به صراحت روشن کرده است . اصل مذکور می گوید : " زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است . اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است . "

مؤلف محترم عبارت زیبایی دارند که باید گفت جانا سخن از زبان ما می گوئی . ایشان می نویسند : " ایرانی در هر لباس که باشد و با هر زبانی که گفتگو کند و با هر کیشی که داشته باشد . . . با تمام غلبت های ایرانی است . " و باز اضافه می کند : " آذربایجان یکی از کهن ترین و استوارترین ارکان ایوانیست است این خطه کهنسال از دور دست ترین ادوار تاریخ تا کنون جزو اصلی و لاینفک ایران محسوب و پیوسته شریک سختی ، خوشی ، رنج و راحت بقیه افراد کشور بوده است . مردم آذربایجان از صمیم دل ایرانی هستند و در حفظ شعائر ملی و تحمیل افتخارات قومی پای کمی از دیگر افراد ندارند . " با اجازه مؤلف محترم آخرین جمله ایشان را بصورت زیر ترصیح می نمائیم : (در حفظ شعائر ملی و تحمیل افتخارات قومی بر افراد دیگر پیشقدم هستند) . این مطلبی است که تاریخ آن را در تحریم تنباکو ، انقلاب مهر و طبیعت و اخیراً در انقلاب اسلامی ما ثابت کرده است . در پایان مقال توصیه ای به کسانی داریم که با زبانهای محلی و قومی مخالفت می کنند و آن توصیه این است که توجه داشته باشند :

دوكتور حميد نطقى

شیراز

دونن كئجه كۆردوم

رؤيانين ساقيسى ايدين

حافظ دن غزل دولو

بیرقدح سوندون منه ،

كۆهنه غزل ايشلهدى

عصيمه ، قانيمما .

اودلار ماچدى جانيمما

خرمن - خرمن دويغولار

صوورولدو... .

اسن كولك

عطيرلى

نفسينه دولموشدو

بوتون كۆزلرده

سئودا رنگلىرى

پارلايىردى .

دوداغينا دگينجه

هر سۆز شعر اولوردو

معنالى، كۆزل ، اينجه .

بوراخ "پئرس پوليسى"

دۇن سرخوش شيرازا باخ!

غزل له حماسه نى

قاتيب قارىشديرما!

شیراز - ۱۳۴۵

يەنىكى...

دۇغولدون بىر گۈزل ، ياز گىجە سىندە
 گۈز آچىب جھانا گولومسە دىن سن .
 يەنىكى: حىياتىن سىن آجىسىنى
 بىر شىرىپىن گولوشلە اودا جاغام من !

* * *

بىلمەم او، اۇترگى ، ايلكىن ياخىشدا
 حىياتدان نە قانىب ، نە آنلامىشدىن ،
 گولوشون دۇداقدا قوروما مىشكن
 خىردا جا يومروغون دويونلە مىشدىن .

* * *

يەنىكى: حىياتىن دويونلر يە
 او يونجا قلاريم تىك گولوشە جگم .
 كۇرسىمكى ، آچىلمىر تىسم ايلن
 اونونلا امانسىز دويوشە جگم !

* * *

من سنە آد وئردىم دۇغولان گونلر
 چكىلدى آدىن بىر وطنداش كىمى .
 يەنىكى : بۇ يويوب عزيز وطنىن
 قايغىسىن چكەسن بىر يولداش كىمى .

* * *

بىز وئرهن آدلارين عمرى قىسسادىر
 بو ، بىر كىرچك دىكى ، اوزون خالىسان .
 اولمزلىك آدىنى سىويىرسن اكر
 او آدى سن اوزون قازانمالىسان !

* * *

۱۳۶۳/۲/۲۳

آذربايجان نئين گورکملی صنعتکاری اولدو

مهرآبی نین ایلک گۆنۆ آذربايجانلیلارا و داها دؤغروسو ایبران تورک قارداشلاریشمیزا بویۆک بیر ایتگی و مصیبت اوز و فردی . بـو ضایعه مشهور صنعتکار، تار اوستادیشمیز ابراهیمپور آبیش اؤغلو سیف آله نین اولومی ایدی. اؤ، بـیر اؤتومبیل حادثه سیندن صؤنرا ۵ گۆن خسته-خانادا یاتدی و اوچ گۆن اغمادا قالاندا، صؤنرا وفات ائتدی.

سیف آله ابراهیمپور ۱۲۸۸ شمسی ایلینده اردبیل ده دؤغولدو. اوشاق ایکن آتاسی آبیش کیشی بۆتۆن عاقله سینى اردبیلدن گۆتۆرۆب باکو شهرینه کۆچۆردو. بو هنر و موسیقی عاشیقی کیچیک سیف آله ۱۵ یاشیندا ان آرتیق تحصیلاتینا دوام ویره بیلمه ییب و ۱۵ یاشیندا ایکن موسیقی به بیۆنه لیر و چۆق اصراردا ان صؤنرا آتاسی اؤنا بیر تار آلیر. و اؤنو تار معلملریندن سلیمان آدلی بیر شخصین یانینا آپاریئر. سیف آله ایکی ایل سلیمان نین یانیندا آذربايجان موغاملاری نین هامی ردیف و گوشه لرینی اؤگره نییر و صؤنرا باشقا تار اوستالاریندان اؤ جمله دن وارطان آدلی معروف تار اوستادی و موغام تانیانندان دامعین تعلیم لر گۆرۆر و قابل گنج تارچالان اولوب ایشله مکه باشلائیئر. ۱۳۱۷ نجی شمسی ایلینده آتاسی ایله اردبیله گلیر. اردبیل و اؤنون اطرافى ما حالدا مشهور اولماغا باشلار کن آتاسی آبیش کیشی وفات ایدیر و سیف آله اوزۆنه بیر حیات یۆلداشی سچیر و اقوله نییر. بو اولنمه نین حاصلی ۵ اولاد ۳ اؤغلان و ۲ قیز اولور. اؤغلانلا- ریندان ایکی سی اتالاری نین صنعتین داها مترقی وضعده تعقیب اهدیرلر. بویۆک اؤغلو "عارف" بیری ایشی نتیست (نۆت بیلن) اولور و چالغی آلتلریندن ویولون، پیانو، ویولون سل، اُرک، کامانچا، آکاردهون، قارمان، مود، بانچو و ماندالینی چوخ عالی وجه ایله چالیر. اؤنون موسیقی فن دینده چۆخ یاخشی، حسّاس قولقلاری ایله تلفیقی بیلیمک مهارتی وار و اوخوموش سوادلی بیر موسیقی دان دیر. ۱۳۳۷

دن رادیو تلویزیوندا ۳۵ نفرلیک ارکسترین رهبرلیگینی اوز عهده -
 سینه آلمیشدیر ۱۳۴۲ دن مرحوم آتاسی سیفاله ابراهیمپورون تشویقی
 ایله آذربایجان ارکستری ایله چالیشر ۱۳۶۱ ده ۶ آتیا قدر رادیو
 تلویزیوندا آذربایجان ارکسترینه رهبرلیک اقدیر، ایندی ایسه
 تهرانیئن مدرن و مهم تالارلاریندان بیر تالار وحدت (سابق رودکی) بیرنجی
 نمره لی سنتی ارکسترینده فعالیت اقدیر. کنسرت گونلری بویوک
 اپرا سالونوندا اولور. وهریل خطی ایله اوخوموش بئتلارینی دا اوغلان یازیر
 اورتا نجیل اوغلو صابر بوزالتلری یاغشی، چالارقا رمون، گیتار، آرک، آکا ردفون،
 پیانو و ایندی حال حاضردا ایران جمهوری اسلامی رادیو تلویزیونیندا
 چالیشر. و فرهاد آدلی کیچیک اوغلو انگلستاندا عالی تحصیلات
 قورتاریب یول و آوادانلیق تیکینتی مهندسی و انگلستاندا مقیمدیر و
 قیزلاریندان بیر ایسه اورتا مکتب معلمی داها دوغروسو راهنمایی
 دبیرستانیندا دبیردیر. و اوبیری کارمنددیر.

کفچک س. ابراهیمپورون نهمه نمره لی حیاتی نین قالانی گوره ک
 نه کیمی کفچیب، او، اردبیل شهری و اونون اطرافیندا معروف و مشهور -
 لاشاندان صورتا اوزوده موسیقی علمی و فنیندن ایسه الی دول -
 گلمیشدی. منطقه ده هر بیر خوش سالی گنج لردن تا پئیب دوزگون آذربایجان
 ماهنی و موغاملارینی تعلیم و فریر و تار چالان ویا باشقا موسیقی
 آلتلریله ایشله ینلره دوغرو درست یوللار گوسته ریر. بو آرادا آذر -
 بایجانین مشهور و اوستاد مغنی لریندن بیرینه میرتقی میر بابا
 اوغلونا راست گلیر اوونولا ایش بیرلیکده میرتقی بیریاغشی ارکستر
 دسته سی دوزه لتمه گی ابراهیمپورا پیشنهاد اقدیر و او ۸ نفرلیک بهر
 ارکستر دسته سی دوزه لدیر. و کنسرت و فرمگه باشلا ییر. هوانیشه اردبیل
 - ین شهربانی اداره سی مانع اولور. او هنج مایوس اولما ییب باشقا
 بهریول تا پماغی دوشونور، بو آرادا انصاری آدیندا فرهنگ اداره سی
 نین مؤثر شخصی ایله قرارلا ییر کی، آذربایجان موزیکال پیس و
 نما یشنا مه لرینی صحنه یه چیخا رسینلار عوضینده ساتیل میش بلیط و هر
 شکلده قازانجین ۲۵% یوغسول مجهلر نفعینه و فریل سین، بورادان با -
 شلانیب گجه و گوندوز چالیشما ق نتیجه سینده معروف پیس لردال با
 دال صحنه یه گلیر عموم اهالی نین آلقیش و استفالی ایله اوز به
 اوز اولور، بویوک موفقیتلره نائل اولور، آر مدتدن صورتا " جمعیت

معارف موسیقی " تاسیس اولور . بو ایشین اداره سسی ده سیفالسه
 ابراهیمپور و معروف آکتیورلاردان آرتئس حسن آدلی بیرشخصه وئریلیر
 تا ۱۳۲۴ ده مشه سیفی (ابراهیمپور) چوخ بویوک بیرارکستر تشکیل
 وئریر . مختلف بویوک نمایشلری آذربایجان موسیقی سی ایله صحنه ییه
 گتیریرلر . ایش بویور تا مرحوم جودتین کومک لیگیله وزارت فرهنگ
 - دن ۱۲ مین واردبیل بلدییه اداره سیندن ۱۰ مین تومن آذربایجانین
 اینجه صنعتی نین احیاسی ایچون آلیئر و صونرا تبریزه گفدیروتبریزه
 باشقا دوستلاریله بیرلیکده آذربایجانین معروف و مشهور موسیقی
 عالمی و آهنگساز جها نگیر جها نگیر اوغلونو تبریزه دعوت ائدیرو
 صونرا تهران الیه آذربایجان دابوتون فرهنگی وهنری ایشلر آرادان
 آپاریلدیقد! بو موسیقی درنگی ده داغلیئر و هر معطل قالمیش آذر-
 بایجان بالانسی کیمی مشه سیفی ده معطل قالیب تهرانا گلیروغریبلر
 یوردو تهراندا بیرآز آوارالیقدان صونرا دوستلاری ایله بیرلیکده
 " زیبا " تماشاخانا سیندا تۆرکجه آذربایجان موسیقی سیله نچسه
 نمایش صحنه یه گتیریرلر . و صونرا ابراهیمپور رادیو اداره سی نین
 رئیس ایله گؤر و شور و اوندان تۆرکی شعرلرایله بیرآذربایجان
 موسیقی سینی رادیودا قویولماق تقاضا سینی ائدیروبوایشین دالیسینی
 توتور . بیرمدت ایشین آردیحا قاجدیقدان صونرا فارسی شعرلرله آذر-
 بایجان موسیقی سی قویولماغا اجازه وئریرلر و فارسی شعرلری سرهنگ
 شیرری و آقای کریم فکور قوشور و رادیو اداره سی هر آیدا ۸ جلسسه
 آذربایجان موسیقی سی نین برنامه سیله موافقت ائدیرکی هر جلسه سی
 ۷۵ ریال (یعددی تومن یاریم) معین اولور و س . ابراهیمپور آذر-
 بایجان موسیقی سینه اولان عشق و علاقه سیندن سئوینه - سئوینه قبول
 ائدیر کی ، رادیودا آذربایجان موسیقی سینه بیر یفر آچیلسین ، بییر
 مدت دقیق و مرتب چالیشانندان صونرا ایشی آیدا ۱۲ جلسه یه یفتیریر .
 س . ابراهیمپور رادیودا ایشله مه گینده سؤر کلی (مستمر) وداقمی
 چالیشیرتا ۳۱ نجی ایلدن صونرا ۱۳۵۸ ده رادیو اداره سیندن تقاعد
 (بازنشسته) اولور . البته رادیودا ایشلرکن طویلارا گفدیروتهرانین
 معروف تماشاخانا لاریندا او حمله دن تهرانین او و اوقت سیه خیابانئ
 نین گذرتقی خان محله سینده زیبا تماشاخان سیندا ، شهرزاد تانریندا ،
 دهقان تانریندا ، باربد جامعه سینده ، نصرت تانریندا ، پارس تانریندا

مختلف اثرلری اؤجمله دن (آرشین مال آلان)، (لیلی و مجنون) اپراسینی
 صحنه یه گتیریر، تهراندا اؤلان آذربایجانلیلارین ادبی محفلرینده
 اولور. ادبیاتلا موسیقی باغلیلیغینی داها آرتیق صیقلاشدیریر، سیف
 اله ابراهیمپور سئوره دی آذربایجانین موسیقی صنعتی داها دا احیا
 اولوب قاباغا گئدسین. ائله بوسبدن چالغیچی و مغنی تربیه ائتمه -
 کینه چؤخ اهمیت وئره ردی و بونون تعلیمی نی گؤرموش معروف مغنی لر
 دن ربا به خانم مراد اوا، نوروز فیض اله اوغلو، بداله زیوه، دل آرا -
 خانم، آقای علی قوام، آقای جلال علیزاده، خانم راحله، آقای ذبیح اله
 گل افشان، اموز اولادلاریندان آقای عارف ابراهیمپور و آقای صابر
 ابراهیمپور و باشقالاری تار چالانلاریمیزدان آقای بنابی و آقای سناک
 و باشقا چالغیچی و خواننده لریمیز بو شخصدن تعلیم گؤرموشلر .

✦ گئتدی ✦

اسدی پائیز یئلی بۆلبول ده پریشان گئتدی
 گوردۆ چۆن صۆلدو گۆلۆ، باغری اۆلوب قان گئتدی
 چاتاراق غم بۆرۆیۆب، صیغدی دا آغلاتدی بیزی
 اؤ هنر صا حبیمیز سئومه لی انسان گئتدی
 صیغمادی سیفی هنرله بوجهان ایچره اؤدور
 باشلاروز ساغ اؤلا دۆستلار اؤجهانندان گئتدی
 اهل حال و دل اۆلوب قلبیمیزه یئرلشدی
 غم چۆکۆب، نغمه سوسوب، مرغ خوشالجان گئتدی
 قارا قاش - گۆز ائلیم، آهونی سئوره گۆرکی دوزه ر؟!
 دئسه لر دؤغما موغان سئوگیسی جیران گئتدی؟!
 پۇزولوب محفل و جمعیت خاطر داغیلئیب
 او صنیق قلبیمیزی ائیلهدی شان شان گئتدی
 اوزۆ درد لیدی تانیردی نجه درد اهلی لرین
 دائم اۆلموشدو بیزیم درد لره درمان گئتدی
 دوغورودو «صابر» ایله «عارف» ی وئرمیشدی بیزه
 نجه صبرائیله مه لی عارف دۇران گئتدی
 او، اولومدن قورودو ماهنی موغما تئیمیزی
 وئردی عیسی کیمی هر نغمه میزه جان گئتدی
 «ماهور» ون بولگه سی تک بولگوشو قئیرخدان چون ایدی
 باش «کور و غلوه یدو»، «محیر» نجه آسان گئتدی

گۈنۈل اۆلمۈش دۈ «حزىن» ايندى دە «بىداد» و «نەيىت»
 بىزايىلە مونسارا دۈشۈۋ نە حرمان^{۱۱} گەتتى
 ۱۲
 خۇش «نوا» ايلە چيلردى سو يانپان گۈنلۈمۆزە^{۱۴}
 يۈل «عشىرانە» چكىب «بستەنگار» دان گەتتى
 ۱۵
 ائل نە «شور» ايلە گلىب قىبرىنە «گولرىز» اۆلدۈ
 ۲۰
 «زابولوم» «مويە» لە نىب «نغمەسى» حزان^{۱۹} گەتتى
 دىرىلىك كۈرپۈدۈ يا سانكى يۈل آغزىندا «حصار»
 ۲۴
 كىمى «مغلوب» اۋلا «منصور» بو «حصار» دان گەتتى
 ائلىنە ، يوردونا ، مش سىفى كىمى عاشىق اۆلان
 جۆخلو رحمت پارىب تاپدى دا سامان گەتتى
 ايندى آغلا سا والان ضايە تەك سىفى دگىل
 چۆنكۈ «چشم آذر» ، «على» بىردە «يىحى خان» گەتتى

- (۱) صابر = سىف الە ابراھىمپورون اورتانجىل اۋغلودور . ۲) عارف =
 ابراھىمپورون استعدادلى نتيست صنعتكار بويۇك اۋغلودور .
 (۳) ماھور = ۴۵ بۇلگو (كوشە) لو موغالاردا ندىر . ۴) بۇلگە = ماھال ،
 منطقه ، ناحیە ۵) بۇلگو = تقسیم اۆلموش . ۶) كۇراۋغلو = ماھور موغامى
 نىن درامدەن سۇنرا گلن ايلك كوشە سىدىر . ۷) محیر = ماھورون ۱۰-
 نجى وراست موغامى نىن ۱۹ نجى كوشە سىدىر . ۸) حزين كدرلى وغملى ،
 غمەلى بىردە ماھورون ۱۴ نجى كوشە سىدىر . ۹) بىداد = عدالت سىزلىك
 بىردە ھمايون موغامى نىن ۶ نجى كوشە سىدىر . ۱۰) نەيب = زارلىقلا و
 نالە ايلە آغلاماق ، بىردە ماھورون ۳۷ نجى كوشە سىدىر .
 (۱۱) حرمان = الى اۆزۈلمك ، آيرىلماق ۱۲) نوا = بېرەلى ، بىردە شور
 موغامىنا تعلقى اۆلان ۲۹ كوشەلى بىر موغامدىر . ۱۳) عشىران = نوا
 موغامى نىن ۱۶ نجى كوشە سىدىر . ۱۴) بستەنگار = چەركاھ موغامىندا
 اۆلدۈغو كىمى سەگاھ دا ۷ نجى و نوا موغامى نىن ۱۱ نجى كوشە سىدىر .
 ۱۵) شور موغامى = بىرچوخ نغمەلر آناسى اۆلدۈغوندا ۳۳ كوشە لىدىر .
 ۱۶) گولرىز = شور موغامى نىن ۱۰ نجى كوشە سىدىر . ۱۷) زابل = اۆزۈبىر
 موغام اولدۈغو حالدا چەركاھ موغامى نىن ۹ نجى كوشە سىدىر .
 ۱۸) مويە = اوجا سسلە آغلاماق چەركاھىن ۲ و ۶ نجى كوشە سىدىر .
 ۱۹) نغمە = آواز و چەركاھىن ۷ نجى كوشە سىدىر . ۲۰) احزان يا حزان
 = كدەرلر و چەركاھىن ۱۳ نجى كوشە سىدىر . ۲۱) حصار = قلە و چەركاھ

✽ صاحب تبریزی کیست ؟ ✽

(۲)

=====

بنوشته همه تذکره نویسان نام صاحب محمد علی
هویت صاحب و نام پدرش میرزا عبدالرحیم و در میان مردم به
میرزا صاحب و میرزا صاحب معروف بوده که
خانواده اش در زمان سلطنت شاه عباس اول به اصفهان کوچیده و در محله
تبارزه اصفهان متوطن شده اند.

عموم تذکره نویسان (به استثنای ولیقلی بیگ شاملو در قصص الخاقانی
و محمدعلیخان تربیت در دانشمندان آذربایجان محل تولد او را تبریز
ذکر کرده اند) معتقدند که صاحب در اصفهان متولد شده است. هیچ یک از
این تذکره نویسان تاریخ تولد صاحب را در تذکره های خود نیاورده اند
ولی اغلب آنها تاریخ فوت او را سال ۱۰۸۱ هـ. قمری ثبت کرده اند و
همین تاریخ با توجه به اینکه دو نفر از معاصران صاحب ماده تاریخی
در سال فوت او ساخته اند صحیح به نظر می رسد. یکی از آنها ملا محمد
سعید اشرف است که مصراع: (بود با هم مردن آقا رشید و صاحب) که به
حساب ابجد سال ۱۰۸۱ است و دیگری محمد افضل خوشگو است که ماده
تاریخ فوت صاحب را جمله: (صاحب وفات یافت) ذکر نموده است که این
ماده تاریخ نیز سال ۱۰۸۱ را نشان می دهد.

پس از کشف مزار صاحب در اصفهان با توجه به تاریخ سنگ مزار (۱۰۸۶)
آقای گلچین معانی معتقد شده اند که تاریخ اخیر سال فوت صاحب است
و چنین استدلال کرده اند که حرف (هـ) که به حساب ابجد عدد (۵) است از
آخر فعل (بود) در ماده تاریخ محمد سعید اشرف و فعل (یافت) در ماده
تاریخ خوشگو افتاده است. این اظهار نظر چندان صحیح به نظر نمی رسد
زیرا نمی توان مدعی شد که حرف (هـ) تصادفاً از آخر هر دو فعل افتاد
ده باشد و باید در نظر گرفتن تاریخ تولد صاحب (که سندان در زیر خواهد
آمد همان تاریخ ۱۰۸۱ معتبر و صحیح به نظر می رسد.

در دائره المعارف اسلامی تاریخ تولد صاحب سال ۱۵۹۰ میلادی مطابق
با ۹۸۸ هجری قمری قید گردیده و اگر این تاریخ را صحیح بدانیم
مدت عمر صاحب به نود و سه سال بالغ می گردد و تاریخهای ۱۰۱۰ و ۱۰۱۶

نیز در بعضی از کتب قید گردیده است که تاریخ اخیر قابل قبول نیست. در مورد محل تولد صاحب اگر مانند مرحوم محمدعلیکان تربیت به تعصب متهم نشوم با اعتراف به اینکه تولد صاحب در تبریز نه ذره‌ای به عظمت مقام شعرو ادب او میافزاید و نه تولدش در اصفهان ذره‌ای از این عظمت کم می‌کند، فقط برای روشن شدن واقعیت به دلیل زیرین معتقد و بلکه مطمئنم که صاحب نه فقط در تبریز متولد شده بلکه حتماً چند سال از سنین اولیه عمر خود را حداقل تا ۱۵ - ۱۶ سالگی در تبریز گذرانده مضافاً بر اینکه اگر تاریخ تولد مندرج در انسیکیلوپدی اسلامی را صحیح بدانیم صاحب در سال سوم سلطنت شاه عباس اول متولد گردیده و شاه عباس پس از کشفش های چند ساله برای تحکیم پایه‌های سلطنت خود که شرح آنها در تواریخ آمده است و پس از استقرار کامل امنیت بفرع عمران و آبادی پایتخت خود افتاده و برای اجرای تصمیم خود عده‌ای از هنرمندان و صنعتگران را از اطراف و اکناف کشور از جمله تبریز به اصفهان کوچانده است و با توجه به اینکه عموی صاحب نیز از خوشنویسان و معروف به شیرین قلم بوده خانواده صاحب نیز از تبریز به اصفهان رفته‌اند.

با توجه به توضیحات بالا به سه دلیل زیرین صاحب در تبریز متولد شده تا دوران نوجوانی نیز در این شهر متوطن بوده است :

۱- مندرجات انسیکیلوپدی اسلامی چاپ لیدن هلند در مورد تاریخ و محل تولد او.

۲ - بدست آمدن غزلیات زیادی بزمبان ترکی آذری از صاحب که نسخه دست نویس آن در شهر لنینگراد بوده و اخیراً توسط دانشمند محقق اتحاد شوروی پروفیسور حمید آراسلی چاپ و منتشر گردیده است. هفده غزل از غزلیات صاحب بزمبان ترکی آذری که اخیراً بوسیله‌ای آقای غلامرضا مخلصی تهیه و به کوشش ایشان چاپ شده موجود است. در اینجا توضیحی باینده داده شود که هر چند خصوصی است ولی برای توجیه اینکه صاحب بزمبان ترکی آذری کاملاً مسلط بوده و این تسلط کاملاً لازم‌اش بودن صاحب در اوایل عمر خود در تبریز است ضروری به نظر می‌رسد.

نویسنده در سن هیجده سالگی به تهران آمده ام و همه فرزندانم در تهران متولد شده‌اند. با علم به اینکه حدود چهارده میلیون از مردم ایران بزمبان ترکی تکلم میکنند. لازم میدانستم که فرزندانم را به این زبان آشنا کنم با وجود کوشش زیادی که در این مورد بکار بستم فرزندان من

نتوانستند حتی بطور ناقص با زبان ترکی آشنا شوند و تا آنجا نیکه برخوردار کرده‌ام فرزندان همه^۲ آذربایجانیهائی که در تهران یا شهرهای دیگر ایران (که مردمش بزبان فارسی تکلم میکنند) متولد شده اند با زبان ترکی بطور ناقص آشنا هستند و بهمین دلیل با توجه به تسلط همه جانبه^۳ صائب به زبان ترکی آذری در غزلیات او که باین زبان سروده شده است معتقدم که صائب حتما سالهایی از عمر خود را در تبریز گذرانده تا بتوانسته است بطور کامل به این زبان مسلط شود و برای اثبات این تسلط پنج غزل از غزلهای ترکی او را نیز در این منتخبات آورده‌ام صاحب نظرانی که بهر دو زبان فارسی و ترکی آذری مسلط اند تصدیق خواهند کرد که سطح غزلهای ترکی او از غزلهای فارسی اش پائین تر نیست.

در مورد تردید آقای امیری فیروزکوهی که از کجا معلوم است که در زمان بروی کار آمدن حکومت سلسله^۴ صفویه زبان مردم آذربایجان به ترکی تبدیل شده بود. لازم به تذکر است که حدود سه قرن قبل از روی کار آمدن سلسله^۴ صفویه بعلمت مهاجرت اقوام ترک و تسلط ترکان سلجوقی و سپس اعیان جنگیز مغول بر آذربایجان بتدریج زبان مردم آن سامان ترکی شده و لهجه‌های تاتی، هرزندی... فراموش شده بود. و حتی شاه اسماعیل صفوی موسس سلسله^۴ صفوی بزبان ترکی آذری شعر گفته و ختائی تخلص میکرد است. در این مورد توجه آقای فیروزکوهی را به مندرجات کتاب کاروندکسروی محقق معاصر در مورد زبان آذری جلب مینمایم.

۳- دلیل سوم گفته‌های خود صائب و دیگران است و این گفته‌ها را دیگر نمی توان مضمون تراشی نام داد:

صائب از خاک پاک تبریز است هست اگر سعدی از گل شیراز
در بهار سرخروئی همچو خنت غوطه داد فکر رنگین تو صائب خطه^۵ تبریز را
ز حسن طبع تو صائب که در ترقی باد بلند نام شد از جمله شهرها تبریز
از این بیت‌ها و دودلیلی که در بالا به آنها اشاره شد متولد شدن
صائب در تبریز و حتی سرودن اشعار در دوران توقف در این شهر مسلم
میکردد. علاوه بر گفته‌های خود صائب و نوشته^۶ صاحبان تذکره‌های قصص
الخاقانی و دانشمندان آذربایجان و نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان
بجان نوشته^۶ آقای دکتر حواد هیئت مولانا میرزا محسن تبریزی متخلص
به تاشیر نیز که در دوران سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین میزیسته در
بیتی می گوید:

حاذق نبض سخن در همه عالم نیست

بجز از صائب و تاثیر که از تبریزند
من تصور نمیکن که احتیاجی به توضیحات بیشتری در مورد متولد
شدن صائب در تبریز و حتی گذراندن سالهائی از عمر این شاعر در آن
شهر باشد.

قبل از شروع به تشریح کاراکتر صائب لازم
شخصیت (کاراکتر) است توضیح مختصری درباره کلمه (شخصیت)
که اغلب حای کاراکتر استعمال می گردد
یا
منش صائب

تمام خصوصیات و مفاهیم کلمه کاراکتر نیست
زیرا این کلمه توضیح دهنده خصائل اخلاقی و معنوی و طرز تفکر از لحاظ
جهان بینی طرز رفتار با دیگران و حتی معتقدات مذهبی و بطور کلی مجموعه
موجودیت معنوی یک فرد است در صورتیکه کلمه شخصیت (با توجه به فرهنگهای
فارسی) باز گوکننده تمام این موارد نیست. وبه همین لحاظ در این پیش -
گفتار کلمه (منش) مترادف کلمه (کاراکتر) آورده شده است. در مقدمه ها -
ئی که اهل تحقیق در تنظیم و تنقیح دیوان شعرای ایران (از زمان رودکی
تا انقلاب مشروطیت) نوشته اند فقط به توضیح هویت آنها اکتفا کرده و
بعضاً نیز در مورد شعر آنها تحقیق و اظهار نظر نموده و یا با تطبیق نسخه های
متعدد دیوان نسبتاً منقحی تهیه و در دسترس علاقمندان شعر و ادب پارسی
گذاشته اند.

هیچیک از این محققان (مگر بطور سطحی) درباره منش شاعران اطلاعات
کافی نداده و نقاب از چهره معنوی آنها بر نداشته اند منظورم از شاعران
تعداد انگشت شماری از آنان هستند که میتوان نام شاعرانسان گرا و
مردمی به آنها داد و الا شاعرانی امثال عنصریها و فرخی ها و ظهیرالدین
فاریابی ها که شعر و هنر خود را در اختیار صاحبان زور و زر و ستمگران و جبا -
رانی بنام سلطان و حکمران گذاشته و حتی آنها را بمقام خدائی رسانده اند
منش خود را نشان داده و برای تقرب به دربار سلاطین فاسق و جابرو بدست
آوردن مقام و مال دنیا شعر خود را به آنها فروخته اند و این خود بهترین
معرف منش آنهاست با اعتراف به این واقعیت که اشعار این قبیل شعرا
از زاویه اهمیت ادبی جزو گنجه های شعر و ادب پارسی است .
بطور مثال در مورد منش خواجه شیراز این شاعر مردمی و اعجوبه قرن

هشتم هجری عده^۱ نسبت به قابل توجهی از محققین و ادب دوستان از مرحوم علامه^۲ محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی تا شادروان پژمان بختیاری و دکتر خانلری و انجوی شیرازی و دیگران تحقیقی نکرده و نقاب از چهره^۳ معنوی این بحق لسان الغیب به کنایه رنژده اند و بالاخره به این سؤال که (حافظ کیست و موجودیت معنوی او چیست؟) پاسخی نداده اند. تنها دکتر عبدا لحسین زرین کوب پس از جستجوی زیاد در کوجه پس کوجه های شیراز تا حدودی توانسته است رد پای حافظ را (از کوجه^۴ رندان) پیدا کند آنهم رد پای او را نه خود حافظ را (منظور موجودیت معنوی و منش حافظ است).

در این مقوله در نظر است که منش صائب تا آنجا نیکه مقدور باشد به ادب دوستان و هموطنان عزیز نشان داده شود و نقاب از چهره^۵ معنوی این سخن پرداز بزرگوار قرن یازدهم هجری به کنار رود.

استاد امیری فیروزکوهی در مقدمه^۶ یک بردیوان صائب نوشته اند پس از نقل دوبیت از دیوان او چنین اظهار نظر کرده اند که (از همین ابیات و سایر موارد خلاف گوئی شعرا ظاهر است که شعرا نباید از مقوله^۷ اعتقاد و صفات شاعر دانسته و تصدیقات او را که در حکم تصورات است یقین و قطعی شمرد و بدان احتجاج و استناد کرد چه ماده^۸ آن خیالات حالات زود گذر و انفعالات آنی و عواطف متضاد و گوناگون و مضمون تراشی و اندیشه^۹ یابی صرف بدون اتصاف شاعر به حقیقت آن مضامین و اندیشه ها است نه حقایقی منطقی و برهانی و اعتقاد نفسانی او..... مگر آنجا که وی خود را مقید به بیان نفس الامر و واقع موضوعی بر طبق اعتقاد خویش کند و شعری با صراحت کامل و عبارات محکم بگوید که حاکی از بیان واقع و اعتقاد قلبی او باشد (مقدمه^{۱۰} دیوان صائب چاپ دوم خیام)

نظر استاد امیری تا حدودی صحیح است که شاعران بعضا تحت تاثیر حالات زودگذر و یافتن مضمون با در نظر گرفتن قافیه ها برخلاف اعتقاد خود اشعاری سروده اند و این موضوع درباره^{۱۱} همه^{۱۲} شاعران بدون استثناء صدق میکند ولی به قسمت اخیر نظر ایشان تا کید بیشتری باید کرد.

معتقدم که اکثر شعرا عریان مخصوصا شاعران مردمی و انسان گرا و متصف به کمالات نفسانی نه فقط منعکس کننده^{۱۳} معتقدات و صفات و باورهای معنوی آنها بلکه بازگوکننده^{۱۴} موجودیت ذهنی و معنوی جامعه^{۱۵} شان نیز هست مخصوصا در جایی که بقول ایشان بیان این معتقدات (با صراحت کامل) باشد و به این عبارت باید اضافه شود که وقتی شاعر باورها و در گفته های

روی خصائل اخلاقی و انسانی تکیه میکند و معتقدات خود را با زهم بقول ایشان بیان این معتقدات با صراحت کامل باشد و به این عبارت باید اضافه شود که وقتی شاعر با رها با رها در گفته‌هایش روی خصائل اخلاقی و انسانی تکیه میکند و معتقدات خود را با زهم بقول ایشان با عبارات محکم بازگو میکند دیگر نمیتوان ادعا کرد که این تاکیدات و تکرارها در خیالات و حالات زودگذر و عواطف متضاد بیان شده است حتی معتقد که یک مورخ دقیق با مطالعه عمیق آثار شیخ اجل سعدی و دیوان لسان الغیب خواه شیراز میتواند حدود زیادی به کیفیت فرهنگی و اجتماعی و آداب و سنن حداقل مردم شیراز در قرن هفتم و هشتم هجری پی ببرد.

در مورد منش صائب نیز فقط بنوشته تذکره نویسان که بدون استثنا به محبوبیت در میان مردم و صفات حسنه و کمالات نفسانی او اشاره کرده‌اند و حتی لطفعلی بیگ آذربایجان همه بدبینی و بی‌انصافی که در مورد صائب روا داشته نتوانسته است شهرت و محبوبیت او در میان مردم و کمالات نفسانی اش را انکار کند و اقرار میکند که سبب شهرت او گویا کمالات نفسانی او است و همینطور به نظرات مستشرقین خارجی امثال ادوارد براون و ریو و پروفور و سوره حمید آراسلی محقق و دانشمند اتحاد شوروی که صائب را با عبارن: با محبت، آزاده، صاحب عزت نفس، با وفا و صدیق می‌شناسد^(۳) استناد می‌کنم بلکه گفته‌های مکرر صائب که از همه این نوشته‌ها مستندتر هستند تکیه مینمایم.

قبل از توضیح خصوصیات معنوی و منش صائب با استناد به گفته‌های خود او لازم است که بنظرات شاعر معاصر آقای بیرجانی گیلانی اشاره بشود ایشان معتقدند که اندیشه حقیقت وجود آدمی است و همه واکنشهای حیاتی او که درد و کلمه گفتار و رفتار و کردار خلاصه میشود تحت سیطره اندیشه او است پس میتوان از راه گفتار و کردار به پستی و بلندی آدمیان پی برد و در میان آدمیان افرادی که بیش از دیگران سنگ گفتار را ز خود بدست داده و می‌دهند شعرا و نویسندگانند و از طریق حلاجی این سنداست که نه تنها معیاری از کیفیت اندیشه آنان بدست اهل بصیرت می‌افتد بلکه تا حد قابل ملاحظه‌ای کردار آنها نیز که مجموعه‌ای از صفات و حرکات است آشکار میشود. این نظر صد در صد درست است و با اعتقادرا سخندین واقعیت سعی شده است که منش صائب از گفته‌های خود او و از لابلای دیوان هر بارش بیرون کشیده شده و چهره معنوی او آنطوریکه واقعا بوده است به هم و طنان عزیز نشان داده شود.

۱ - صائب شاعری آزادہ - کلمہ "آزادہ" در فرهنگهای فارسی معمولاً اینطور معنی شده است: (آزاد مرد - جوان مرد - اصیل - نجیب - وارسته) و کلمه وارسته نیز، رهایی و بی‌قیدی بدنیا. حال با توجه بدیوان صائب در مورد این خصلت بزرگ انسانی، او را حتی‌بطور افراط شاعری آزادہ بمعنی وسیع کلمه خواهیم یافت. او، در دیوان موجود خود در ایران بارها و بارها روی کلمه آزادی تکیه میکند و نه فقط خود را مردی آزادہ معرفی مینماید، بلکه بدیگران نیز درس آزادی میدهد و این مورد یکی از خصوصیات بارز منش صائب است که او را از سایر شعرا متمایز می‌سازد.

سر آزاده‌ای داریم، صائب! با سبک‌دستی
 که خرمن خوشه چین دانه‌ی ما میتواند شد
 فارغ است از غم عالم دل آزاده‌ی ما
 در حرم وحشت صیاد کبوتر نکشد
 عقده‌ها داریم صائب! در دل از بی‌حاصلی
 گرچه از آزادی سرو ریاض عالمیم
 ترک کلاه باج به افسر نمیدهد
 آزادی بتخت سلیمان برابر است
 رعنا تر است سرو زاشجار میوه دار
 آزاد هر که گشت سرافراز میشود
 بار منت بر نمی‌تابد دل آزاده‌ام
 غنچه گردم گر نسیم از شاخسارم بگذرد
 پر گاهی است دنیا، در نظر آزاد مردان را
 بتحصیلش نمی‌اید سبک چون کهر با گشتن
 آزادی به مملکت هم برابر است
 دست زکار رفته بخاتم برابر است
 در کام ازدهای مکافات چون رود
 آزاده‌ای که خاطر موری نخست‌است

همانطوریکه گفته شد، صائب بارها در اشعارش روی این صفت ممتاز انسانی تکیه میکند و با این ترتیب، دیگر نمیتوان ادعا کرد که این ابیات که امثالش در دیوان او فراوان چشم می‌خورد نتیجه‌ی (حالات زود گذر) و یا (مضمون تراشی) است بلکه برعکس، آزادی یعنی (آزاد مردی - جوان مردی - اصالت و نجابت

و وارستگی) اورا شان میدهد و معلوم میشود که صائب نه فقط خود انسان آزاده‌ای بوده، بلکه مردم زمان خود را نیز به آزاده بودن بمفهوم بسیط کلمه دعوت میکنند.

۲ - صائب، شاعری انسانگرا و بشردوست - چندی پیش در کتابی، نویسنده‌ای صائب را شاعر قهوه‌خانه‌نامیده بود. شاید نظرایین نویسنده تحقیر صائب بوده و یا بالعکس، در هر صورت بنظر من شاعر قهوه‌خانه‌بودن صائب جز افتخارات او بحساب آید و چنین هم هست و الا شاعر مداح مسند نشینان بودن افتخاری ندارد.

شاعر قهوه‌خانه‌بودن یعنی در میان مردم بودن، با مردم عادی محشور بودن. با مردم کوچه و بازار بودن، مبین اینست که صائب شاعری بوده است مردم دوست و انسان گرا. او ترجیح میداده که با مردم کوچه و بازار معاشر باشد و اشعارش را برای آنها و بزبان آنها بگوید و بهمین دلیل جایز در قهوه‌خانه‌بوده و شعرش نیز در خدمت مردم عادی، مردمی فقیر، ساده دل، ستم دیده و با معرفت و یکرنگ و دور از ریو وریا. معاشر بودن با چنین مردمی ثابت میکند که او شاعری بوده مردم دوست و انسانگرا. و از این حیث هیچ شاعری نتوانسته است در مقام بل او عرض اندام کند و لقب پرافتخار "شاعر قهوه‌خانه‌بودن" مختص صائب است و بی!

نویسنده‌ی توانا و خوش ذوق آقای علی‌دشتی در کتاب (نگاهی به صائب) ضمن ستودن صائب، او را به مسامحه‌ی لفظی متهم میکند و برای مثال، به بیت زیرین اشاره کرده و کلمه (چقدر) را با زاری مینامد.

عقل از آن حسن خدا داده چه ادراک کند - در حبابی چقدر جلوه‌کنند دریائی
ایراد باین تسامح لفظی از لحاظ ادبی کاملاً درست است. گوا اینکه سایر شاعران نامدار ما نیز از این قبیل تسامحات دارند. مثلاً شیخ اجل سعدی میفرماید:

جز این قدر نتوان گفت از جمال تو عیب - که مهربانی از آن طبع و خونم آید
از لحاظ ادبی هر دو کلمه: چقدر و اینقدر مسامحه‌ی لفظی و بقول آقای دشتی کلمات با زاری‌اند. از این تسامحات لفظی یا کلمات با زاری در دیوان صائب فراوان بچشم میخورد. و با توضیحاتی که در بالا داده شد، باید هم چنین باشد. این، عنصریها و فرخیها و ظهیریها و بی‌ها هستند که باید با کلمات فاخر و مطمئن ممدوحان خود را بمقام خدائی برسانند نه شاعران مردمی مخصوصاً صائب

قهوه‌خانه‌ای. اگر قرار است شعر در خدمت محمود و مسعود غزنویها، یا سنجرها و قزل ارسلانها باشد البته کلمات فاخر لازم است تا به تریج قبای آنها بر نخورد ولی اگر قرار بر اینست که شعر در خدمت مردم کوچه و بازار باشد، باید بزبان همان مردم کوچه و بازار گفته شود و از آوردن کلمات فاخر که برای مردم‌ساز قابل فهم نیست اجتناب گردد. و صاحب نیز، چون شاعر مردمی بوده، چنین کرده است.

بنوشته‌ی آقای دکتر زرین کوب (شعر صائب، شعر قهوه‌خانه و شعر عامه بوده و از اینرو نزد عامه رواج و قبول یافت) (۱)

من نمیدانم شعر گفتن یا نویسندگی بزبان محاوره‌ای، زبانی که متعلق به اکثریت مردم یک جامعه است و همه آنرا میفهمند و درک میکنند چه عیبی دارد. آنها فیکه شعرشان را فقط عده انگشت شماری از خواص و آشنا بکلمات فاخر میفهمند و مردم عادی چیزی از آن درک نمیکنند بجا مع خدمت میکنند، یا شاعری که عامیانه‌ترین کلمات محاوره‌ای را که برای همه قابل درک است در شعرش میآورد؟ کدام یک؟ مگر شاعر غیر از مدح این و آن، آنهم با کلمات ادبی مطمئن رسالت دیگری ندارد؟

اتفاقاً، شاعر هم‌مانند نویسنده‌ی شهیری مثل شما، آقای دشتی رسالت و مسئولیت عظیمی در مقابل جامعه‌اش دارد و اگر این رسالت را انجام ندهد نه فقط قصور نموده، بلکه خیانت بزرگی نیز نسبت به مردم جامعه‌اش مرتکب گردیده است. درست بهمین دلیل است که دیوانهای عنصریها و فرخیها و ظهیرفاریابها و امثال آنها که مسلماً بلاغت و فصاحت از آنها میبارد همانطوریکه میدانیم و میدانید فقط در کتابخانه‌های عده‌ی اهل ادب موجود است و چون محتوای مردمی ندارند مردم عادی نوجویی به دیوانهای این شعرا نکرده‌اند ولی دواوین شیخ اجل سعدی و خواجی تیراز و حکیم ابوالقاسم فردوسی و نظامی گنجوی و مولانا محمد بلخی که محتوای مردمی و اخلاقی دارند و با زبانی درخور فهم اکثریت جامعه گفته‌اند در اغلب خانه‌ها موجود است و بعلمت استقبال مردم بارها و بارها تجدید چاپ شده‌اند.

از اصل مطلب دور افتادیم، بحث در مورد انسان گرافی و بشردوستی صائب بود. در این مورد نیز از دیوان خود صاحب که گویا ترین سند است شواهدی میآوریم و میگذریم. این شواهد قطره‌ای از دریای دیوان اوست که بشردوستی و مردم‌گرافی این شاعر بزرگوار را میرساند، آنهم بزبانی ساده و مکرر در مکرر.

۱- "باکا روان هله" از دکتر عبدالحسین زرین کوب

راه بسیار راست مردم را به قرب حق ولی راه نزدیکش دل مردم بدست آوردن است
 گرسایه‌ای به سوخته جانی فکننده‌ای، در آفتاب روز جزا سایبان تو است
 پیش کسیکه صائب از این خاکدان گذاشت - تعمیر دل ملک جهانی را بر است
 خاکیان پاک طینت دانه‌ی یک سحبه اند - هر که یک دل را نوازش کرد عالم را نوا^{خت}
 تار و پود موج این دریا بهم پیوسته است - میزند بر هم جهان را، هر که یک دل بشکند
 تار و پود موج این دریا بهم پیوسته است - میزند بر هم جهان را، هر که یک دل بشکند
 احوال من می‌رس که با صد هزار درد - میبایدم بدر دل دیگران رسد
 هر که نتواند زدوش خلق باری سرگرفت - از گرانجانی حیاتش بار بر عالم بود
 اینکه گاهی می‌زدم بر آب و آتش خویش را - روشنی در کار مردم بود منظورم چو شمع
 اگر بر دل گذاری همچو کشتی یا مردم را - با سانی سفر بر روی دریا میتوان کردن
 اگر افتاده‌ای راه همچو مور از خاک برداری - بکیش من به استاز طاعت روی زمین
 سوختم تا گرم شده نگامه‌ی دلها ز من - بر جهان بخشودم و بر خود نبخشودم چو شمع
 این قبیل مضامین مردمی در دیوان صائب فراوان و سند محکمی است بـ
 بشر دوستی و انسان گرایی این شاعر مردمی . آری او سوخت تا دل‌های دیگران
 را گرم کند و خاکستر شده که بساط مردم را روشن نماید . بقیه دارد

آذربایجان منتهای نین خانه؛

- موغامیندا ۱۲ نجی سه‌گانه موغامیندا ۹ نجی گوشه‌دیر .
 (۲۲) مغلوب = با سئلیمیش ، اودوزموش و چهارگاه موغامی نین ۱۸ نجی
 سه‌گانه موغامی نین ۱۵ نجی گوشه‌سیدیر .
 (۲۳) منصور = غلبه چالمیش ، اوستون گلمیش و چهارگاه موغامی نین
 ۲۳ نجی گوشه‌سیدیر . (۲۴) حصار = بو دؤنیا قلعه‌سی .

✦ آتالار سۆزو و مثل لری ✦

- * حهد ائله دوست قازان ، دشمن اوحاق ناشییدا .
- * حوحه سن توبدا دا باشی کسه لر ، یاسدا دا .
- * حۆلمه به وئره - وئره حیخار قازان باهاسییا .
- * حاعرلای بئره ارینمه ، حاعرلمايان یغرده گۆرونمه .
- * هر قارالیغی سیر آبدنلیغی وار .
- * حق ناندیران جیراغی سۆدورمک اولماز .
- * خانم سندران قابی سسی حیخماز .
- * تولکو ، تولکویه سویورار ، تولکو ده قوروغونا .
- * تبکه قاریس دویورماز ، محبت آرترار .
- * تاب آتا میندی تاریسس تابمادی .
- * تاری قارغی یایی پیعمر عصاسی ایله دؤبر .
- * سودون قدرینی قیسیر امه نانا بیلر .
- * سوو وئر سوسویانا ، ابجسن قانا - قانا .
- * سحر گویه قیزمایان ، آخشام گونونه قیزماز .
- * صاون قارا یالازی آغارتماز .
- * ائوزونه باخما ، سۆزونه باخ .
- * ائوز حۆره گسی ائوزگه سفره سینده بئمه .
- * اوحدوغوو دئمه ، آتلادیعینی دی .
- * نه قدهر اوراق اولما ، نول باخشدیر ، نه قدهر یاما ن اولسا ائل .
- * مفته سرکه بالدان شریس اولار .
- * ناشی یا زورنانی وئرس ، گئن باشیندان پوفلر .
- * گیزلی کله گلن ، آشکار دوغار .
- * گمی ده اوتوروب ، گمیچی گۆزو حیخارتما .
- * کور ائلر آدی قالار بادام گۆز .
- * کئحلین آدیسی قویارلار زولفعلی .
- * بولونان گئدس آزماز .
- * ابلاسی سن توت ، من گۆزونه داری سالیم .

دوست سسی

حرم تلی دوستوم حمید!
قاناد چال دین قاشلاردا (۱)
قوندون آیری اولکبه
آشدین قوملو داغلاردان
گولو زوققوم باغلاردان
اوردان یازیبسان، دؤنوب
آرخانا بیر باخمادین .
بیزه ساری باخماقلا
بولاق اولوب آخمادین .
حرامیلر- یازیبسان ،
ماهنی لارین چال دیلار
گوزل، گوزل گونلری
چاپیپ سندن آلدیلار .

حرامیلر اوللاردان
هرنه چالیب ، چا پسالار
اوشاقلاری قورخودوب ،
بولاتلاری بیخسالار ،
بولاق آیدینراق آخار ،
اوشاق گولر، دیل آچار .
خلقین کونوللرینده
چیچک آچار ، نور ساچار .
اینانمیسان قاردا شیم ؟
بیرجه باخ اوز شعرینه !
گوزل " آغاج کولکھسی "
ماهنی دگیل ،
بس نه دیر ؟

بوندان صونرا سندن هئج
گوزله میهک دا بیزلر
باغیشلا دوستوم منه ،
یانیق ورمیر بو سوزلر

۱ - قاش = افق

حرامی نین حددی نه
سنین ماهنی نی چالا؟
ال اوزادیب ، اونلاری
سنین باغیریندان آلا .

ماهنی سنین قلبیندن
آخیب ، داشان بولاق دی
ماهنی سنین روحونلا
بسلمیش بیر اوشاق دی

دردنبالۀ بحثی که درباره "صاح العجم" درگرفته است نوشته های بلندی از استاد محیط طباطبائی (دردنبالۀ مقاله جوابیه مفصل خود که در زیر عنوان "هشج دخلی وار" در شماره پیشین وارلیق درج شده بود) و از پروفیسور بیگدلی (در جواب مقاله جواب فوق الذکر) دریافت داشته ایم.

اطالۀ کلام در این خصوص هر دو نویسنده ارجمند را از هدف اصلی دور کرده و کار را به ستیزه قلمی کشانده است که صفحات وارلیق وسعت کافی برای چنین مجادله و مبارزه ندارد. ناچار برای ادای حق سخن، به احترام هر دو جانب مباحثه، تنها بذكر لبّ مطلب، باطنی حشوها، حاشیه ها و حذف "تأکید الذمّ بما يشبه المدح"ها و حملات غیر مستقیم و مستقیم - تا آنجا که بمطالب اصلی خللی وارد دنیا ورد - اکتفا میکنیم:

اینک بخشهایی از دو مقاله جوابیه مفصل .

۱ - از نوشته استاد محیط طباطبائی :

... محیط در این مدت پنجاه و پنج سال متوالی که از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ همواره بخدمت فرهنگ ملت و مملکت خود کمر بسته، به شهادت دهها هزار صفحه نوشته و هزارها شاگرد و صدها خطا به تقدیمی، بخاطر ندادن رد سخنی در نکوهش ترک و تاتار یا ستایش تات و تاجیک و یاسرزنش روم و تازیکی، هنگام مقایسه، گفته یا نوشته باشد.

۲ - آقای بیگدلی در چالشنا مه خود چنین نوشته اند :

" استادنا از کتابی که گفته شده در جهان منحصره فرد است، در طرفة العین نسخ متعددی را ارائه داده، دردم و فی الفور، نسخه ای در کتابخانه ملی ملک کشف مینماید!"

این تردستی و نقش شرلوک هولمز کار آگاه یا چشمنبندی لوطی غلامحسین معرکه گیر نبوده که توانسته فوراً نسخه های متعددی از یک کتاب را نشان دهد، بلکه این کار پر زحمت و دقت فهرست نویسان متعدد در تهران و مشهد و لندن و قاهره بوده که به آقای احمد منزوی مجال آنرا داده که در فهرست جامع خود به من و شما مجال بدهد تا فوراً تشخیص بدهیم موضوع منحصر بفرد بود نسخه منظور حرف بی اساس بوده که مردان کم اطلاعی گفته اند، وساده دلانی پذیرفته اند.

۳- بر آنچه نقل شده افزوده اند :

"با بدمتذکر شد که کتاب مورد بحث ما فرهنگ صاحب العجم هندو شاه نخجوانی (پدر) میباشد که در کتابخانه دانشگاه شهر "براتیسلاو" نگهداری میشود... نه هر فرهنگ بی نام و نشان، عربی و فارسی و رومی و عثمانی و غیره پیرعلی برکوی... و امثالهم" قضا را کتابی هم که مورد نقد و بحث محیط طباطبائی قرار گرفته همین نسخه فرهنگ منقول از روی نسخه براتیسلاو است که با سایر نسخه های ناقص صاحب العجمیه برکوی از هر حیث یکسان بوده، ولی آقای بیگدلی در سراسر آن تصرفات بیجا کرده و از آن نسخه دیگرگون شده، کتاب معمول بی نام و نشانی به نام صاحب العجم، فرهنگ فارسی به ترکی آذربایجانی تألیف هندو شاه نخجوانی ساخته و بچاپ رسانیده اند. در حقیقت، این صورت دیگرگون شده است که میتوان آنرا در عالم تصور نسخه منحصر بفردی پنداشت.

۴- راجع به لفظ "باکو" و ریشه "باکی"، پنجاه سال پیش از این، مورخ و زبان شناس نامدار آذربایجان که نوشته های او درباره شهریاران گمنام آذربایجان و زبان آذری حقیقی گرد غفلت و بسیان را از چهره تاریخ و زبان دیرین آذربایجان به نحو شایانی زدود، درباره کلمه "باکو" هم تحقیقی خاص داشت و کلمه "باک" و "باکو" را به "بک" پهلوی و باغ ("بغ" فارسی و "فغ" سفدی ربط میداد، و همه را صورت های متفاوتی از یک ریشه دیرین آریانی میشناخت

دامنه پژوهش شادروان کسروی زبان شناس بزرگ آذربایجان که برای کسب اطمینان خاطر از نتایج کار خود درباره آذربایجان، دانستن زبان ارمنی را هم بر معرفت خود به زبان های فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی و ترکی تبریزی و اسلا- مبولی افزوده بود، تا آنجا کشیده شد که غالب زبان شناسان کلمه های "بک" و "بیک" و "بای" آبرو مند ترکی تبریزی و اسلامبولی را همچون "باکو" مشتق از ریشه "بک" ایرانی تبار بشمار می آورند.

لابد آقای بیگدلی زود تراز محیط طباطبائی بدین نکته متوجه شده اند که برای زبان ترکی تبریزی که آغاز استعمال آن در میان ترک زبانان آذربایجان و اران و شیروان بیش از پانصد سال سابقه تاریخی دارد، تا زمان مایک لغتنا مه ترکی تبریزی به فارسی یا ترکی به عربی و یا ترکی به ترکی جفتائی و یا ترکی به ترکی عثمانی، هنوز تألیف نشده و اگر هم نوشته شده، بچاپ نرسیده و در دسترس خواستار آن نیست. متأسفانه فرهنگ ترکی باکو به روسی هم در آن موضع خاص هدفگیری قرار دارد که نیا ز مندیهای ترکی ترک زبانان این سوی ارس را نمیتواند بی- دغدغه برآورد. از این رو به کتاب لغتنا مه کوچک "پیفون" چاپ ۱۳۶۱ مراجعه شد

واثری از "باکی" که عارض تحقیق آقای بیگدلی شده نیافت .

در لغت‌های بزرگ و کوچک ترکی عثمانی به ترکی و عربی و فارسی و فرانسه هم ریشه "باکی" چنانکه دلخواه دکتربا شده دست نیا مدوی اساس ماند .

در اینکه ریخت و صیغه لغوی "باک" و "باکو" خودگواهی می‌دهد که کلمه از اصل آریائی است و باید توجه داشت که سکنه دیرین سواحل جنوب غربی دریای خزر تا حوضه علیای رودهای سفید و دجله از نخستین مهاجران آریائی بوده‌اند که از طرف شمال بسوی جنوب می‌آمدند و این دوره مهاجرت به روزگاری بس دراز پیش از مهاجرت خزرها بلکه ساکاها بدین ناحیه صورت گرفته است .
ماده‌ها و بعد از آنها ارانیها پیش از هر قومی و بیش از هر قوم دیگری با این منطقه آشنا گشته‌اند و بعد از عبور پارسها به نواحی جنوبی‌تر، حوضه‌های رود کر و ارس و دجله و سفیدرود و سرچشمه کرخه را برای تشکیل مملکت و قوم واحدی برگزیدند .

تالشها و گیلها و آذریهای اصلی و ارانیها یا اغوانیها از قدیمترین قبایل یا شاخه‌هایی هستند که در دوره سقوط دولت مادی در این سرزمین با پارسها و پارتها در ایجاد امپراطوری هخامنشی و اشکانی و ساسانی همواره شرکت جسته‌اند .

بنابراین شخص محقق (ونه می‌لخ اندیشه و طریقه‌ای معین) باید پیش از توجه به خزرها و سگها و یونانیها و عربها و ترکها که از پی هم مجال استیلا بر این منطقه را یافتند، به سراغ ماده‌ها برود که چون زبان خاص آنها در روزگار ضبط و تدوین نشده بایستی به سراغ ارانیها و آذریهای اصلی و تالشها رفت که بازماندگان ماده‌ها بوده‌اند و پیش‌آنان برای اسم "باکو" ریشه‌ای جست . خوشبختانه در میان نام ماههای ارانی که خاورشنامان گرد آورده‌اند، نام ماه هفتم سال ارانی که نظیر مهرماه پارسی است "بذکویه" ضبط شده که آن را "بذکویه" هم میتوان خواند . در این صورت کلمه "بذکویه" تاتی و گیلانسی و فارسی معاصر در حقیقت مشتق از "بذکویه" یا "بذکویه" ارانی قدیم بوده که احتمال دارد صورت دیگر ضبط آن "بذکویه" باشد، چنانکه برای لفظ "جاروی" هم اکنون معادل لفظی "جاروب" در زبان فارسی دری معمول است که پیش از صیغه "جارو" بر اصالت لفظی این ابزار دلالت میکند .

مسلم است این زبان رانی رایج در سرزمینی که بعد از تصرف روسها و تبدیلش به یکی از جمهوریه‌های وابسته به اتحاد جماهیر شوروی روسیه، همانم آذربایجانی شده که در تاریخ دو هزار و سیصد سال گذشته همواره محدود به مجرای رود ارس بوده

واینک جای اسم قدیمی اران را گرفته است، تا روزگار غلبه تا تاها، این زبان ارانی - یا اغوانی مانند ارمنی و گرجی، زبانزد سکنه اصلی شمال رود ارس بوده است و بطور مسلم در زمان زندگانی اسدی و مهستی و ابوالعلاؤ نظامی و هندوشاه، هنوز درکنجه و نخجوان مانند آذری در تبریز و اردبیل و گیلکی در تالش پایدار بوده و سپس در برابر پیشرفت پارسی و ترکی بتدریج از حوزة استعمال روزگار جشد.

۵ - آقای بیگدلی میگویند:

"شما تصور مینمائید نظامی گنجوی با آقا ق (؟!) سپیده کنیزک قباچی که به همسری خود برگزیده بود به زبان پارسی دری صحبت میکرد؟"

در پاسخ میتوانم بگویم که نظامی بطور مسلم با آفاق (ونه آقا ق) مذکور بزبان قباچی سخن نمیگفت زیرا دلیلی بر آشنائی نظامی با زبان سکنه دشت قباچی که شاید از دسته زبانهای شمالی (ونه غزی معروف به ترکی غزی) بوده در دست نداریم بنابراین باید گفت که نظامی با او بزبان فارسی و یا اغوانی، محلی که در اران هنوز برجا مانده بود سخن میگفته است.

۶ - آقای بیگدلی دل به دریازده و برای قطران تبریزی هم تکلیف ادبی سر - بسته ای معین کرده اند:

"تصور میفرمائید قطران تبریزی در سراسر دیوان کهنسال خود هر جا که در تنگنا^ی قافیه گیر میکرده، فوراً به زبان مادری خود پناه میبرده و از زبان مادری استمداد مینموده برای تفنن بوده است؟"

آقای بیگدلی در این مورد دیگر بزبان طایفه آغوزان را در دهان قطران نگذاشته اند زیرا میدانسته اند که به روزگار زندگانی قطران هنوز طلیعه عبور ترکی زبانی از دامنه های سهند و سیلان به کناره های دریاچه شاهی ارومیه نرسیده بود تا بسوی روم و شام بتازد زیرا آذربایجان و اران در زیر فرمان روادیسان و شدادیان کرد و تازی تبار بوده، بلکه در این مورد هم خواسته اند از وجود شباهت لفظی و خطی میان زبان آذری اصیل که در دهان قطران میگشت، با لغت آذری دخیل که جای زبان طایفه آغوزان را در اصطلاح کسانی که پا بند حفظ حدود اصطلاحات ادبی و علمی نیستند گرفته، قطران آذریگوی پهلوی نژاد را از طایفه آغوزان بحساب آورند که تا اوایل صد پنجم هجری هنوز از رود آمو نگذشته و خراسان و عراق و آذربایجان را زیر پا نگذرانده و به تبریز نرسیده بودند.

در صورتیکه زبان شناسان جدید فرنگ و ترک و روس اصطلاح "آذری" اصیل و قدیم را در محل لغوی خود باقی گذارده بودند و صفت "آذربایجانی" یا "غزی" و "قزل - باشی" را برای زبان ترکی تبریزی بکار میبردند که به ترکی معمول در اران

و شروان (ماورای‌ارس) و جزیره‌عراق مایه‌لغوی بخشیده، ما از اینگونه تخلیطها و شبهه‌کاری‌ها در امان بودیم.

۷ - آقای بیگدلی بجای آنکه باعث برسو، تصرف خود را در کتاب صحاح العجمیه برکوی بیان کنند و از عمل لغو خود عذری بطلبند پس از ده صفحه جر و بحث خارج از موضوع، گفتار خود را بیرون از قالب مباحثه فنی چنین خاتمه داده‌اند که بدون جواب، عین آنرا در اینجا با یاد عرضه داشت:

"آقا...! برای هرکس در این جهان فراخ‌زبان مادری شیرین و گرامی است بیایید همت کنید سرپیری معرکه‌گیری ننمائید! و از لجاجت مألوف(?) دست بردارید. و با پیچ و مزاحم دیگران! نشوید. و قبل از همه چیز خودتان را بشناسید(?) و زبان مادری‌تان را."

در مقابل این تقاضا از آقای بیگدلی می‌پرسم: اگر جلو خرابکاری ادبی و لغت‌ساز و تاریخ‌ساز و کتاب‌ساز رها شود تا هرچه از قضا و بلا دلشان خواست بر سر زبان و تاریخ و آثار ادبی ملت ایران بیاورند، آیا این خرابکاری بسود کی‌تمام میشود؟

به‌سود ایران و آذربایجان عزیز ما، یا بسود بیگانگان و بدخواهان هردو؟

۲ - واینک قسمتهائی از نوشته آقای پروفیسور بیگدلی:

آقای محیط طباطبائی! در پاسخ مقاله "هیچ‌دغلی‌وار؟" آنجناب مندرجه در مجله‌وزین" واریق" شماره ۶/۵ - ۱۳۶۲. آقای منقد، آقای نویسنده مقاله تنقیدی! شما که فقط یک کلمه واریق (هستی) را نتوانسته‌اید صحیح بنویسید، و کلمه "اوغوز" را آغوز مینویسید و آنگاه با این اندازه‌آشنائی به زبان ترکی می‌آئید در باره فرق لهجه‌ها و زبان‌های ترکی آذربایجانی و ترکی عثمانی و مضمون فرهنگ "صاح‌العجم" قضاوت میکنید و اظهار نظر می‌فرمائید؟! ...

مینویسید که در زمان سلطنت قاجار زبان ترکی ترویج و تشویق میشده، آیا میخواهید بگوئید آذربایجان در زمان قاجاریه به زبان ترکی گراشیده است؟ اگر چنین فکر میکنید اشتباه محض است و پادشاهان قاجار، با آنکه از تبار ترک بودند، ولی مانند کسروی و امثالہ از زبان مادری و قومی خودشان کنار می‌جستند و ترجیح میدادند که بزبان فارسی صحبت بکنند و اصولاً پادشاهان این سلسله دور از این عوالم بودند و حال و توان و یارای این قبیل کارها را نداشتند.

آقای طباطبائی ، در مقاله تان بمهاجرت های مردم اصفهان و تهران و بروجرد و غیره به تیریز اشاره نموده و تأکید می فرمائید ، ولی بمهاجرت های دسته جمعی و میهن پرستانه و فداکارانه و بی دریبی مردم آنسوی ارس پس از جدائی قفقاز از ایران توجه نکرده و آنرا نمی بینید و به شمار نمی آورید .

بی باکانه و " عالمانه " مینویسید که قدیمی ترین کلمه غزی (اوغوز) صده ششم هجری است ، اینهم یکی از اشتباهات آن استاد است . زیرا قدیمی ترین نوشته از اوغوزان که بدست آمده ، سنگ نشسته های اورخون یینی سی میباشد که یادگار سده هفتم میلادی است و با فرمایش استاد ششصدسال و اندی فرق دارد .
آقای محیط طباطبائی ! شهری با نام باکویه وجود ندارد و اصل کلمه "باکی" یا "باقی" میباشد که در فرهنگهای فارسی "باکو" نوشته شده است .
ومن برای آن بقول حنا بعالی "ریشه ترکی و تاتاری و خزری جعل" نکرده ام .
منتها استاد امکان نداشته اند که بکتاب لغت نگاه کنند . برای حل این معما اگر به قاموس کهن السنه ترکی یعنی به " دیوان لغات الترك " تألیف دانشمند نامی ترک محمود بن الحسین بن محمد کاشغری که بسال ۴۶۶ هجری تألیف آن به پایان رسیده مراجعه فرمائید در صفحه ۵۴۵ در مقابل کلمه "باکو" یا "بقو" چنین خواهید یافت : القف ، که در ترجمه استاد بسیم آتالای ، جلد ۳ صفحه ۲۲۶ چنین آمده : باکو = تپه ، زمین مرتفع .

آقای محیط طباطبائی ! شما خودتان که در اصل سید هستید و عرب ، و بعلاوه ما که در مقاله اول مان نوشتیم که پیغمبر بزرگوار ما بین نژادها ، رجحان را با پرهیزگاری سنجیده است . بیائیم دست از این نژادپرستی برداریم !
آقای سید محمد محیط طباطبائی ! در شماره ۶۳-۶/۵ مجله وارلیق" مرداد و شهریور ماه مینویسید : "ای خواننده خردمند و هوشیار تبریزی و تهرانی مجله وارلیق ! بیا ، و برای خدا کلاه خود را قاضی کن ! در نوشته ها و گفته های محیط طباطبائی طی پنجاه و اندی سال فعالیت ادبی و علمی گسترده و گوناگون ، آیا هرگز دیده و یا شنیده ای که بفرهنگ آذربایجان و زبان ترکی و جفتائی و کردی و آذری ترنگلی زده باشد ؟ ..."

ولی آقای محیط طباطبائی ! گویا فراموش کرده اید که درست ۴۳ سال قبل در روزنامه "تجدد ایران" سال سیزدهم - یکشنبه دوم آذرماه ۱۳۲۵ شماره ۲۲۸۸ در پاسخ یک فرد آذربایجانی که خواستار سخن گفتن بزبان مادری خود بوده ، عینا چنین نوشته اید :
" با اینکه آقای کاظم بختیاری مقدمه مقاله شان خیلی صحیح و اساسی است ،

در اصل مطلب دچار اشتباهات عجیبی شده، از جمله مینویسد: تعلیم زبان فارسی برای اطفال و پیر مردان (آذربایحانی) مشکل است. ما از این طرز فکر تعجب میکنیم، زیرا زبان اصلی آذربایحان فارسی است، بدلیل اینکه هم اکنون هم تمام آذربایحانها فارسی مینویسند و فارسی میخوانند و این از قدیم معمول بوده و اگر زبان عاریتی نیز بمناسبت حوادث روزگار و قرب جوار و غیره در میان بعضی دهات و اطراف آن حدود رایج است این مسئله قابل اعتناء نیست و همانطوریکه خود تصریح کرده اند، بر زما مداران امور است که بجای ظاهر سازگاری و توجه به امور کوچک این قنیل نواقص و معایب را ریشه کن کنند" مسلم است که معنی این "ریشه کن کردن" یعنی چه!

آقای محیط طباطبائی! برای مطالعه تاریخ زبان و فرهنگ آذربایحان کسانی را توصیه میفرمائید که آنها تحت تأثیر عوامل گذشته، منکر زبان و فرهنگ آذربایحان هستند.

آقای محیط طباطبائی! شما چطور توانسته اید اختلاف دوزبان غنی ترکی آذربایحانی و ترکی عثمانی را دریا بید، آنگاه در مقابله با "صاح العجم" هندو شاه نجوانی و "صاح العجمیه" پیر علی برکوی برآئید و سپس تشخیص لهجه بدهید، ایراد بگیرید، و نقد بکنید؟ شما که نه ترکی آذربایحانی میدانید و نه ترکی عثمانی، چگونه از عهده این کار برآمدید؟

شما که خود اثر را نخوانده تشخیص داده اید که این دو کتاب، یعنی "صاح العجم" چاپ اینجانب و "صاح العجمیه" پیر علی برکوی یکی است، خوب بود بر حسب قاعده و رسم، برای اثبات مدعای خودتان دو صفحه از دو کتاب مزبور را که بقول شما یکی است عکسبرداری نموده جزو مقالهتان بدفتر مجله میفرستادید تا آنکه "سپه روی شود هر که در او غش باشد".

آقای طباطبائی! در نوشته هایتان بارها از "آنسوی ارس"، از ساکنین آن سوی ارس، از "ایده ثولوژی آن سوی ارس" نام برده و بایک وضع تهدید آمیز خواسته اید ما را مرعوب سازید.

آقای طباطبائی! همانطوریکه در مقدمه کتاب "گذر عمر"، در مقاله های "انقلاب فرهنگی در شوروی" در مجله "جامعه" و مقاله "ایرانشناسی و نشانه شناسی فارسی در شوروی" در مجله "نشر دانش" نوشته ام، من همانطوریکه در ایران بمناسبت مبارزه با رژیم سلطنت جا برانه پهلوی زندانی، محکوم بمرگ، فراری و پناهنده شدم، در شوروی نیز بواسطه مبارزه با جنایات و ظلم و تعدی استالین به ۲۵ سال حبس با اعمال شاقه "محکوم" شده به قطب شمال گسیل گردیدم

وهفت سال و نیم در شبه جزیره کالما در سرمای گاهی منهای ۷۳ درجه، در شماه
ظلمت مطلق، بدون تعطیل روزانه بین ۱۴ تا ۱۶ ساعت بکار سنگین مشغول
شده ام و الخ... اینست که این حنای شمارنگی نخواهد داشت.

اما، آقای طباطبائی، در همان هنگام که اینجانب در مناطق قطب شمال
روی و طنبرستی، روی دفاع از حقوق مردم زندانی با اعمال شاقه بودم، جناب
در تهران، در برنامه‌هایی چون "مرزهای دانش" و غیره به طرف می‌تاختید
و قدر میدیدید و صدر مینشستید.

واریق :

در پایان این بحث ناگزیر به اشاره این نکته هستیم که به اعتقاد ما، حل مسأله
اصلی مورد اختلاف، که آقای صاحب العجمیه برکوی - نسخه کتابخانه ملک - و صاحب
العجم هندو شاه پدر - نسخه براتیسلاو - هر دو نسخه‌هایی از یک کتاب واحد است
(تفاوت در محیط طباطبائی) و یاد و کتاب جداگانه (تفاوت سوریگدلی) میباشد
با ارائه فتوایی از چند صفحه هر یک و مقابله آنها به آسانی میسر بود و هنوز هم
خوانندگان و علاقمندان حق دارند که ارائه چنین نمونه‌ها را خواستار باشند.
" پایان "

بقیه از غیبی تبریز:

" هر کس مایل به عضویت آنجا بود می بایست شرایط چهارگانه آن
را قبول کرده و یا خودش را با آن تطبیق بدهد.
یکی از شرایط " ایرانی بودن می بود، دومی " تدین به
دین اسلام " سومی " حفظ اسرار جمعیت " چهارمی " اطاعت محض "
البته هر کسی را بدانجا راه نمی دادند و به آسانی نمی شد در آن
محل پذیرفته گشت " ۱

(۱) نصرت الله فتحی - دیدار هم‌مرز ستارخان ص ۹ - ۷

میرزا ابوالحسن راجی تهریزی نین :

« پریشان زلفووه لازمدی اینجی دیشلی بیرشانه »

مصراعيله باشلانان غزلینه بیرنظیره

گل ای آرام جانیم ، یوخ داهاطاقت بوهجرانه
 گورورسن توش او اوب عاشق لرین هجرینده افغانه
 نقابین کشف ائله ، گؤستر جمال جلوّه طوری
 عیان ائت آیتانی انالله ابن عمبرانه
 آج اوزدن برقعین ، والشمسی تفسیر ائله نورونلا
 داغیت تئل - تئل توكولموش طره طراری یان یانه
 عیان ائت مصحف رویون اورک لر شادمان اولسون
 گونوللر ، ای گوزل! بو طول غیبتدن دونوب قسانه
 سواد زولفون اتمیش روزگارین تیره عشاقین
 سنی تاری! ظهور ائت ، تار اولوب سنسیز بوکاشانه
 شب قدر وصالین بدر رخسارینلا روشن قییل!
 دونه اول یارقه له بیرگولوستانه بو ویرانه
 گوزی آغلار قالیب مینلرجه یعقوبون فراقوندا
 عزیزیم ، رحم قیل یعقوبه ، دون گل بیت الاحزانه
 دوشوب ماهور و دشته بی نوا عشاق شوریله
 کنار ائت چهره خورشیددن اول زلف شیریزی
 اوزون بو لیلّه هجر یثتیر ای ماه پایانه
 منیم آهیم محاق اولموش مه رخسارینا ، ای مه!
 اولوب هاله او زولفون آهیم ایله ماه تابانه
 جهانسوز آهیمین جانا ، شراریندان حذر قیل کیم
 نه تکجه ربع مسکون ، قورخورام دریالر اودلانله
 تسلیمیش بیدق غم قلعه بخته ، شها سنسیز
 اودوزدوم پاک نقد عمرومی لیلاج هجرانه

یار امیش یا نماغا ، چون شمع ، سنسبز رشته جانیم
 او شمعی گرچه سندن آیری قویدوم راه طوفانه
 اتاق دونیانی گر سن کلمه سن ، ای درج گوهر ، چون
 اگر گنجینه یو خودورسا ، نه یه لازمدی ویرانه
 یانار اولدوز کیمی هر عاشقین بیر سمت ده ، رحمائت
 سن ای ماه سپهر حسن بو جمع پریشانه
 کوزون بیماری یم ، بیمار کوز ، درمان نیاز ائتمه
 خوشام من درد عشقینله ، نیازیم یو خدی درمانه
 آلا جان بیر اشارتله کوزون مندن ، کوزون قوربان
 اوزون اینجیتمه ، آماج ائتمه جانی تیر مزگانه
 نگاهین برقی اکر لر آتیب دیر خرمن کفره
 اگرچه کفر زولفون رخنه سالمیش ملک ایمانه
 نیه جور مخالفدن دؤنوب عشاقی ترک ائتدین
 قاییت خصمی کوزل غمزه ایله مغلوب ایله ترکانه
 قیامتدیر او گون قایم ، قیام قاتین کورسم
 هلا صاحب قیامت ! غالب اولسون وصل هجرانه
 غم آلمیش قلعه می ، ای شهسواریم ، دستخون اولدوم
 گونول بو شدر غمدن چیخا هیهات ! بیر یانه
 ساتیلدیم قول کیمی با زار عشقینده بو یون قوربان
 بو یون قویدوم سنین زنجیرینه رحمائت عزیزانه
 طریق عشقه طرار تک کسدی پولوم هجرین
 متاع عمرومی درد فراقین و فردی تالانه
 سوروشما نی کیمی جسم نزاریم بند - بندیندن
 کی ، سوزیله سیزیلدار بو مشبک جسم مستانه
 شابین من حدیثین ، تک آغیزلاردان ائشیتدیم ، حیف
 کتاب قصه عمروم اولوب افسون و افسانه
 دوشوب دور " فردیا ! " اطفال دسته - دسته آردینجا
 نجه کور دلبرین عشقی سنی اقلیبیدی دیوانه
 بوشعره گفت صله بیر بیت " راجی " دن سوال ائیله
 اوتور " فردی ! " در خرگاه استادیندا طفلانه
 خیالی سینده گونلوم ایاق آلتیندا دیر ، " راجی "
 اوتورماز صدرده مهمان اولاندا صاحب خانه

تو خا رخا نلی عا بیاس

(۲)

اورتا ایوان تورک لری نین روایتی

عا بیاس گولگری او یادیب ، هر بیر اؤز آتین مینیب ، عا بیاس
اؤزونو عثمانلی قوشونونا ووردو ، بنا قویدو ، آدام قیرماغا . چون
عثمانلی قوشونو عا بیاسین ضرب شستین تبریزده گؤرموشدولر ، دورا -
بیلمه ییب قاچدیلا . عا بیاس گولگری گؤتوروب چا تدیلار تو خا رخانا ، بیر
نچه گوندن صورا عا بیاس گولگره دئدی : او وقت کی عثمانلی قوشونو
دؤر نوموزو دوتدو من نذر ائیلدیم کی ، سالم گئدیم اردبیل شهرینده
بیر ایل خانقاه دا (مدرسه ده) خدایا عبادت ائیله ییم . او وقت گلیم
سنین طویون دوتوم ، عا بیاس چؤگورون گؤتوروب گؤره ک نه دییز :

من بورادان گئده ر اوللام	گولگزیم الله ساخلا سین
گولگز سندن ایراق اوللام	گولگزیم الله ساخلا سین
کروانلار یولا دوزولوب	ایم یار ، سندن اوزولوب
منیمکی بئله یازیلیب	گولگزیم الله ساخلا سین
اوجا داغلار باشی دومان	گؤکلومدن هئچ گئچمز کمان
باغلامیشام عهدی بییمان	گولگزیم الله ساخلا سین
دوستوما یار اشیر خانلیق	طوی - بایرام ، داماغی چاغلیق
بیر اؤپوش وئر یادگارلیق	گولگزیم الله ساخلا سین
عا بیاس دئییر من گئده رم	بیر ایل من وعده وئرهم
گئده رم کینه گلهم	گولگزیم الله ساخلا سین

گولگز دئدی :

- عا بیاس طویون ائله او وقت گئت .

عا بیاس دئدی : من نذر ائیله میشم ، اولماز .

گؤره ک گولگز نه دئییر :

قارلی داغلار گلدی دوشدو آرایا	مرهم دئدیم دوز باغلامیشم یارایا
من دؤز مه نم آیریلیغا ، جفایا	گئتمه ، گئتمه ، عا بیاس ها را گئدیرسن
من نئیله رم بو ایوانی ، بوقصری	آلا گؤزلو قراریمی کسیری
سن اولگونان کرم ، من اوللام اصلی	گئتمه ، گئتمه ، عا بیاس ها را گئدیرسن

اوجالاردا عابباس، سو آخا - آخا
سن اولگونان یوسف من ده زولیا
باغیندان درمه دیم عابباس جان بادام
سن اولگونان بیهرام، من ده کلندام
گولگز دیبیریا خشی سالدین بلایه
عرضیمی ائیلهرم من ده خدایه

قویما گینان گوزوم سن، باخا - باخا؟
گگتمه، گگتمه، عابباس، ها را گغدیرسن
اوشیرین لیلردن بس ها چان دادام؟
گگتمه، گگتمه، عابباس، ها را گغدیرسن؟
سزیلارام، سوموک گلیر صدایه
گگتمه، گگتمه، عابباس، ها را گغدیرسن
عابباس، گولگزین بو سوزلریندن اورکله نیب، گوره ک نجه گولگون

آلیب، وعده وئیریر :

بغیریم باشینی پئیلهرم
بیر ایل عبادت ائیلهرم
نذر ائیله میشم آلله ها
ایسته ر دوشنده او یادا
نذری عهدی آتماق اولماز
دولو پیمانہ ده دولماز
توفیق ایسته رم خدادن
دویماق اولماز سن تک یاردان
کلمه گیمی دئییم، سن بییل
گگتدیگیم شهر اردبیل
عابباس دئییر گولگز باری
عبادتله او ایلقاری

عهدیمه وفا ائیلهرم
اطاعت آلله ها گولگز
دار گونومده چاتیب دادا
جسدیم یاندیرا گولگز
خداوندن قاچماق اولماز
ایستیرم بوشالا گولگز
کومک اوله، شاه مردان
ایلقار اوسته دورا گولگز
یولومو گوزله سن بییر ایل
وارام خانقاها گولگز
دونه رم قبله یه ساری
من ائیلهرم ادا گولگز

گولگز عابباسین بو سوزلریندن بیر قدر تسلی تاپیب، بیرده بیلدی
کی، عابباسین سوزو بیردیر، گگده ر، گوره ک گولگز عابباسی نجه یسولا
سالیر :

باشینا دوندو گوم کول اوزلوا وغلان
گگت نذری یی گتور کونن آرادان
عادل شاهیم یوخ اوتورا دیوانا
عشق اودونو یا خشی ووردون بوجانا
درین - درین دریالارا دالمیشام
من سنی سئومیشم بورا گلمیشم
پشت پناه اولسون سنه یارادان
سنه قوربان اولوم آلله بیلینجک
عرض ائیلیم سنه، قال یانا - یانا
سنه قوربان اولوم آلله بیلینجک
یانار عشقین شیرین جانا سالمیشام
سنه قوربان اولوم آلله بیلینجک

خنجر آلیب با غریم باشین پئله بزم	بیرجانیم وار سنه، قوربان ائیله بزم
بیرایل فراقینا اوغلان نئیله بزم	سنه قوربان اولوم آلاله بیلینجک
عشقیندن اولموشام، دللی دیوانا	یانار اودو، عجب ووردون بوحانا
منی قویدون عابباس سن یانایانا	سنه قوربان اولوم آلاله بیلینجک
کولگزم آغلارام، سنی گؤرونجک	یغری عابباس سن ده نذرین وئرینجک
من یولون گؤزلره متناسن گلینجک	سنه قوربان اولوم آلاله بیلینجک

کولگزم عابباسدان آیریلیب، گفتمدی اردبیل شهرینده مدرسه ده (خا - نقاها دا) ملار ایله عبادته مشغول اولدو. اما بو طرفدن قول عبدالله عابباسین آردیجک بنا قویدو گلماغا، بیرگجه خبرسیز توخارخاننا تئوکولدو، عابباسین بوتون قومی خویشین چاپیب، اؤلدوردو اما عابباسی تاپا بیللمه ییب، اوردان کی عابباسین یغرین کولگزدن سغوی بیرکس بیلمزدی، هر نه کولگزدن سوروشدو کولگزده دئمه دی، ولی عابباسین بیئر قنبر آدللی غلامی وارایدی، کولگز قنبره دئدی گئده رن اردبیلده مدرسه ده (خانقاها دا) آقا یا دئیره ن، اگر منی اییستیر؟ گل سین اصفاهانا کی، من اونون یولونو گؤزله رم کولگز ایله قول عبدالله اصفاهانا طرف حرکت ائتدیلر، قنبرده اوز دئمده ریباردبیله طرف گلماغا گل ها گل، گلیب ییئتیشدی، مدرسه یه (خانقاها) وارد اولدو، مدرسه ده گزردی کی گوردو آقاسی بیر بئویوک عمامه باشینا قویوب ملارلا ائیله صحبتته مشغول دور، گوره ک قنبر عابباسا نه دئیر:

باشینا دئمده وگوم گول اوزلو آقا	آپاردیلار، آقا، کولگز یاری یی
قنبر اولو سنه قوربان صا دا قا	آپاردیلار، آقا، کولگز یاری یی
قول عبدالله قوشون تئوکوب اوبایا	بیزی سالدی عجب درده بلایا
من غلامام، سنین کیمی آقا یی	آپاردیلار، آقا، کولگز یاری یی
شاه عابباس حکموینن تئوکدولشگری	بوتون ویران ائتدی پوزدوا ئل لری
چؤل لره سالدیلار، آقا قنبره	آپاردیلار، آقا، کولگز یاری یی
قول عبدالله، فعلین سنه بیلدیردی	قووم قبیله یی، بوتون اؤلدوردو
ایستکلی یی، کجا ویه میندیردی	آپاردیلار، آقا، کولگز، یاری یی
منی آقا، بورا کولگز گؤن سدردی	سنین خدمتینه پیغامین وئردی
فراقییدان گؤزیا شینی تئوکدوردی	آپاردیلار، آقا، کولگز یاری یی

سن باغیشلا آقا، قنبر قولویسی اصفاهان شهرینه باغلا بئلی بیی
انتظار دیر، گوزلر گولگز یولویسی آپاردیلار، آقا، گولگز یاری بیی
عابباس بو سوزو قنبردن ائشیدن زامان اوزوندن گئدیب غش اعتدی
آخوندلار، ملالار، قاضیلار عابباسین باشی اوسته بیغیلدیلار، هریری بیی
سوز دئییردی تا اینکه عابباسی هوشا گتیردیلر، وروش دولار. عابباس
سنه نه اولدو؟ کی بیردن غش ائبله دین؟ گورهک عابباس نه دئییر:

سوزه دئییم خان ملالار	ناماز دردیمی آرتییردی
گلدیم عبادت ائبله بییم	دوشمن ائویمی چایدییردی
تفاقیم داغیلدی یاری	آپاردیلار شیرین یاری
من کی گلدیم حقه ساری	غمی غوصا باتدییردی
دردیمه درمان تاپیلماز	جالانمیش کاسا دا دولماز
آخوندلوقبدان هرای اولماز	فلک منه قان اوتدوردی
گرفتارام بلاسینا	دوشدوم ناماز سوداسینا
بئل باغلادیم خداسینا	فرقتین منه چاتدییردی
داد نامازدان، داد نامازدان	داها قیلیم بو نامازدان
آرالانسین اوردک، غازدان	اوردگیم گولدن اوچدوردی
عابباسام نذری نیبازدان	آیری دوشدوم او گولگزدن
بئزارام بئله نامازدان	دوشمن عهدیمی سیندییردی

ملالار، قاضیلار دغدیلر عابباس، سنین بو سوزلریندن، بییز کی
بیر زاد دوشونمه دیک آشکار دی گورهک دردین نه دیر؟ عابباس دغدی:
داد ملالار، داد قاضیلار
باش گوتوروم گئدیم من ده
منیم یاریم، گوزهل، گویچک
اگر اولسا بو سوز گرچک
فلک ایشیم سالدی لنگه
گئدهرم روما، فرنکسه
گوزومون نورو چکیلدی
اوره گیم غمدن سؤکولدو

چوخدور اشتیاقیم منیم
تا دوتماسین یاغیم منیم
آق اوزونده قارا بیرچک
گچیدیر چراغیم منیم
قاریشدیم غوغایا، جنگه
کلمه سین سراغیم منیم
بئلیم قاتلانیب بوکولدو
آرتیق اولدو داغیم منیم

قاشی یای ، دیپریگی اوخدور آرزوسی قلبیمده جوخدور
عابباسام کیمسه نهم یوخدور تا اولسون دایاغیم منیم
ملا لار دئدیلهر عابباس ، بو قیز هاردان کلمه دی؟ بئله خیال
ائیلیرن کی قیز قحطلیغی دیرکی اونون گئتماقیندان ساری غش
ائیلیرن ؟ عابباس آلیب اولارین جوابیندا بئله دئییر :

تبریزده بیر گوزهل گوردوم قاضیلار شوقو دوشموش جانانلارین آنلینه
سئویمن گتیردیم اونو اوبایا توکولوردو دوداقدان بال دیلینه
قادر مؤولام ، تک یار اتمیش حالینی اونو سئوهن نئیلیر دنیا مالینی
اندازه دن چکیب اینجه بئلینی نئیه بنزه ر قیزیل گولون دالینه
منیم یاریم ، اینجه لردن اینجه دیر قوینونداکی تر مه مه لر غنچه دیر
سأچی سونبول ، توپوقوندا ناوجه دیر بیرتعلین وئرمه نهم دنیا مالینه

قلم ائيله چکمشدیلهر قاشیلاری اینجی دیر ، صد فدییر ، در دور دیشلری
ایکی یانیندا وار ، هوروک ساشلاری سالان دیقجا دگر اینجه بئلینه
من عابباسین ، کیمسه بیلمز ازینی چون چکمش یارین جفا ، جورونسی
خبر وئردی قنبرگئدن یولونسی گولگز آ پاریلدی رقیب ائلینه

عابباس آخوندلاری ، ملا لاری ، آلاها تا پشیریب خانقا هدان چیخدی ،
آغلیا - آغلیا ، اوز قویدو چولیره ، غصه سیندان هئج بیلمز دی کی هایانا
گئدیردی ؟ تا اینکه بیر تپه نین باشینا چاتیب فراق اونا کار ائیله دی
گوره ک نه دئییر :

فلک ال گوتورمز قارا یازماقدان فرهادال چکمه دی قهیه قازماقدان
دیلدن دوشدوم داغی ، داشی کزماقدان شاه عابباسدان منه ظولوم اولوبدور
گئجه ، گوندوز من ائيله دیم عادت گوزیا شیما واریم محزون تک عادت
عرشین ملک لری وئرین شهادت شاه عابباسدان منه ظولوم اولوبدور
من قائللام حقدن گلن جزایا بدینمه سوموک گلدی سیزایا
عرضه گئدیم من ده امام رضایا شاه عابباسدان منه ظولوم اولوبدور
عرضیم بودور کرب بلا شاهینا رحم ائيله به غلامی نین حالینا
آهی زار سالدیرا دشمن جانینا شاه عابباسدان منه ظولوم اولوبدور
منیم گوزوم اوسته ایاغین باسا بنفشه گوللری دئونده ره یاسا
شکایت ائيله ییم قولسوز عابباسا شاه عابباسدان منه ظولوم اولوبدور

من نئجه نؤكرم؟ او نئجه آقا؟
عرضه گئديم من ده شاه چراغا

عابباس دئيبير يارباغي دبير نورسته
گئده رم نحه گيره رم بسسته
ياخين يوللار، منه دوشدو ايراقا
شاه عابباسدان منه طولوم اولوب دور

عابباسين بو پوزقون حاليندا، ببير عرب آتلى يانيندا حاضر اولدو
بويوردو جوان سنه نه اولوب دور؟ كي ببير بئله حالين پيريشانديرم.
عابباس عربي گؤره نده گؤتوروب گؤره كه نه دئيبير:

عرب مندن سئوال ائتمسه
سنين تك طبيب اولماسا

اريسين داغلارين قاري
آپارديلار گولگز ياري

اليمدن گئديب همدميم
توكنمز دردينن غميم

آپارديلار گولگز همدم
بير آدي شاه قشمشم

اوجا داغلار باشي گول - گول
آقا جان سن مددكار اول

نئجه كي عابباس بيلميشدي او عرب آقالار آقاسي شاه مردان ايميش،
شاه مردان بويوردو گل تركيمه، عابباس تركه مينيب، حضرت بويوردو:

عابباس گؤزلرين يوم، صلوات گؤندر، عابباس اوچ صلوات گؤنده ردي، حضرت
بويوردو گؤزلرين آچ، عابباس گؤزلرين آچدي، حضرت بويوردو: عابباس

ان آشاغا، عابباس عرض ائيله دي آقا من داخي سندن ال چكم حضرت
بويوردو: پس ائن قمچي ني وئرگينن، عابباس ائندي كي، قمچي ني

وئرسين، حضرت نظر دن غايب اولدو، عابباس دوروب يولا دوشدو، ائله كي
داغين بوينا غيندان آشدي، گؤردو كي داغين اياقيندا، ببيرساروان ببير

قاپار ده وه نين اووسارين چكير، ببير ده وه اوستونده ده كجا وه واردير
عابباس اؤز - اؤزونه دئدي گؤروم بو ساروان هاردان گلير و هارا گئدير

داغدان سرازير اولوب، گلدي ساروان يانينا چاتاندا دئدي: يولداش
اوغورلار اولسون سنه، گولگز كجا وه نين ايجينده عابباسين سسين ائشيتجك

تانیدی. کجاوه نین پرده سین کناره چکدی کی عابباس دا گولگری کجاوه ده گوردو. ایندی گوره ک عابباس کی گولگری تانیب، سا روانه دئیر عابباس :

جانیم سروان، گوزوم سروان، خان سروان * ائندیر کجاوه نی یاریم اگلن سین سروان :

امان اوغلان، جانیم اوغلان، خان اوغلان * ائمز بوکجاوه آقیزواری ایچینده عابباس :

ای آقلاز من ده بیلیم هاندا دیر اودا منیم کیمی ناتواندا دیر قارا دیر قاشلاری عرضی جاندا دیر ائندیر کجاوه نی یاریم اگلن سین سروان :

بو گورسنن چوللر، خوار-دره میدیر * سینه یه چکیلن یار وره می دیر ائندیره بیلیم، شاه حرمی دیر * ائمز بوکجاوه، قیز وار ایچینده عابباس :

سنه دردین هانسی بیرین سؤیله ییم * تازالاندی ایسی دردیم نغیله ییم سئودیکیمی ائندیر دیدار ائله ییم * ائندیر کجاوه نی یاریم اگلن سین سروان :

باشییا دوندوگوم ای حیران اوغلان * قول عبدالله چاتا را ایندی دالیدان باشی بی کس دیریر سنین بوینوندان * ائمز کجاوه، قیز وار ایچینده عابباس :

بو گورسنن ورامینن دوزو دور * کجاوه ایچینده گولگز اوزو دور بو سوزلرده قول عبدالله سوزو دور * ائندیر کجاوه نی یاریم اگلن سین سروان :

یئری کناره چوخ اوچالتما سین * دئمه بو سوزلردن هامیسی بسین قول عبدالله چاتار کسر نفسی * ائمز بو کجاوه قیز وار ایچینده عابباس :

کتان کؤینک گئییب گولدن نازک دیر * چوخ منه ظولم ائتمه قلبیم اوزو کدیر غریبلیق چکمیشم، باغریم ازیکدیر * ائندیر کجاوه نی یاریم اگلن سین سروان :

سالار سروان سوزون سنه بیلدیریر * دستمال آلیب گوزیاشینى سیلدیریر شاه عابباس بیلسه او، منی اولدوریر * ائمز بوکجاوه قیز وار ایچینده عابباس :

عابباس دئيبير، يوللار اوسته دورا رام * گاه آغلارام، گاه بويينو موبورا رام
 سالار سروان، سنه بيراوخ وورارام * ائندير كجا وهنى ياريم اگلنسين
 سا روان گوردوكى چاره يوخدور گرهك كجا وهنى ائنديرسين، كجا وه -
 نى ائنديريب، گولگز كجا وه دن آشاغا ائندى. بنا ائيله دى عابباسا
 طرفقا چاغا. يا ويخلاشيب ايسته دى قوللارين عابباس بويونونا سالا،
 عابباس دالى چكيليپ، دئدى : گولگز من خانقاها (مدرسده) نذر
 ائيله ميشم هر ساعت سنى گورسم، دئورد ركعت ناماز قيلام، ايندى سن دور
 تا من نامازيم قيلام. عابباس اوردا نامازا مشغول اولدو. بو طرفدن
 دره نين ايچيندن قول عبدالله قوشونونان چا تيب عابباسى گوره نده
 دئدى : داخى فرصت وئرمه بين، اگر عابباس نامازين قيلسين، بير نفر
 بيزلردن قالماز. قوشون توكولوب ناماز اوسته عابباسى پاره - پاره
 ائيله ديلىر. قول عبدالله گولگزه فرمان وئردى كى، مين كجا وه يه گولگز
 دئدى : قول عبدالله سن عابباس حقينده نامردلىق ائيله دين. ايندى
 منه مهلت وئر عابباسين باشى اوسته بير قدر آغلاييم. آخر عابباس
 منيم يولومدا اولومه گئتدى. قول عبدالله قبول ائيله دى.

گولگز عابباسين باشى اوسته گورهك نه دئيبير :

خوب قويدون آوارا فلک	ايكى داغين آراسيندا
غم بويوردون يارا فلک	دونيادا شادلىق ايسته دى
باغريم باشيني پئيله دين	سن اگري يولو طئيله دين
درديمه يوخ چارا فلک	جگريم آلقان ائيله دين
بولبوللا چوخ ظولوم اولدو	آچيلماميش گولوم سولدو
نئديم سن خونخوارا فلک	گوزلريم قان ائله دولدو
فعليبى منه بيلديردين	گوزوم ياشيني سيلديردين
دوستلاريم قارا فلک	دوشمنيمه زر گئيديردين
اوره گيمه ووردون ياراي .	هر يئرده چاغيررام و آراي
هاي باخاران وارا فلک	يوخسولونان يوخدور آراي
ترک قيلديم خانمانى	نئيله دين سلطانى، خانى
دوشدوم آهى زارا فلک	اولدوردون عابباس جوانى
ياخى بله دين آلقانا	بانار اودو ووردون جانا

کیم گنده - یالوارا فلک ؟

شده آچیلماز بئلیندن
دادا گئتسین هارا فلک ؟

آقاسی شاه مردانا

گولگزی سالدین ائلیندن
عابباس بیر قولون الیندن

گولگز سوزون توکه دیب ، قول عبدالله اونو گؤتوروب یولا دوشدو
بیرآز کی گئتدیلر جلادلارا فرمان وئریب کی گئدین عابباسین باشینی
کسین منیمچون گتیرین ، جلادلار قئیتیب عابباسین یانینا چاتدیلار .
عابباسین جانی وار ایدی ، گوزون آچدی گورده کی ، جلادلار کلیرلر
بیلدی کی ایستیرلر باشینی کسین لر ، گوره ک عابباس جلادلارانه دئیر :
یا مان اولوب ایشیم منیم
پرواز ائدیپ قوشوم منیم
دوشمن لر حانیم قصدینده
قوی کسلسین باشیم منیم
بولبوللر اوینار گولونده
اوجالیب نالیشیم منیم
بیابانا گنده ر قانیم
یوخ یاری یولداشیم منیم
داد ایشیم دوشوب بیداد ا
چوخ اولور سوزشیم منیم
قول عبدالله فرمان وئردی
سئل اولوب گوز یاشیم منیم
ترحم ائله یین باری
بیر بودور خواهشیم منیم
دینی دونیا یا ساتمایین
آلاه دیر تانیسیم منیم
هم صولوندا ، هم صاغیندا
اولایدی قارداشیم منیم

یاواش کلین خان جلاد لار
طرلانیم گندیب شکارا
رقیب لر یولوم اوستونده
گولگز وفاسی اوستونده
صونلار کزه ر گولونده
بو نازلی یارین یولونده
گولگزه یشتیر فغانیم
چبخاردین سیز منیم جانیم
فرمان وئریلیب جلادا
هر دم عشقی دوشر یادا
دؤورانیم قارا گئیدیدی
جلادلار منی دیندیدی
گؤتورون الدن غباری
دؤنده رین قبله یه ساری
خنجری دارا دوتمایین
کلین گناها باتمایین
گزه دیدیم بیر اوطاقیندا
عابباس دئیر بو جاغیمدا

جلادلار بو سوزلری ائشیتدیلر ، بیر-بیرینه دئدی لر : عابباس

شاه مردان کمر بسته سی دیر ، بپرده بو یارالار اؤزلری ائله عابباسی

اولدورور، داخی نه لازم کی، بیز بونون قانینا باتاق، قئیدیب گلدیلر قول عبدالله یانینا . اونا دئدیلر کی: بیز دبری باشی کسه ریک اولو باشی کسه ریک، بیز چاتانا عابباس اولموشدو، اونون لشین کور- لادیک . شاه عابباس یانیندا دابوسوزو دئیهریک، خلاصه، اوز قویدولا ر گشماغا . بویاندان آقام شاه مردان دان عرض ائیله ییم، چاتییب عابباسین باش اوستونه بویوردو نه حالدایان ؟

عابباس عرض ائیلدی : آقا دخلم، منه نجات وئرگینن . حضرت بویوردو عابباس منیم ایچون بیئش کلمه دئی گوروم .

گوره ک عابباس آقام شاه مردان شاننه نه عرض ائیله دی :

مظہر العجایب آقا یا علی	دوشمن لر اولدورن ، آلاها ولی
قرآن ناطق سن ، علم لدنی	وکیل کارخانه صاحب دفتر
محمد یئرینه هجرتده یاتان	طفل ایکن آغ دئوین شستینی چاتان
اوزونو قول دئییب بربرده ساتان	وصی مصطفی شافع محشر
بئر و گؤگ اوزوندن دوتدو برقرار	اون سککیزمین عالم کلا هرنه وار
سنه بخش ائیلدی او پروردگار	فاطمه ، ذوالفقار، دلدلی قنبر
سنه آقا اوز مین نبی دن اعلا	شانینه گلیب دیر لافتی الا
بیر آدین یاسین دبر، بیر آدین طاها	بیر آدین حیدر دیر، بیر آدین صفدر
عابباس اونون ذکرین کم بیلر الله	خضره عقل اورگه دن، جبریله اوستا
کردگار یانیندا واللہ و باللہ	یوخدور علی کیمین ذاتی پره نر

آقام شاه ولایت الین عابباسین یارالارینا چکیب بوتون یاخشی

اولدو . بویوردو عابباس ، الین وئرمنه ، گوزون یوم، اوچ طلوات محمده گونده ردی . حضرت بویوردو عابباس گوزون آچ، عابباس گوزون آجیب حضرت بویوردو: عابباس گولگز بیر هفتنه دن صورا بورا چاتار، اینسدی بورادا قال تا گولگز چاتسین . آقام نظر دن غایب اولدو، عابباس تنگه گلیب، گوره ک نه دئییر:

گلیب دوردوم یوللار اوسته	بلکه یار گله، یار گلله
بولبول چیخار گوللر اوسته	بلکه یار گلله، یار گلله
بولبولوم اوچدو گلشاندان	قره باغریم دولدو قانندان
نفس بیردم چیخه جانان	بلکه یار گله، یار گلله

اوخوم چيخار کمانيندان
قارلی داغلار دامانيندان
جاميم باده دن پاک اولسون
کدورتدن هلاک اولسون
عابباس دثيیر منيم ياريم
گئديم آلاها يالواريم

اوخوم چيخار کمانيندان
قارلی داغلار دامانيندان
جاميم باده دن پاک اولسون
کدورتدن هلاک اولسون
عابباس دثيیر منيم ياريم
گئديم آلاها يالواريم

نئچه گوندن صورا توز نمايان اولوب، توز آراسيندان گولگزين
کجا وه سی معلوم اولدو. عابباسين بير آز قلبي آچيلدی، گوره ک گولگر
- ين گلماغينا نه دثيیر:

گوره نير اوزاقدان يار کجا وه سی
گوره نير اوزاقدان يار کجا وه سی
اوخويام قرآنی، ائيله يم تمام
گوره نير اوزاقدان يار کجا وه سی
آرينام حقيندن اونون بويشرده
گوره نير اوزاقدان يار کجا وه سی
قول عبدالله منه طولوم ائيديدير
گوره نير اوزاقدان يار کجا وه سی
خنجر چکيب هر نه دشم ائيله رم
گوره نير اوزاقدان يار کجا وه سی

شکر ائيله رم خداوندین ايشينه
تصدوقام آل عبا بئشينه
بودر دلر ايچينده ياخشی من قلام
باشيزا دئوندوگوم، اون ايکي امام
منی سالدی قول عبدالله بودرده
داخی کلفت اوزو گورمه يه بيرده
آقام علی منه شفا و شريبيدير
حقدار ا حق بوساعته يئتيدير
من عابباسام سوزو دوغرو سؤيله رم
قول عبدالله گلسه هلاک ائيله رم

عابباسين اول قصدی بو اولدو کی، قول عبدالله نی ائولدورسون،
دوباره پئشمان اولدو. ائوز - ائوزونه دئدی گره ک دعوا قول عبدالله
طرفيندن دوشه . من اول قلیچ چکمنه م اما بو طرفدن قول عبدالله نين
گوزو عابباسا دوشنده مات قالدی دئدی : بيز کی عابباسی ائولدوردوک
کينه بو هاردان تاپيلدی؟ ائوز - ائوزونه دئدی عابباسدان اوزا ق
دگیل اونا آقاسی شفا و شريب، عابباسينان بيزيم دعوا صلاحيميز دگیل
يئکراق بودور عابباسينان بير قرار قوياق، عابباسين يانينا گليب
دئدی : عابباس سن نه ايچون بير قيزه بير بئله بئله باغلاميسان ؟
مگر آرواد طايغاسيندا وفا اولور؟ خاطر جمع اولگونان بونون قصدی،
فقط شاه عابباسا گشتماق دیر. عابباس دئدی : قول عبدالله حقين بوغودور

منیمن صحبت اقلهین تا من گولگزی بیر گوره م .عابباس گلیب سا روان
 یانینا چاتدی .دعدی : کجا وه نی ائندیرکینن گولگز کجا وه ایچیسنده
 عابباسین سنین ائشیدیب ، خوشحاللیقدان ، ایستهردی غش ائیله یسه
 اما قورخدو کی ،مبادا عابباس گینه او سفرکی کیمین ناماز نذری
 ائیله میش اولا و اونو اولدوره لر . سا روانا دعدی : ایسته مز ، قاطاری
 چکگینن .عابباس یونو ائشیدنده دعدی : هیهات کی ، قول عبدالله
 گرک دئییردی اورکله نیب گوره ک گولگزه نه دئییر :

ایندی بیللم جانیم هر نه وار گفده ر	ای اقلار من کی بئله بیللمدیم
ایندی بیللم یار غمگسار گفده ر	گولگزینن دوغرو دئییب گولمه دیم
یا واش گفتم یا واش گفتم یا رقادان	آلا گوزلو ، کمان قاشلی مارالیم
ایندی بیللم آلا گوزلویار گفده ر	سن شادی خرم اول قوی من سارالیم
مالی گفدریوخسوللارا تای اولور	عشقه دوشن ، ابدال اولور ، های اولور
آمانا تدیر ، آق دوشونده نار گفده ر	ال دگمه دیم ، ددیم مهن ضای اولور
سیلینسین گونلومون گفستین غباری	قول عبدالله منه ظولم ائتدی باری
ایندی بیللم ، مایا دالی نر گفده ر	فرمان وئریب سا روان چکه را وساری

عابباس دئییر ، خئیر گورمه دیم دنیا دا

بئل باغلامام داخی بی وفا یارا

قول عبدالله فرمان وئدی جلادا ایندی بیللم یار یولوندا سر گفده ر

گولگز کجا وه دن اوزون آتدی عابباسین قوجاغینا . دعدی : عابباس
 من اوندان قورخورام کی ، سنی گوره نده گفنه ناماز نذری ائیلیمیش
 اولان ، بولاردا فرصت وئرمه ییب سنی اولدورسونلر . عابباس دعدی : منیم
 آقام شاه مردان دیر . قورخوم یوخدور . قول عبدالله دعدی : عابباس سنی
 کیم ساغالتدی ؟ ایندی گل راستین دی . بیرده منه قول وئرکینن سنین
 منه اذیتین چاتماسین . بو گولگزین نقشین چکک آپا راق ایکی میزده
 شاه عابباس یانینا ، اوردا من اوزوم ، بیرسوز لردئیهرم کی ، شاه
 عابباسین اوزو سنین طویون دوتسون ، داخی کدورت ده بوآرادا اولما -
 سین . عابباس گوره ک قول عبدالله جوابیندا نه دئییر :

دئییم سنه قول عبدالله	شفا وئردی منه مـوولا
باش اوسته شاهد دیر الله	شفا وئردی منه مـوولا

آقام شاه ولایت دیرر تامام قرآنا آیت دیرر

===== **مرکز غیبی تبریز** =====

===== **چگونه و کی تشکیل شد** =====

پیش از تشکیل مرکز غیبی بسیاری از روشنفکران انقلابی تبریز که خود را برای مبارزه با استبداد و استقرار دموکراسی آماده می کردند به خاطر سرعت بخشیدن به فعالیت های سیاسی روز افزون کشور و به منظور توده ای شدن نهضت، در گروه های کوچکی گردهم آمده و تحت عنوان های مختلف و در جاهای گوناگون در یک شرایط حادی که ناشی از فشار عمال استبداد بود به فعالیت می پرداختند. از جمله فرقه ای به نام "علیهم" بوده که با شرکت چند تن از اشخاص منور الفکر آن روز تبریز از جمله روانشاد حاج علی دواجی که در آینده یکی از مؤسسين و اعضای مؤثر مرکز غیبی گردید تشکیل و چون کلمه "علیهم" را کلید رمز شناسائی بین خود قرار داده بودند بدین نام معروف شدند. نصرت الله فتحی در کتاب "سخنگویان سه گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران" در قسمت شرح حال میرزا جواد ناطق درباره " این فرقه می نویسد:

"فرقه" علیههم که در اوایل کار، به یارهای مبارزات طنز آمیز می پرداختند، تدریجاً نحوه "تبلیغات و اقدامات خود را به مسائل جدی و ترقی خواهانه سوق دادند و آن مجمع را به کانون روشنفکرانه و کارهای خیر اجتماعی تبدیل کردند و آنجا مکتبی شد برای تنویر افکار جوانان و چشمه ساری برای جریان دائمی اندیشه های نو. آن چنان که خود میرزا جواد ناطق نیز از آن چشمه حوشان سیراب شده است "در جای دیگر اضافه می کند:

"اعضای فرقه" علیههم خود را برای مبارزات جدی آماده می کردند و انحنی که برای خود تاسیس کرده بودند در طبیعه نهضت مشروطه مکتبی شده بود برای قهرمان پروری جهت پیشبرد مبارزه که پیش خواهد آمد اشتغال داشتند. یکی از برنامہ های آن انحن، جمع آوری اطلاعات و اتفاقاتی بود که در بین خانواده های مهم شهر و میان رجال واقع می شد، تا بتوانند از تز و سنتز اجتماع بهره گیری کنند، مثلاً بدانند که کدام شخص ناراضی است تا از عدم رضایت او استعاده کنند. موضوع این اطلاعات از جامعه آن روز به قدری مهم و دقیق است که اگر بنویسم خود جزوهای را تشکیل می دهد" ۱

(۱) برای کسب اطلاع بیشتر در باره این فرقه به ص ۱۳۱ تا ۱۴۳ کتاب یاد شده مراجعه شود.

دکتر مهدی ملک زاده پسر ملک المتکلمین به هنگام بحث از اوضاع پیش از انقلاب شهرهای ایران تا کبدمی کند که در دوره پیش از مشروطه، تعداد آزادفکران در تبریز بیش از سایر شهرستان های ایران بودند ولی به واسطه استبداد مطلق که در آن زمان در تبریز حکمفرما بود طرفداران فلسفه نوین قادر به تشکیل انجمن ها و مجامع نبودند و فقط چند نفر از رهبران آن ها مجمع سری تشکیل داده، گرد هم جمع می شدند و در اطراف اوضاع کشور تبادل نظری کردند و همین انجمن های سری کوچک هسته حقیقی انقلاب مشروطیت آذربایجان گردید. وی اضافه می کند: "این آزاد مردان برای توسعه و ترویج فکری که در سرداشتند و آرزوی که در دل می پروراندند، روزنامه ای به مدیریت سید حسین خان عدالت و کتابخانه ای به مدیریت میرزا محمدعلی خان تربیت تاسیس نمودند و این دو مؤسسه کمک شایانی در روشن کردن افکار مردم آذربایجان نمود"^۲

در آستانه درگیری نهضت مشروطیت محمدعلی میرزا ولیعهد که حکمران آذربایجان نیز بود چنان خفقان شدیدی در تبریز ایجاد کرده بود که امکان هرگونه فعالیت سیاسی را از مردم سلب کرده بود به طوری که احمد کسروی می نویسد: "در تبریز فشار و جلوگیری بسیار بیشتر از تهران می بود. رفتاری که محمدعلی میرزا در اینجا می کرد به رفتار مظفرالدین شاه و پادشاه عین الدوله در تهران نمی مانست. راستی را کانون خودکامگی تبریزی می بود و دشمن بزرگ مشروطه و آزادی در اینجا می نشست. محمدعلی میرزا گذشته از آن که خود را پادشاه آینده کشور می دانست و به جنبش تنیده هیچگونه خرسندی نمی داد. در سایه گرایشی که به همسایه شمالی می داشت ناخشنودی آنان را هیچگاه نمی خواست. این بود در تبریز نشسته و تنها به آن بس نمی نمود که جلوتبریزیان را بگیرد و به اندک تکانی میدان ندهد، به خفه کردن جنبش تهران نیز می کوشید و نیرنگ ها به کار می زد... با این فشار و سختگیری، جنبش در تبریز بسیار دشوار می نمود"^۲

در این شرایط سخت و طاقت فرسا بود که انقلابیون شیردل تبریز چون "از کبوتران کلیله و دمنه آموخته بودند که تنها راه نجات گرفتاران دست به دست هم دادن و هماهنگ کردن ایده ها و تلاش های رهاشی بخش است .

۱) ملک زاده - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (ج ۱) - ص ۲۵۳

۲) احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران - ص ۱۵۳ - ۱۵۲

فقط در این صورت است که می توان دام را به یکبار از زمین برچید و دست
صیادستمر را خالی گذاشت"^۱

هرگونه خطری را به جان خریده و فعالیت های سیاسی خود را متشکل
کرده و با احتیاط هر چه تمام تر نشست های پنهانی خود را در زیر پوشش مجالس
روضه خوانی، مدارس و یاسا یرها ها برپا می کردند. حسین آقا فشنگچی (تبر-
یزی) در نامه خود به طاهرزاده بهزاد می نویسد: "از تاریخ ۱۳۱۶ قمری در
تبریز مجالسی تشکیل می شد و در ضمن ادای رسوم عزاداری، در یک اطاق
مخصوصی عده ای می نشستند و درباره وضع قوانین صحبت می کردند"^۲
همچنین روشنفکران انقلابی، گذشته از دفاتر روزنامه و مجلسه از
مدارسی نیز که خود تاسیس می کردند به منظور تشکیل جمعیت های زیر
زمینی و سیاسی استفاده می نمودند. مثلاً مدرسه تربیت که در سال ۱۳۱۷
قمری به مدیریت سید محمد ابوالضیاء تاسیس یافت، تبدیل به کانون
مساعدی برای جلسات سیاسی گردیده بود"^۳

پس از آنکه انقلابیون در کار خود به پیشرفت هایی نائل شده و حای
پای خود را محکم تر می کنند جلسه های خود را در منازل اعضا تشکیل داده و
اوضاع کشور و روند جنبش را مورد بررسی قرار می دهند. حاج اسماعیل
امیرخیزی در این باره می نویسد:

"در اوائل سال ۱۳۲۴ روزی مرحوم شیخ اسماعیل هشترودی که از
اجله علمای تبریز بود از بنده دعوتی فرمودند و من هم در ساعت مقرر
به خدمتشان رسیدم، در اتاق پذیرائی ده یا نزده نفر از اشخاص محترم
حضور داشتند. اسامی آن هائی که در نظر دارم از این قرار بود: شیخ سلیم،
میرهاشم، حاج رسول صدقیانی، آقانقی شجاعی، علی مسیوآ میرزا علی
اصغر خویی، آقای حسین آقا فشنگچی که با نهایت حرارت مشغول گفتگو
بودند. من هم در گوشه ای نشسته با دقت به مذاکرات ایشان گوش می دادم.
بیش از همه مرحوم علی مسیوحرارت به خرج می داد، از بدبختی ملت و مملکت
هم جسته جسته چیزهایی می گفت. اشخاص یاد شده ظاهراً به نام ترویج امتعه
و وطنی گردهم آمده بودند ولی در معنی غرض و مقصود دیگری داشتند و می
خواستند همان راهی را بروند که قائدین تهران می رفتند.

۱) رحیم رئیس نیا - دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۱۵

۲) طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران ص ۴۸

۳) ابراهیموف - تاریخ احزاب سیاسی در ایران - ص ۶۶

این جلسات هر هفته مکرر تشکیل می شد و اخبار تهران هم مرتباً به ایشان می رسید. در نشست های بعداً قاسمیدهاشم حضور نمی یافت ولی سایرین مرتباً حاضر می شدند. علاوه بر اشخاص یادشده کسان دیگری نیز در خارج با این جمعیت همدست بودند مانند مرحوم شریف زاده، میرزا جواد ناطق و میرجلیل که بعداً در همین جلسات نیز حاضر می شدند. حاج محمدصادق علیزاده، حاج علی دواجی تقی زاده و مرحوم تربیت هم که از تشکیل دهندگان این جمعیت بودند در آن وقت در تبریز نبودند^۱

احمدکسروی نیز درباره این محافل سیاسی که در آن شرایط سخت ناشی از محدودیت های استعداد و تعقیب های شدید ما موران پلیس محمدعلی میرزا به فعالیت خود ادامه می دادند چنین می نویسد:

در اینجا (تبریز) هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپا آگاه می بودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خودکامگی می کردند و اینان کم کم یکدیگر را شناخته و دسته ای گردیده و به کوشش هایی می پرداختند، ما از آنان کسانی را می شناسیم و کسانی را هم نامهاشان شنیده ایم و اینک آنچه می دانیم در اینجا می شماریم: میرزا خدا داد حکاک باشی و برادرش میرزا محمود، سیدحسن تقی زاده، میرزا سیدحسین خان عدالت، سیدمحمدشیرازی ابوالضیاء، سیدحسن شریف زاده، میرزا محمدعلی خان تربیت، حاج علی دواجی، میرزا محمود غنی زاده، حاج میرزا آقا فرش فروش، کربلائی علی مسیو، حاج رسول صدقیانی، میرزا علیقلی خان صفروف، آقا محمدسلماسی، جعفر آقا گنجه ای، میرزا علی اصغر خوئی، میرزا محمود اسکویی، مشهدی حبیب (صبری) ۰۰۰ در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) یا اندکی پیش از آن بود که اینان (روحانیون) هم نشستی به نام "انجمن اسلامی" برپا کردند که به نام روضه خوانی و کوشش به رواج کالاهای ایرانی و جلوگیری از فزونی کالاهای بیگانه با هم نشستند و به گفتگو پرداختند، ما از اینان نامهای حاج میرزا ابوالحسن چایکناری، شیخ اسماعیل هشترودی، شیخ سلیم، میرزا جواد ناصح زاده و میرزا حسین واعظ را می شناسیم.

جلوگیری از رواج کالاهای بیگانه یکی از کوشش های آن زمان بود در سایه تعرفه که نوز با روسیان بست در اندک زمانی کالاهای روسی در

۱) طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۴۶۹

۲) این انجمن به غیر از انجمنی است که توسط میرهاشم دوه چی برای مقابله با مشروطه ایجاد شد.

ایران بسیار فزون گردیده و مایهٔ بیم‌همگی شده بود. از این رو کوشندگان در همه جا به جلوگیری از آن کوشیدند^۱

از میان این محافل سیاسی و گروه‌های مبارز که هوشیارانه ناظر رویدادهای کشور و مبارزه مردم با نیروهای استبداد بودند یک سازمان منظم با تشکیلات انقلابی سربرآورد که بعدها رهبری جنبش را به دست‌های توانای خود گرفت. این سازمان اجتماعيون عاميون بود که کمیته مرکزی آن مرکز غیبی نامیده شد. ابراهیموف می‌نویسد:

پیش از آن که در رجب ۱۳۲۲ یک دسته از مردم در کنسولخانه انگلیس در تبریز بست بنشینند، انقلابيون از مدت‌ها پیش با تشکیل جلساتی مخفی در دفاتر مطبوعات و در مدارس و خانه‌ها فعالیت می‌کردند. به منظور کمک رساندن به بست نشینان، کمسیون به سرپرستی علی مسیو تشکیل یافت. در ارتباط با متینگ و تظاهراتی که بعد از بست نشینی صورت می‌گرفت. تضاد بین نیروهای استبدادی و دموکراتیک حدت بیشتری می‌یافت و بدین ترتیب ضرورت اتحاد جمعیت‌های سیاسی و زیرزمینی به منظور آن که تشکیلات واحدی پدید آید که رهبری جنبش انقلابی ربه توسعه را در دست بگیرد، بیش از پیش احساس می‌گردید. در پرتو تلاش‌های علی مسیو و چند روشنفکر انقلابی دیگر، جمعیت‌های زیرزمینی و سیاسی در نیمه دوم سال ۱۹۰۶ تحت نام اجتماعيون عاميون متحد شده تبدیل به تشکیلات سیاسی واحد و محکمی گردیدند^۲

در باره تاریخ تشکیل مرکز غیبی نظرات مختلفی وجود دارد ولی به نظر می‌رسد که این تشکیلات در سال ۱۳۲۲ قمری پایه‌گذاری شده است حسین آقا فشنگچی که خود عضو این سازمان بوده دربارهٔ تاریخ و تاسیس آن در دنبالهٔ نامهٔ خود چنین نوشته است:

"در تاریخ ۱۳۲۲ هجری که فاضل شریانی وفات کرد حوادثی در شهر رخ داد که مردم را وادار به اقدام‌های اساسی نمود و هیئت انتخاب نمودند و اساسنامه‌ای به نام اجتماعيون عاميون نوشته‌اسا می‌انتخاب شدگان میرزا محمدعلی خان تربیت، میرزا ابوالحسن خان، حاج علی دواچی، حاج رسول صدقیانی، میرزا ابوالحسن میراب، میرزا جلیل، آقا موسی، مرتضوی، میرزا سید حسین خان عدالت، کربلا علی مسیو، در انتخابات هیئت رئیسه کربلائی

(۱) احمد کسروی - پیشین - ص ۱۴۹

(۲) ابراهیموف - پیشین - ص ۶۶

علی مسیورارابط قراردادندوبایک اصول مقبولی تشکیل شعبات شروع گردید" ۱

شادروان حاج اسماعیل امیرخیزی در شرح زندگانی خود تاریخ تشکیل این سازمان را شعبان ۱۳۲۴ قمری می نویسد که "پس از رسیدن دستخط تلگرافی شاه راجع به اعطای مجلس شورای ملی... انجمن ایالتی تاسیس شد... و در این بین حزب اجتماعیون تشکیل شد" ۲

به نظر می رسد که در آن تاریخ یعنی بعد از بست نشینی مردم تبریز در کنسولگری انگلیس که نهضت وارد مرحله جدیدی می شده موجودیت سازمان نیز جدی تر شده و افرادی مبارز از جمله خود آن مرحوم بنا به نوشته خودش در این تاریخ وارد سازمان می شوند و الا این تشکیلات سال ها قبل ایجاد شده بود.

بنا به نوشته کسروی اعضای کمیته مرکزی سازمان که مرکز غیبی نامیده می شد عبارت بودند از علی مسیور، حاج رسول صدقیانی، حاج علی دواچی، سید حسن شریف زاده، میرزا محمد علی خان تربیت، جعفر آقا گنجه ای آقا میر باقر، میرزا علی اصغر خوئی، آقا نقی شجاعی، آقا محمد صادق خامنه ای و سید رضا " ۳

درباره تشکیلات اولیه مرکز غیبی در کتاب "دیدار همرزم ستار - خان" می خوانیم که: "مرکز غیبی در اوایل تشکیل خود چند نفر بیشتر نبوده اند، آن ها که صاحب فکر و عقیده بوده اند در داخل حلقه زنجیر قرار داشته اند و نصف دیگر در بیرون از حلقه زنجیر بوده اند که وظیفه شان محافظت آنان از گزند مخالفان و مرابطتشان با مردم بوده است و آن چند نفر که واسطه مرکز غیبی با دیگران بودند عبارت بودند از کربلائی علی مسیور مشهدی عباس، علی دلال قند، میرزا ابراهیم خان، حاج احمد نقاش، آقا شفیق نقاش، کربلائی حسین میراب، شیخ محمد علی قصاب، مشهدی یوسف نساج، اصغر نام که شغلش بقالی بوده، آقا بالا سقط فروش، مشهد مجید گیوه چی... این ها محرمانه مشغول عملیات بودند و تدریجا تعدادشان را بالا می بردند... مرحوم کربلائی علی مسیور علاوه بر عضویت مرکزی، کارهای خارجی و سیاسی آن ها را هم به عهده داشت " درباره شرایط عضویت این سازمان نیز در این کتاب چنین آمده است:

۱ و ۲) طاهرزاده بهزاد - پیشین - ص ۴۷۰ و ۴۸

۳) احمد کسروی - پیشین - ص ۱۶۷

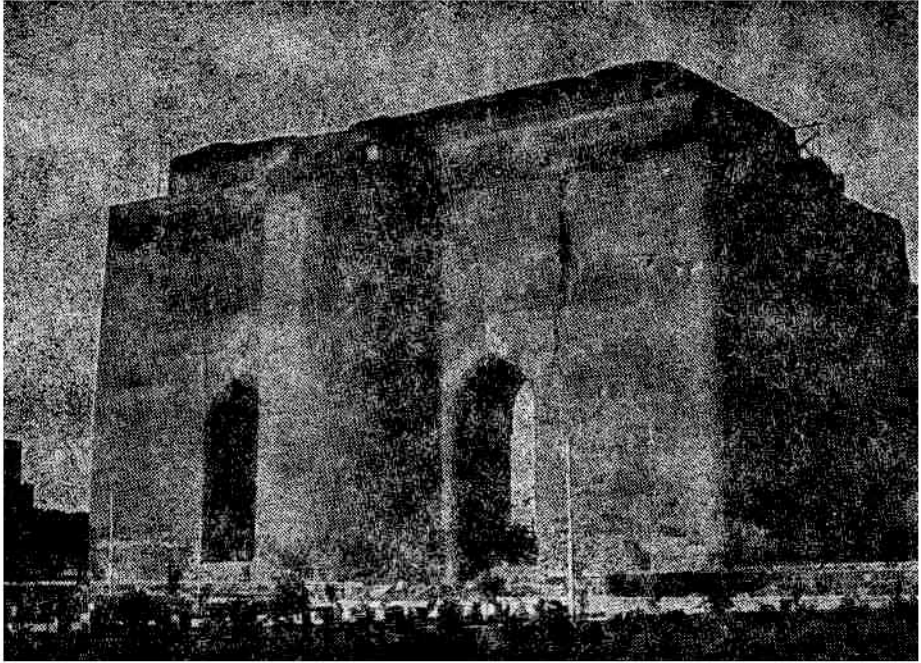
کتابخانه ۷۸ - پنجمی صفر ده

مکافات الی

عشق و شریں جیبہ وہ قان، قان آیراینہی
 قان قیمتینہ جانلاری جانان آیراینہی
 جینتین چکہ بیلمز ہا ماساخ رسول کی مبارز
 صول الہہ صلاح، ماخ الہ قرآن آیراینہی
 سوہونچو نوگوردون کی مکافات الی توتو؟
 دیوان قوزوب آلاہ، اوژو دیوان آیراینہی
 جاقل وئیری دومانق، درماندان آیر درد
 جاقل وئیری دروینی، درمان آیراینہی
 آسہ گنہ پیری نشہی چورتہ، او سپیدن
 آمریکا گلیر «بیروتا لبنان آیراینہی
 شاعر لیگی نضت یتیریمہ اوج علائکہ
 گوہرچی گلیر لعل بدخشان آیراینہی
 تہا شہدا اوردوسو اسلام یولسوندا
 باخ پیر جمارانہان فرمان آیراینہی

نغمہ داغی و استعمار چاہیدان چیغلی

معاصر شاعر لر میزدن آقای حیر عباسی نینا قوشه و فو «نغمہ داغی و استعمار»
 منظوم لوی بیر جلدہ تیریزده نشر تلاش طرفیندن نشر اندیلدی. بو اثرہ آقای یحیی
 شیدا قیصا پیر اؤن سوز یازمیش و شاعری و اثرینی تانیتمیشدیر. منظومہ لر
 مجاہدی وزنلہ یازلمیش و معنا جہتہن چوخ دولقون اولوب، تورکی سؤزلری
 باخیمینہان دا چوخ رنگین دیر.



ارک تبریز

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جوان هیئت

تهران، خیابان ولی عصر، کوچه بیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۴۵۱۱۷

چاپ کاویان - میدان بهارستان

نیمت ۱۵۰۰۱۵۰۰